رسائل و مطایب
و الغاز

شش ورق
سفینه
در آیه وضو از [illegible] مسح
حاشیه [illegible] و تفسیر [illegible]
[illegible] توضیح [illegible] اورق
[illegible]
[illegible] کلام
تعلیقه بر دعای ابوحمزه [illegible]
تعلیقه [illegible] میرزا [illegible] ناتمام
رساله در فرق [illegible] خلیفه
[illegible] تحقیق [illegible] میرزا [illegible]
بیست باب [illegible] باب
[illegible]

[illegible] سفیه
[illegible]
دو ورق
سفینه
[illegible]
[illegible]
[illegible] ناتمام
[illegible]
[illegible]
[illegible] ورق

۱۸۴۲۲
۲۰۹۵۸۷

کتاب[illegible]
[illegible]

خطی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۸۴۲۲

مجموعه رسائل

و رسائل و مسائل و الغاز

شش ورق سفید [illegible] سه ورق سفید

[illegible]

۱۸۴۲۲

۲۰۹۵۸۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۴۲۲

[illegible]

سيدنا ومولاي ابد الله لكم بطول البقاء ورزقكم
العود لهذه البقاع المشرفة ومن علينا باللقاء
والمطلوب من جناب سيدي ان لا ينساني من الدعاء
في جميع الاوقات وفي قضاء الحاجات على
كل وجه من اوجه القربات وانا لكم علي في ذمتي
بصيغة النذر في كل عام مائة طواف وزيارة
الرسول وابنته واهل البقيع ما دمت حيا والغرض
الكلي سيدي بجتهد وان تحصيل ما يقوم بعمارة مسجد
جدكم مسجد الغدير وترسلوا به علي ويكون لكم ذخيرة عند الله

ملكه ١١١١ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد بیحد خدا را و نعت بیعد مصطفی و ائمه هدی را چنین بر جبین صفحه مینگارد
که چون عالیحضرت خاتم الحکماء والمحققین وخاتم الفضلاء والمجتهدین اعنی الجلیل النبیل
ملا محمد اسمعیل المازندرانی مولداً والاصفهانی مسکناً رساله نوروزیه پرداخته
و دران رساله علم مخالفت را افراخته و تیغ زبان را در طعن علماء اعلام آخته
و مرکب قلم را در میدان جرح و قدح تاخته این فقیر بی بضاعت در ایام فراغت
که مذاکره و مباحثه را ایام عطلت است خواست که آنچه در خاطر فاتر در حین مطالعه
خلیده بحیز تحریر در آورد و آنچه از کلمات آنحضرت را حق داند اشاره بان
کند و آنچه را باطل داند بعد از عجز از تصحیح تصریح نماید و من الله التوفیق و علی الغفران
وعلیه التکلان قال حکمت پناهی ملا عماد الدین محمد ابن مسعود در مقدمه رساله نوروزیه
مرتبه بر مقدمه و چهار مقاله که باسم سلطان حمزه میرزا پرداخته میگوید که روز پیش
اهل شرع از طلوع صبح صادق است تا غروب تمام جرم آفتاب و این مذهب
حمره مشرقیه معلوم شود و نزد منجمان اهل فارس و روم از طلوع مرکز شمس است
تا غروب آن و چون روز بهر اصطلاحی معلوم شد شب نیز بان اصطلاح معلوم

شود چه ابتدای روز انتهای شب است و انتهای روز ابتدای شب و شبانه روز
نزد اهل شرع از اول شب است تا اول شب دیگر و نزد منجمان خطا و ایغور
از نیمشب تا نیمشب دیگر و نزد باقی از اول روز است تا اول روز دیگر فقیر
بی بضاعت گوید که چون ظلمت اصل و نور طاری است چنانکه روایت عمر بن
یزید از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام دلالت بر آن دارد
گفت بخدمت آنحضرت عرض کردم که مغیریه گمان کنند که امروز روز شب
آینده است فرمود که این کذب و مخالف واقع است چه امروز روز شب
گذشته است اهل شرع شبانه روز را از اول شب تا اول شب دیگر گرفته اند
اقول در این عبارت سهوی از مولف یا از ناسخ واقع شده چه حدیث
دلالت بر طریان نور بر ظلمت ندارد و صحیح آن بود که حدیث در آخره
بعد از عبارت اخیره ذکر شود و مع ذلک اگر مراد از ظلمت ظل ارض است
که تعبیر از آن بلیل میشود و مقصود آن است که ظلمت بوده قبل از خلق نور پس این
کلامیست باطل بجهت آنکه اشعث از امام همام علی ابن موسی الرضا علیه السلام نقل نموده
که فرمودند روز مقدم است بر شب هم بحسب کتاب و هم بحسب حساب اما الاول
فلقوله تعالی ولا اللیل سابق النهار و اما الثانی پس بجهة آنکه طالع خلق عالم

سرطان است و کواکب در شرف بوده اند پس شمس در حمل بوده که عاشر و وسط السماء است
و از این حدیث شریف ظاهر است که اول روز خلق شده بعد از آن شب و اگر مراد
از ظلمت عدم نور است نه ظل ارض و مقصود آنست که عدم هر حادث اصل است
پس واضح است که مراد از ظلمت عدم نور مطلق است بلکه عدم ملکه است و در این
مقام اگر طول داده شود از مدعا دور افتیم و ممکن است که نکته این نحو گفته شود که چون
غالب در غالب بلاد عرب حرارت است و ایشان به آن سبب اکثر معاملات را در شب
میکردند تا آنکه ایشان ایام را از رؤیت هلال محسوب میداشتند پس شب را در حساب
ایام مقدم داشتند و مراد از مغیریه که در حدیث واقع شده اتباع مغیرة بن سعد
و او ملعون بوده از زیدیه و در بعض از نسخ حدیث مغیره است و مراد در این کلام
تغییر دهندگان از اهل خلافت و بر ملا عماد الدین لازم بود که بگوید نزد منجمان
غیر خطا و ایغور از نیم روز است تا نیم روز دیگر تا استیفا اقوال در مقام استیفا
آن کرده باشد و وجه اعتبار از نصف روز یا از نصف شب تا نصف شب جهت
سهولت ضبط حساب است چنانکه بر ضمیر هیوی مخفی نیست و اعتبار اول شب آنست که کمال
صعود آفتاب در آنست و اعتبار ثانی بجهت آنست که ابتدا صعود در آنست و معلوم است
که منجمان هم در محاورات نحو متعارف را مرعی میدارند قال و چون نور وجود

و ظلمت عدمیت اهل روم و فرس شبانه روز را از اول روز تا اول روز دیگر
اعتبار کرده اند بدانکه اصطلاحات روز و شب و شبانه روز بنحو مذکور در کتب
هیئت ملا علی قوشچی مسطور است و لیکن در علامت غروب آفتاب میان اهل شرع
بسبب اختلاف روایات خلاف است بعضی از علما امامیه زوال حمره مشرقیه
علامت دانند و گروهی استتار قرص و ظاهر تر آنست چه روایات استتار
قرص بحسب سند صحیح است بخلاف روایات ذهاب حمرت و بنا بر این میان روایات
علامت غروب هر چند بحسب ظاهر تعارض است لکن در حقیقت تعارض نیست
و چون صاحب رساله تابعت مشهور کرده و روایات استتار قرص را حمل بر تقیه
نموده ذهاب حمرت را ترجیح داده و الصواب خلافه مگر آنکه گوید استتار قرص
و غیبوبت آن هم بذهاب حمرت دانسته میشود و لکن از بعض اخبار ظاهر میشود
که تاخیر مغرب تا بوقت ذهاب حمرت مستحب است و بعض این را احوط دانسته اند
پس تاخیر افطار تا بوقت زوال حمرت مستحب باشد پس اگر استتار قرص ذهاب حمرت
معلوم میشد بایستی که تاخیر نماز و افطار تا بوقت ذهاب حمرت واجب بود
نه مستحب فافهم اقول مقصود مولف که گفته در حقیقت تعارض نیست آنست
که چون آن احادیث بسبب ضعف قوت مقاومت ندارد پس فی الحقیقه تعارض نیست

اینکلام اگرچه بحسب ظاهر حق است لیکن چون احادیث داله بر اعتبار ذهاب حمرت
در کافی مذکور است و صاحب کافی در اول آن گفته که احادیث مذکوره در آن
معتمد علیها است و نیز این قول مشهور و جبر الضعف بالشهرة مشهور است و چون
احادیث داله بر استتار قرص مطلق است و احادیث داله بر ذهاب
مقید است حمل اولی بر ثانیه متعین است چنانچه مقتضی قاعده اصولیه است
و مع ذلک جمع مقدم بر طرح است سیما در حدیث وارد شده که وقت
سقوط قرص و وجوب افطار آنست که بایستی در مقابل قبله و حمره مرتفعه از
مشرق را در جانب سر نه بینی بلکه باید بجانب مغرب به بینی پس خلاف مشهور
جرأت است و آنچه گفته از حدیث استحباب معلوم میشود محل کلام است
و اگر در اینمقام سخن راندمی از مقصود دور رفتمی پس بهمین قدر اکتفا رفت
قال فقیر میگوید که صاحب رساله تصدی بانچه از او منقول شد گفت که چون
این معلوم شد گوئیم روز نوروز روزیست که در اول آن روز یا قبل از نصف
النهار آن روز یا در نصف النهار و بعد از نصف النهار پیش از آن روز
آفتاب بنقطه اول حمل نزول کند فقیر بی بضاعت گوید که مشهور بین المنجمین آنست
که اگر تحویل جرم آفتاب از آخر حوت باول حمل قبل از زوال واقع شود

از روز

از روز نوروز است و اگر بعد از زوال واقع شود روز دیگر نوروز است
اقول در عبارت صاحب رساله استیفا جمیع احتمالات شده بخلاف
عبارت مؤلف و مع ذلک مشهور چنین است که نوروز روزی باشد
که در نصف النهار آن روز آفتاب باول حمل آمده باشد و باید بعبارت
حمل شود برآنکه در نصف النهار سابق در حوت باشد والا ممکن است که آفتاب
در دو نصف النهار متوالی در درجه اولی حمل باشد و لفظ جرم در عبارت
مؤلف نیز بموقع است لیکن بر صاحب رساله وارد می آید که هرگاه انتقال
در نصف النهار واقع شود از روز نوروز نباشد با آنکه مشهور آنست
که نوروز است و صواب آن بود که صاحب رساله بگوید که نوروز روزیست
که در نصف النهار آن روز یا قبل از نصف النهار آن روز یا بعد از نصف
النهار روز قبل انتقال واقع شود و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که آنچه مرحوم
آقا رضی گفته نوروز روزیست که آفتاب قبل از نصف النهار آن روز یا
بعد از نصف النهار روز قبل بحمل آمده باشد مستقیم است نیز قال چون
ممکن بود که در اینجا شبهه بخاطر رسد گوید معلوم است که بنای نوروز بر عرف
شرع نیست این اصطلاح عرفی باشد چه تداول این در میان اهل شرع معلوم نیست

پس احتمال میرود که بنای نوروز شرعی در اخبار و آثار روزی باشد که آفتاب
در آنروز از برج حوت ببرج حمل تحویل نماید خواه قبل از وصول بدایره نصف
النهار یا بعد از وصول آن دایره چه بر تحقیق اول دلیلی نیست بغیر از اصطلاح
مذکور و بنا بر این منافی ندارد که اعمال شرعیه در عبادات و ادعیه متعلقه
بروز نوروز در مثل این روز بعمل آورده شود و مؤید این احتمال است
آنکه در دعای روز نوروز وارد شده که اللهم هذه سنة جدیدة و انت
ملک قدیم و این اعم است از شق اول و ثانی چه تجدد سنه بمجرد مفارقت
آفتاب از نقطه اول حمل که مبدا سنه سابقه و منتهای آن بوده حاصل شود
خواه این مفارقت در شب اتفاق افتد یا در روز خواه قبل از وصول بدایره
نصف النهار باشد یا بعد از وصول آن صاحب رساله اشاره بدفع این نیز
نموده گوید که ظاهر این روز نزد اهل شرع مختلف نخواهد بود زیرا که بعد از آن
معلوم خواهد شد که تعیین این روز از میان ایام سنه بغیر اعتبار عرف است
پس اهل شرع نوروز روزی را گویند که اهل عرف آنروز را نوروز گویند
نه اول روزی که آفتاب در تمام آنروز بحمل انتقال کرده باشد و این بنا بر آن مذکور
شد که بخاطر خطور میکند که چون در این روز سنت است روزه داشتن و روزه

از طلوع صبح صادق است تا غروب شفق از جانب مشرق پس باید که نوروز
روزی باشد که آفتاب در تمام آنروز در اول حمل رسیده باشد تا روزه بنفعه
شود و این مندفع است زیرا که روزه در روزی که بعرف آنروز را نوروز گویند
مستحب است خواه تمام آنروز آفتاب در حمل باشد یا بعضی معین فقیر بضاعت
گوید که چون اهل شرع نوروز روزی را گویند که اهل عرف آنروز را نوروز گویند
پس باید که این عرف قبل از ورود شرع یا در وقت ورود آن مشهور و معروف
باشد تا احکام شرعیه از عبادات و ادعیه بر وفق آن وارد تواند شد چه
متابعت شرع عرف را بعد از چهار صد و پنجاه و کسری و بعد از حدوث بدعتهای
متمادی بر ورود و مرور شایع و ذایع شود بی معنی است و چگونه تواند بود که شارع
گوید روزه در روز نوروز سنت است و اهل شرع آن زمان و مکان ندانند که مراد
وی از نوروز چه روز است اقول این کلمات حق است لیکن منتظر جواب باشد
قال لهذا امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق ع در حدیث معلی اول تعیین روز
نوروز نموده و بعد از آن بیان فضایل و احکام آن فرموده چنانچه صاحب رساله
در رساله نقل کرده میگوید که روایت کرده معلی ابن خنیس که صباح روز نوروز
بخدمت ابو عبدالله جعفر ابن محمد الصادق علیه و علی آبائه الکرام افضل الصلوات و السلام

مشرف شدم حضرت امام فرمودند که یا معلی میدانی که امروز چه روز است و چه فضایل
دارد گفتم نه اینقدر دانم که عجم تعظیم این روز میکنند و مبارک میدانند فرمودند
که نه چنین است بحق خانه خدا بحق خانه عتیق مکه اول عبارت حدیث در اینمقام
چنین است کلا و البیت العتیق الذی ببطن مکه قال که این روز از قدیم الایام مکرم
و محترم بوده و من بیان کنم تا تو بدانی اینمعنی را یا معلی روز نوروز اول قبل از عبارت
یا معلی اینعبارت در حدیث واقع است قلت لعلمی هذا احب الی من ان اعیش ابدا
ویهلک الله اعداکم قال یا معلی روزیست که حقسبحانه و تعالی از بندگان خود عهد و میثاق
گرفت که باو شرک نیاورند و تصدیق پیغمبران او کنند و تصدیق گفتهای او
و اولیا و ائمه معصومین کنند اول کلمه اخیره در حدیث ثبت قال و در این
روز مخلوق و طالع شده و وزیدن بادها که حیات نخل و درختان و پرورش
انها بآن باد است در اینروز بود اول عبارت حدیث در اینمقام چنین است و هو
اول یوم طلعت فیه الشمس و هبت فیه الریاح اللواقح قال و نباتات از زمین در اینروز
روییده و در این روز کشتی نوح علی نبینا و علیه السلم بعد از سکون طوفان بکوه جودی قرار
گرفته و در این روز سی هزار از بنی اسرائیل که از مرگ گریخته بودند و الله تعالی ایشانرا
قبض روح کرده بدعای پیغمبری از ایشان باز گردانید قال الله سبحانه الم تر الی

الملا من بنی اسرائیل الی اخرها اقول این نحو که ترجمه نموده شد معنی احیا را در حدیث دیگر
معلی واقع شده باندک تغییری و عبارت اینحدیث در اینمقام چنین است و هو الیوم
الذی احیی الله فیه القوم الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله
موتوا ثم احیاهم قال و اول فرود آمدن جبرئیل بر حضرت رسول در این روز
بوده و وحی نیز در این روز نازل شده اول عبارت اخیره در حدیث ثبت
قال و در این روز حضرت ابراهیم خلیل بتان قوم نمرود را شکسته و
در این روز رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلم را بدوش مبارک
برداشته تا بتان قریش را که بر گرد کعبه معظمه بود بزیر انداختند و شکستند و
و فانی ساختند اقول عبارت حدیث در اینمقام چنین است و هو الیوم
الذی حمل رسول الله صلعم امیر المؤمنین علیه السلام منکبیه حتی رمی اصنام قریش
من فوق البیت الحرام و هشمها قال فقیر بیبضاعت گوید که محمد صالح ابن
عبد الواسع الحسینی در رساله ذریعة النجاح که باسم شاه سلیمان ترتیب داده
بعد از نقل حدیث مذکور فرموده اند که ابن فهد ره اینحدیث را تا اینجا
ایراد نموده و در بعضی احادیث وارد شده که بیعت دوم حضرت امیر المؤمنین
ثم بعد از قتل عثمان در روز نوروز واقع شده و مشهور اینست که قتل عثمان

نیز در این روز واقع شده و این فضیلت نیز علاوه فضایل دیگر این روز گردیده
تا اینجا کلام آن مرحوم است برگشتیم بنقل کلام رساله و دیگر هم معلی روایت کند
از همان امام علیه السلام که آنحضرت فرمودند روز نوروز روزیست که رسول
از امت در روز غدیر خم بیعت و عهد جهت امیر المؤمنین علی ع گرفت پس جمیع
امت اقرار بولایت حضرت کردند حتی منکران اول حتی منکران در حدیث
نیست قال پس امام فرمودند خوشا آنکه که بران بیعت ثابت بودند و وای عذاب
بر آنها که نقض عهد کردند و بران بیعت ثابت نماندند فقیر بیضاعت گوید که تعجب
ظاهر میان اینحدیث و حدیث سابق تناقض است چه در حدیث سابق گذشت
که پیغمبر ص در روز نوروز امیر المؤمنین ع را بر دوش مبارک برداشته تا بتان
قریش را از فوق کعبه بزیر انداخته شکست و فانی ساخت و این بلا شبهه در سال
فتح مکه معظمه بود چنانچه اخبار بسیار از طرق خاصه و عامه دلالت بر این وارد
مثل آنچه از ابو هریره منقولست که پیغمبر خدا در روز فتح مکه بعلی ابن ابی طالب ع
گفت اما ترى هذا الصنم یا علی علی الکعبة فقال بلی یا رسول الله قال فاحملك فتناوله
قال بل انا احملك یا رسول الله الحدیث بطوله و فتح مکه معظمه در ماه مبارک رمضان
سال هشتم هجرت واقع شده چنانچه شیخ مفید و شیخ طبرسی و ابن شهرآشوب و دیگران

روایت کرده اند و احادیث معتبره بر این دلالت کرده است و اکثر بر آنند که
در روز سیزدهم ماه بوده و بعضی بیستم هم گفته اند و حرکت حضرت رسول ص از مدینه
در روز جمعه دویم ماه رمضان بعد از نماز عصر بود و روز غدیر خم در سال دهم
هجرت در حجة الوداع در روز هیجدهم ذیحجة الحرام بود پس چگونه تواند بود که هر دو
روز نوروز باشد چه نوروز از قرار حساب گذشته بعد از شش هفت سال
از فتح مکه معظمه بلکه بیشتر بذی الحجه خواهد رسید نه بعد از یک سال چنانچه مقتضای این
دو حدیث است و چون هر دو بیک طریق از معلی منقول است چنانکه محمد صالح الحسینی
در رساله مذکوره آورده که ابن فهد علیه الرحمه این دو حدیث را بیک سند
در کتاب مهذب از سید علامه بهاء الدین علی ابن عبد الحمید نسابه روایت کرده
که او سند را متصل گردانید بمعلی ابن خنیس پس ترجیح احدهما بر دیگری من حیث
السند متصور نیست و بنا بر این مضمون هیچیک حجت نخواهد بود و بران اعتماد
نشاید کرد و بآن استدلال نتوان نمود چه تناقض در کلام معصومین غیر واقعست
پس از اینجا فهمیده میشود که این دو حدیث کلاهما او احدهما از معصوم ع صادر
نگردیده و چون از او نباشد حجت را نشاید و سند شرعی نتواند بود و عجب است
آنکه صاحب رساله دعا آنحضرت مستدل و شیخ ابن فهد ره و سایر علماء

سلف در اینمدت متمادی که قریب بهزار و صد سال است یعنی از زمان ورود حدیث
الی زماننا هذا منقطع نشده اند بانچه گفتیم و از اینحدیث استدلال بر تعیین روز
نوروز شرعی نموده اند و فرموده اند که آنروز روزیست که آفتاب باول حمل رفته باشد
چنانچه خواهد رسید مع ما فیه اقول از مولف کمال غرابت دارد که احتمال حمل
جناب نبوی جناب مرتضوی را مستعد دانسته و جزم بتناقض کرده با آنکه از اخبار و آثار
عدم تعدد ظاهر نمیشود و عدم نقل تعدد در کتب سیر دلالت بر عدم وقوع نمیکند
با دلالت حدیث معمول به بین الاصحاب بر وقوع آن قبل از فتح مکه و در
رفع تناقض احتمال کافیست بلکه میگوئیم ظاهر اخبار دلالت دارد که قضیه حمل قبل از
فتح هم واقع شده چنانچه شیخ علی ابن عیسی در کشف الغمه از مسند احمد بن حنبل نقل
کرده از جناب امیر المؤمنین ع که آنحضرت فرمودند انطلقت انا و النبی ص حتی
اتینا الکعبة فقال لی رسول الله اجلس و صعد علی منکبی فنهضت به فرأی بی ضعفا
و نزل و جلس نبی الله و قال اصعد علی منکبی فصعدت علی منکبیه قال فنهض بی قال
فانه تخیل الی انی لو شئت لنلت افق السماء حتی صعدت علی البیت و علیه تمثال
صفر و نحاس فجعلت ازاوله عن یمینه و شماله و من بین یدیه و من خلفه حتی اذا
استمکنت منه قال رسول الله ص اقذف به فقذفت فتکسر کما تنکسر القواریر ثم نزلت

وانطلقت انا و رسول الله ص نستبق حتی توارینا بالبیوت خشیة ان یلقانا
احد من الناس و ابن بابویه علیه الرحمه نیز اینحدیث را نقل نموده و مضمون این
حدیث اخبار بسیار است و هر کس اندک شعوری داشته باشد میداند که جناب
خاتم پیغمبران اقتدا بجد امجد خود خلیل الرحمن کرده و از خوف و خشیه جنبه
خفیه بت شکنی نموده کما یدل علیه قوله نستبق الی اخره یعنی هر یک از ما بسوی
بیکدیگر سبقت گرفتیم تا پنهان شدیم در خانها از ترس آنکه برخورد با احدی
از کفار و این کی تواند شد که در فتح مکه باشد چه در آن حین خوف کفار
از سید ابرار و حین او بتحدی بود که در غزوات متحیر شدند و از علما قاضی
نور الله مرقده تصریح بتعدد نموده بلکه میگوئیم قضیه حمل در فتح مکه رخ
نداده چه در طرق شیعه بر چیزی که دال باشد بر وقوع در حین فتح مطلع
نگردیدم و آخوند مرحوم یعنی علامه مجلسی در حیوة القلوب در باب فتح مکه
این قصه را نقل ننموده و نقل نمودن مولف از ابو هریره نیز تایید این معنی
میکند با صاحب روضة الصفا و جمعی از اهل سنت در یوم الفتح نقل
نموده اند و کلام ایشان محل اعتماد نشاید و قیاس آن بود که مولف
تقریر تناقض را باین نحو نماید که اتفاق مبعث و فتح مکه و غدیر جناب

قال شیخ البهائی قدس سره ... والعوام
فی رسالته ... فتح ...
... الفتح ...
... الهجرة ...
... علی ... الکعبة

ممتنع است چه مبعث قبل از هجرت بوده بسیزده سال و فتح در سال هشتم
بوده از هجرت و نص غدیر در دهم و اول در اواخر رجب المرجب و ثانی
در اواخر رمضان المبارک و ثالث در اواسط ذی الحجه و از مبعث تا فتح
قریب به بیست و یک سال بوده پس ما بین نوروز مبعثی و هر یک از
نوروز فتحی و غدیری بیش از هفتماه و کمتر از هشتماه باشد با آنکه بین الاولین
قریب به ماه فاصله است و بین الاول و الاخیر قریب بشش ماه فاصله است
و تناقض بین الاخیرین بنحویست که مؤلف بیان نموده و در این وقت جواب را
باین نحو گوئیم که در عبارت حدیث یوم المبعث نیست بلکه نزول جبرئیل است
و نزول جبرئیل قبل از بعثت محتمل است بلکه ظاهر از بعض اخبار است
و در آن هنگام رفع تناقض هویدا است بلکه مؤلف ره را بجهة ظهور
جواب متوجه این تناقض نشده کسی نگوید که قتل امیر البرره ذو الثدیه را
در نهم صفر در سال سی و نهم هجرت واقع شده و شمس در این وقت بحسب
استخراج از زیج جدید خاقان شهید در اواسط سرطان بوده و نیز بحسب
حساب تق مطابق نیست بجهت آنکه غیر ابن شهر اشوب احدی از علما و مورخین
که برکتب ایشان مطلع شدیم روز و ماه را تعیین نکرده اند و اکثر

سال

سال را سی و هشتم گفته اند پس کلام ابن شهر اشوب منشا اعتراض نمیتواند
شد قال فقیر گوید که صاحب رساله متصل بانچه از او نقل کردیم گفت و دیگر
فرمود که روز نوروز روزیست که حضرت رسول صلعم حضرت امیر المؤمنین ع
را بوادی الجن فرستاد پس امیر از ایشان عهد و بیعت ستاند و در این روز
حضرت امیر ع بر اهل نهروان ظفر یافت و ذو الثدیه علیه اللعنه را بقتل
رسانید اقول الظاهر ذو الثدیه کما وقع فی اکثر المواضع و یدل علیه ما حکی فی
وجه تسمیته به قال و در این روز ظهور قائم آل محمد و والی اهل بیت یعنی امام
زمان صلوات الله علیه خواهد بود و در این روز خدا تعالی او را بر دجال ظفر
خواهد داد پس دجال را در کوفه بر دار بر اویزد پس فرمود که هیچ روز نوروز
نیست که ما در آن روز انتظار فرج آل نداریم زیرا که این روز از روزهای
ماست و با عجم است و اهل فرس آنروز را ضبط کرده اند و شما که عرب اید آنرا
ضایع کذاشته اید حقیر بضاعت گوید که پوشیده نیست که کلام معلی که
اینقدر رسیده انم که مجمع این فقره التعظیم میکنند و مبارک میدانند او قول حضرت
صادق ع که این روز را اهل فرس ضبط کرده اند و قول آنحضرت که روز نوروز
اول حال فارسیان است چنانچه خواهد رسید و لا اله برهان کنند که این روز عید

نوروزی بوده است که منسوبست بسلطان جلال الدین ملکشاه چه این نوروز
در بلاد و لغات اعاجم آن زمان و مکان شایع و معروف نبوده است و ایشان
ضبط آن نکرده بوده اند و اول سال ایشان نبوده است بلکه بعد از مدتهای
متمادی بوضع کاشکان سلطان حدوث یافته و بمرور شهور و دهور شایع و
ذایع شده و آنچه در میان اعاجم آن زمان مشهور و معروف بوده اول
سال فارسیان بود چنانچه حضرت صادق عم در آخر حدیث معلی اشاره
بآن خواهد فرمود و اول سال ایشان اول جلوس یزدجرد بن شهریار بود که
اول فروردینماه قدیم است نه جلالی و آن نوروزیست که آفتاب اول عقرب
رفته باشد اقول چون سخن راندن درین کلمه و در اکثر مباحث آتیه
موقوفست باطلاع بر اصطلاحات متداوله باین جهت توسن قلم را بذکر اصطلاحات
مجملا متحرک ساختیم و از اطناب و تطویل محترز گردیدیم پس میگوئیم که سال
شمسی عبارتست از مدت حرکت مرکز شمس از نقطه از نقاط منطقة البروج
تا عود بهمان نقطه بحرکت خاصه خویش و این مدت بحسب رصد ابرخس سیصد و
شصت و پنج شبانه روز و ربعیست تام و بحسب ارصاد از ربع ناقص است
و مقدار نقص بحسب رصد بطلمیوس چهار دقیقه و چهل و پنج ثانیه است و بحسب رصد

تبانی سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه است و بر رصد محقق طوسی
قدس سره القدوسی یازده دقیقه است و بر رصد محیی الدین مغربی
دوازده دقیقه است و بر رصد خاقان شهید ده دقیقه و چهل
ثانیه است و باید نیز دانسته شود که فرس از زمان جمشید پادشاه
چنانچه بعضی گفته اند و روم در عهد سکندر یا بعد از آن چنانچه
برخی گفته اند بنای سال را بنحو رصد ابرخس گذارده اند و فرق بین الطایفتین
آنست که اهل روم بجهة اجتماع ارباع سال چهارم از هر چهار سال را سیصد و
شصت و شش روز را گرفتند و آن سال را کبیسه خواندند و اهل فرس ارباع را
در هر صد و بیست سال محسوب میداشتند و سال صد و بیستم را که
سیصد و نود و پنج روز میشود کبیسه میدانستند تا زمان یزدجرد شهریار
و از زمان او ملاحظه ربع و کبیسه را نمیکردند بلکه سال را سیصد و شصت و
پنج روز میگرفتند بلا کسر و در حین وضع تاریخ آنچه از سال گذشته
بوده اسقاط کرده بودند و از آنچه گفتیم بر هر ذی شعوری ظاهر است
که مبدا سال هر یک ازین فرق در اجزاء بروج و فصول و ایام است
و تطابق لازم نیست همچنانکه هر جزو از هر یک ازین تواریخ در جزو تاریخ

متحرک است و تصادق متحتم نیست لیکن در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی
جمعی از حکما بعد از التماس او تاریخی وضع کردند که در اجزاء فصول و بروج متحرک نباشد
و اول آن روز را روزی قرار دادند که در نصف النهار آن روز در اول حمل باشد بشرط
آنکه در نصف النهار سابق در آخر حوت باشد و ابتداء این تاریخ در روز دهم
رمضان المبارک سنه چهارصد و هفتاد و یک هجری بوده مصادف با هژدهم
فروردینماه یزدجردی چنانچه بعد بیاید و در مبداء تاریخ یزدجردی که عبارت
از بیست و دوم شهر ربیع الاول باشد سنه یازدهم از هجرت شمس در بیست و ششم
از جوزا بوده تقریبا و شکی نیست که شمس نه در زمان حضرت صادق علیه السلام که مائه ثانیه
است در اول فروردینماه قدیم در عقرب بوده و نه در زمان مؤلف چنانچه
بر محاسب ظاهر است و مع ذلک گفتیم که در اجزاء بروج دایر است پس
قول مؤلف که اول فروردینماه قدیم روزیست که آفتاب در اول عقرب رفته
باشد اشتباهیست بس واضح و لایح که از کسیکه حساب را با اهل و عقود تعلیم گرفته باشد
سر نمیزند و اعتراض دیگر که بر این اعتبار لازم می آید عماقریب تفصیلش مذکور
خواهد شد قال و ظاهر اصحاب رساله و احمد ابن فهد حلی و محمد صالح حسینی
اول فروردین را عبارت از اول حمل که مبدا سال تاریخ ملکی است گرفته اند

و این نهایت بعید بل اشتباه شدیدیست اقول معنی گفته ایشان عجیبتر
گفته شود قال فقیر گوید که صاحب رساله متصل بآنچه گذشت فرموده پس اینجا
ذکر کنیم حکایت پیغمبر بنی اسرائیل را که از خدا تعالی سؤال کرد احیای
قومی را که بیرون آمدند از دیار خود ایشان چند هزار بودند از ترس مرگ
تمام زنده شدند بآنکه خدا تعالی وحی کرده بآن پیغمبر که آب بدان مردگان
افشانند پس حضرت امام فرمودند که آب ریزان در این روز سنت
ماضیه است و سبب آن را ندانند مگر راسخان در علم که ایشان ائمه هدی اند
صلوات الله علیهم و فرمود که روز نوروز اول سال فارسیان است
پس معلی گفت که امام علیه السلام این کلمات را املا کرد و من از املای آنحضرت نوشتم
فقیر بی بضاعت گوید که صاحب رساله بعد از نقل حدیث مذکور از شیخ احمد
ابن فهد حلی که او در کتاب شرح نافع که از آن بمهذب نام کرده آورده
که نوروز روزیست جلیل القدر و تعیین آن در میان روزهای سال
بسیار دشوار است با آنکه دانستن آن ضروریست جهت آنکه عبادتی
مطلوب شارع بدان متعلق است و امتثال آن موقوف بدانستن آن
روز است و از علما کسی بیان آن نفرموده مگر شیخ فاضل ابن ادریس

که او گفته آنچه تحقیق کرده‌اند محصلان اهل حساب و هیئت در کتب روز
نوروز دهم ایار رومی است و شیخ شهید ره گفته که روز نوروز اول سال
فرس است یا حلول آفتاب در برج حمل یا دهم ایار و حقیر بی‌بضاعت گوید
که ایار بتشدید یا چنانچه در قاموس مسطور است حیث قال الایار بالتشدید
شهر من شهور بعده حزیران اسم ماهی از ماههای رومیت و دهم ایار
قریب باول جوزا است چنانچه دهم حزیران باول سرطان و پوشیده نیست
که کلام شیخ شهید ره صریح است در اینکه اول سال فارسیان که روز
نوروز است نزد ایشان چنانچه حدیث معلی ناطق است بر آن غیر از نوروز
سلطانی است که در آن روز آفتاب باول حمل نزول میکند و در کلام امام ع
تصریح است باینکه روز نوروز اول سال فارسیان است و مع ذلک شیخ ابن فهد ره
گوید که روز نوروز روزیست که آفتاب در آن روز باول حمل آید چنانچه بیاید
شیخ مومی الیه منصف آنچه از او منقول شد فرموده که و ظاهر است که قول سیم
موافق قول محمد بن ادریس است و اول اشاره است بانچه مشهور است نزد
فقهای عجم در بلاد ایشان که ایشان اول سال را وقتی میگیرند که آفتاب بجدی انتقال
کند حقیر بی‌بضاعت گوید که بل اول اشاره است بانچه امام ع در حدیث معلی

فرمود

فرمود که روز نوروز اول سال فارسیان است اقول عبارة الشیخ
الرئیس ابن ادریس هکذا و قال شیخنا ابو جعفر فی مختصر المصباح و یستحب صلوة
اربع رکعات و شرح کیفیتها یوم النیروز نوروز الفرس و لم یذکر ای یوم
من الایام و لا عینه بشهر من الشهور الرومیة و لا العربیة و الذی قد حققه
بعض محصلی اهل الحساب و علماء الهیئة و اهل هذه الصنعة فی کتاب لهم ان
یوم النیروز یوم العاشر من ایار و شهر ایار احد و ثلثون یوما فاذا مضی
منه تسعة ایام فهو یوم النیروز و نوروز ماختان و اما نیروز المعتضد فقال النیروز المعتضدی
فانه الیوم الحادی عشر من حزیران و ذلک ان اهل السواد و المزارعین شکوا الیه
امر الخراج و انه یفتح قبل اخذ الغلة و حصادها و ارتفاعها فیستدینون علیها فیجحف ذلک
بالناس و الرعیة فامر ان لا یفتح و لا یطالب بالخراج الا فی احد عشر یوما من شهر حزیران
انتهی و این کلام از این شیخ بزرگوار ره دال است بر آنکه آنچه ما گفتیم که اعتبار
از تواریخ ماضیه در باب فائده ایست و تعیین آن بحسب تاریخ دیگر ممتنع است فافهم
و الا گفتن آنکه شیخ طوسی نفرموده که نوروز فرس چه روز است از روزهای
ایام هفته و در چه ماهیست از ماههای رومیه و عربیه بمعنی است مگر آنکه غرض آن
باشد که تعیین آن بحسب تواریخ دیگر در زمان خود یا زمان صدور حدیث نفرموده

و فيه بعد لا يخفى و گويا بعض محصلين هم از دوران غافل شده چه دو هم ايار مطابق
اول فروردين ماه قديم بوده و در اواخر عمر امام بحق ناطق جعفر صادق عم بجهة آنكه
ابتداء تاريخ يزدجرد در عصر صادق بوده باشد و نهم حزيران رومى و هر گاه بر خلاف
توالى اول فروردين ماه بسبب ابداع دوران كند و در اجراء تاريخ رومى سى و شش روز
را در مدت چهار صد و شش سال دوران سير كند در رحلت آنحضرت عم در صد و چهل و
و هفت هجرى بوده و از اينكه در ايام صدور حديث اول فروردين ماه مطابق
و هم ايار بوده لازم نمى آيد كه دهم ايار نوروز فرس باشد و حال آنكه در ايام ابن
ادريس هم در ايار نبوده و حمل بر آنكه در ايام حضرت صادق هم چنين بوده
بسيار دور است از عبارت بل احتمال ندارد و جواب بحث مؤلف بر
رئيس العرفا ابن فهد و استشهاد بقول شهيد ره بعد بيايد ليكن ترديد شهيد
هم خالى از غرابتى نيست چه بمنزله آنست كه كسى بگويد اول سال عرب اول محرم است
يا دهم تشرين يا اواخر حزيران مثلا فتامل و عبارت ابن فهد ره در مهذب
در اين مقام بعد از نقل كلام شهيد چنين است والثالث اشارة الى قول ابن
ادريس والاول اشارة الى ما هو المشهور عند فقهاء العجم في بلادهم فانهم يجعلونه
عند نزول الشمس الجدى و هو قريب مما قاله صاحب كتاب الانواء و تودد صاحب

بصيرة

بصيرة في سنة اثنتين انچه بحساب مذكور شد كه اول فروردين ماه و اير است در
هشتصد و سه كه تاريخ تصنيف مهذب است مطابق بوده با اواسط جدى پس حكمت
كه مراد ابن فهد ره اين باشد كه در عصر او نزد فقهاء عجم چنين بوده نه آنكه مراد آنكه
چنين است و ح سقوط ما ذكره ظاهر على من لا يعرف الفرق بين البر و البحر من القرحة گفتن آنكه
اول سنه فرس اشارتست بنزول شمس جدى يعنى بغير آنكه گفتيم ندارد پس اعتراض
بر مؤلف رواة است كه فهم مراد نكرده و ايراد و بحث كرده و خود را مصداق كم عايب
قولا صحيحا كرده فتامل قال و بعض فضلاء متاخرين در رساله خويش آورده كه اول
سال نزد فرس فروردين ماه قديم است و آن روزيست كه آفتاب در آن روز باول
عقرب رفته باشد و مختار صاحب انوار و مشهور ميان فقهاء عجم در بلاد ايشان اين
روز نوروز معتبر نزد اهل شرع است و نصه عبارته مبدأ السنة عند الروم
اول التشرين الاول و هو في هذه الاوان كون في اواسط كون الشمس في الميزان
و عند الفرس اول فروردين ماه القديم و هو في هذه الاوان كون في اول نزول
الشمس في العقرب و المشهور بين فقهاء العجم في بلادهم ان هذا اليوم هو النيروز المعتبر
عند اهل الشرع و هو مختار صاحب الانوار و اين قول نزد حقير بضاعت اقرب
اقوال است اقول مراد مؤلف از بعض جناب مرحمت و غفران مآب عالم ربانى

ملا محمد محسن قاسانی است همچنانکه مولف خود در حاشیه نسخه گفته یعنی آخوند فیض
قدس سره مراد آن مرحوم این است که نوروز نزد فرس اول فروردین است
و اول فروردین چون در زمان ایشان در عقرب بوده همچنانکه بر محاسب
ظاهر است فرموده اول عقرب است نه آنکه همیشه و مستدام اول عقرب است
چنانکه مولف فهمیده والا قطع نظر از آنکه گفتیم اول فروردین دائر است
در اجزاء بروج لازم می آید که قول ایشان و هو نخبة الاوان لغو و بیهوده
باشد پس کلام آن مرحوم صریح است در عدم نسیان نه آنکه شاهد بر اراده او است
و غفلت از آنچه گفتیم بسیار عجیب است و اعجب از آنچه گفتیم آن است که بنا بر فهم
مولف لازم می آید که با کلام ابن فهد ره حیث قال و یجعلونه عند نزول
الشمس الجدی و هو قریب مما قاله صاحب کتاب الانواء کذب و مباین باشد با سخن
آخوند فیض و هو مختار صاحب الانواء قبیح و شنیع باشد و در این مقام به همین قدر
از کلام اکتفا کردیم قال ره آن عید از اعیاد قدیمه متداوله میان
عجم است در بلاد ایشان چنانچه از کلام معلی که آنفا رسید هم که عجم
تعظیم این روز میکنند و آن را مبارک میدانند و از قول امام بحق ناطق
جعفر بن محمد صادق ع که این روز از قدیم الایام مکرم و محترم بوده مستفاد

میشود پس تنزیل اخبار و آثار وارده در اعمال روز نوروز بر این قول شاید بعدی
ندارد چه وضع این تاریخ و شیوع این اصطلاح سابق است بر ورود این اخبار پس تواند بود
که بر وفق آن وارد شده باشد بخلاف وضع تاریخ ملکی و نوروز سلطانی که مسبوق است
بچهار صد و پنجاه و کسری تقریبا بر ورود این اخبار پس ورود این بر وفق آن بغایت
بعید است بیان این آن است که مبدأ تاریخ ملکی روز جمعه دهم رمضان المبارک
سال چهار صد و هفتاد و یک هجری است و از سیدنا امیر المومنین منقول است که
هر که این هفت آیه مشتمله بر سلام را در روز نوروز بر کاسه چینی بمشک و زعفران
بنویسد و بگلاب بشوید تا آخر روایت مشهوره چنانچه خواهد رسید و معلوم است
که لا اقل فصل ما بین الروایه و التاریخ بقدری است که مذکور گردیده فتامل اقول
آنچه گفته اند که این عید از قدیم بوده و حدیث دال بر آن است صحیح است لیکن اول
عقرب نیست و اینکه تاریخ ملکی بعد بوده بی شبهه است و تمسک بحدیث مشک
زعفران است و احتیاج بآن نیست و توجیه کلام ابن فهد ره عما قریب آمده است قال پس شیخ
موی الیه متصل بکلام منقول فرموده که این تفسیر نزدیک است بآنچه صاحب
کتاب انواء آورده و آن این است که روز هیفدهم از کانون الاول روز صوم
یهود است و در این روز راجع میشود آفتاب صاعد بجانب شمال و روزها

خطی ۲

باز میرساند در ازبر را از شب و آفتاب نزول میکند ببرج جدی پیش از آن
بده روز و گفته که بعض علما این را سر سال گرفته و آن روز نوروز است
بعد از آن گفته که روز نهم شباط روز نوروز است و در آن غسل مستحب است
و چهار رکعت نماز چنانکه معلی ابن خنیس روایت کرده و آن اخبار که گذشت
تمام ذکر کرده و این تفسیر اخیر را اختیار نموده فقیر بیبضاعت گوید که شباط
بروزن غراب چنانکه صاحب قاموس آورده نام ماهی از ماههای رومیست
و نهم آن بنابر تقریب با آخر دلو یا اول حوت و از اینجا معلوم میشود که در نوروز
معتبر نزد اهل شرع پنج قول است نه سه قول چنانکه آخوند فیض در رساله
تقویم الانام آورده اول اول سال فارسیان که اول عقرب است دوم حلول
آفتاب در برج حمل سیم دهم ایار که قریب باول جوزا است چهارم اول
نزول آفتاب برج جدی پنجم نهم شباط اقول عبارة المهذب هكذا
ولم اجد في مصنفات الاصحاب اكثر من هذا بل رايت في دفاتر العلماء اقوالا
مختلفة فيها انا اوردها الاول انه اليوم الثاني عشر من كانون الثاني من كل سنة
وهو منقول عن الصنعاني الثاني انه اليوم العاشر من ايار وهو المقتضي الثالث
انه اليوم التاسع من شباط قاله السيد ابو الحسن الحائري صاحب كتاب الانوار وذكر

روایة

وذكر رواية المعلى ابن خنيس فانه يستحب ايقاع هذه العبادة في هذا اليوم الرابع
قال صاحب كتاب الانوار فيه ايضا اليوم السابع عشر من كانون الاول هو صوم اليهود
وفيه يرجع الشمس مصعدة الى الشمال ويأخذ النهار من الليل ثلث عشر ساعة وهو
مقدار ما يأخذ في كل يوم وينزل الشمس برج الجدي قبله بيوم من وبعض العلماء جعله
راس السنة وهو النيروز فجعله حكاية عن بعض العلماء وقال بعد ذلك اليوم التاسع
من شباط وهو اليوم النيروز يستحب فيه الغسل وصلوة اربع ركعات لما رواه
المعلى ابن خنيس عن الصادق عم ثم ذكر الخبر واختار التفسير الاخير وجزم به وهذا
حكاية كلامه الخامس انه اول سنة الفرس وهو مضطرب ففي بعض السنين
يكون السابع من كانون الاول وفي بعضها الحادي عشر منه وفي بعضها الثاني
عشر منه وفي بعضها الثامن عشر منه ويعلم ذلك من علم النجوم السادس قول
بعضهم انه اليوم السادس من فروردين ماه القديم السابع انه يوم نزول الشمس
برج الحمل وهذا اقرب الاقوال انتهى وكسيكه تامل كند بلكه بلا تامل ميداند كه
ظاهر عبارة ابن فهد هرگاه ملاحظه شود هفت قول است نه پنج قول واگر تصحيح
حقيقت و واقع ملاحظه شود بايست سه قول بيش نباشد اول اول فروردين ماه
قديم با قطع نظر از فصول واجرا بروج دوم مطابق آن از اجرا بروج حين

صدور حدیث سیم اول حمل و شاید آخوند فیض ره ما ذکر را ملاحظه کرده و اعتنا
بنا بر اقوال بلا منشأ و بلا اساس نکرده و عبارت ایشان در نظر نیست تا انطباق
ملاحظه شود و اگر نیک تامل کنی اکثر این اقوال بی وجه است مثلا آنکه گفته او اسط
کانون الاول است ظاهرا با ربط نمی آید باعتبار آنکه اول سنه فرس هرگاه در
زمان صاحب کتاب انوا مطابق شباط بوده پس چگونه تواند بود که قبل از آن
مطابق کانون الاول باشد و الا لازم می آید که اول سنه فرس در اجزاء
تاریخ روم بر توالی دایر باشد و این باطل است و قول رئیس العرف ابن فهد ره
در ذیل قول نجم و هو مضطرب بسیار غریب است و کاشف از آن است که شاید
مؤلف غافل شده باشد و قول او و یعلم ذلک من علم النجوم دال بر آن است
که از علوم ریاضیه اطلاع نداشته قال و سابقا مذکور ساختیم که آخوند
فیض در رساله مذکوره آورده که روز نوروز نزد فارسیان اول فروردین ماه
قدیم است که اول عقرب باشد و گفته اینست مختار صاحب کتاب انوا و مشهور
میان فقهاء عجم و بلاد ایشان و سید مرحوم محمد صالح ابن عبد الواسع حسینی
در رساله خویش آورده که در تعیین روز نوروز فیما بین علماء شیعه خلاف است
و مشهور میان ایشان آن است که روز نوروز روز نزول آفتاب ببرج حمل است

و بعضی گفته اند که اول سال فرس است و آن روزیست که آفتاب نزول می کند
در برج جدی و بعضی گفته اند روز هیفدهم است از کانون الاول و آن روزیست
که آفتاب نزول کرده باشد ببرج جدی و در و پیش از آن ابن ادریس علیه الرحمه
گفته که وهم ایار است و بعضی گفته اند نهم شباط است و قول اول اشهر است
بعد از آن گفته و در این دو حدیث که مذکور شد یعنی حدیث معلی بعضی شواهد
را جمع است الی هنا کلامه بعینه علی ما رأیته فلا تغفل اقول غرض مؤلف آنست
که سید مرحوم خلاف آنچه آخوند فیض گفته گفته از جهت آنکه آخوند اول
فرس را مشهور قرار داده و سید اول حمل را و رفع تخالف بار اوه کرده ان
از علما و طایفه مغایر را ممکن است فافهم و غرض دیگر مؤلف آن است که اعتراض
که بر جهت بنا را اول حمل وارد می آید بر سید مرحوم هم وارد است فانتظر جوابک
الجواب قال و صاحب رساله اعنی محمد ابن مسعود گفته که شیخ احمد ابن فهد ره گفته
که اقرب تفاسیر تعبیره ثابت که شیخ شهید آورده و آن این است که نوروز
روز نزول آفتاب در برج حمل است و این را مستند بچند دلیل واضح ساخته
دلیل اول آنکه این معروفتر و مشهورتر است میان مردم و ظاهر آن است از
استعمال ایشان و هر خطاب شامل مطلق که از شارع صادر شود اگر متوهم

سازند بآنچه در عرف ازاد انند و شناسند و لیست از آنچه ازاد انند
و نشناسند و دلیل این آنست که شارع اوقات صلوات را بسیر ظاهر آفتاب
متعلق گردانیده و صوم رمضان را برؤیت هلال و همچنین باهمار حج و
انها امور ظاهره اند که عام الناس بلکه حیوانات آنرا میشناسند فقیر بی
بضاعت گوید که شهرت این تاریخ و عرف این اصطلاح در میان مردم در
زمان عالیحضرت مستدل و ما بعد آن الی هذا الاوان مسلم است ولکن
مفید مطلوب نیست بلکه باید این عرف قبل از ورود شرع یا در وقت ورود
آن مشهور و معروف باشد تا احکام شرعیه از عبادات و ادعیه بر وفق
آن وارد تواند شد چه متابعت شرع عرف را که بعد از آن بچهار
صد و پنجاه و کسری تخمینا حادث و بعد از حدوث بمدتهای متمادی مرور
شهور و دهور شایع و ذایع شود بی معنی است و چون تواند بود که شارع
گوید روزه مثلا در روز نوروز سنت است و اهل شرع زمان و مکان
ندانند که مراد وی از نوروز چه روز است لهذا شرع اوقات صلوات را بسیر
ظاهر آفتاب و صوم رمضان را برؤیت هلال گردانیده اند تا عامه ناس
ازو دانند و شناسند اینست مراد معترض چنانکه شیخ ابن فهد را شایع

بآن

بآن کرده مفیر باید اگر کسی گوید که نزول آفتاب ببرج حمل ظاهر الاستعمال نیست اوّل بلاد عجم
تا بحدیکه بعضی از بلاد عجم آنرا نمیشناسند بلکه انکار میکنند و دیگر نوروز مذکور
حادث است بعد از اسلام و آنرا نوروز سلطانی خوانند جهت آنکه سلطان
جلال الدین ملکشاه وضع کرده و آنچه صاحب کتاب انوا آورده اقدم است
حتی که نقل کرده اند که از زمان نوح عم تا این زمان جهت و جوابی که گفته از اول
که عرف چون متعدد شود اعتماد بر عرف شرع باشد پس اگر عرف شرع معلوم
نباشد اعتماد بر عرف اقرب بلاد و لغات بشرع باشد و در این هنگام
گوییم در لغت عرب و بلاد عرب نوروز روزیست که آفتاب در آن بحمل رفته
باشد و اعتماد بر این است جهت آنکه اقرب بشرع فقیر بیضاعت گوید که معلوم
نبودن عرف شرع مسلم نیست چه سیدنا الصادق در حدیث معلی بن خنیس فضایل روز
نوروز نموده و در آخر حدیث فرموده که روز نوروز اول سال فارسیان است
و پر ظاهر است که نوروزیکه در بلاد و لغات عرب زمان مستدل شایع بوده یعنی
روزیکه آفتاب در آن روز بحمل رفته باشد در زمان ورود حدیث مذکور
در میان اهل آن زمان و مکان عرب و عجم اصلا متعارف و متداول نبوده بس نوروز
در بلاد و لغات عرب آن زمان روز دیگر بود غیر نوروز شایع در زمان

يستدل بما يحجه بعد الاحاطة بما سبق تحقيقه اقول عبارة المهذب
في هذا المقام هكذا انه يوم نزول الشمس برج الحمل وهذا اقرب الاقوال
وعليه العمل ويؤيده وجوه الاول ان ما عداه من التفاسير لا يصلح ان يكون
هو المراد اما المعتضدي فلانه حادث حدث في زمان الخليفة المعتضد لما
شكى اليه اهل السواد الى ان قال وهو عاشر ايار وهو متأخر عن زمان الصادق
والرواية عنهم واما البواقي من التفاسير فلانها لخفائها لا يعرفها الا الماهر
في النجوم ومثل الاحكام الشرعية لا يناط بالامور الخفية جدا الا على احاد العلماء
لان الخطاب بها عام لسائر المكلفين من يشمل العالم والجاهل والذكي والبليد
الا ترى كيف علق اوقات الصلوات بسير الشمس الظاهر وصوم رمضان برؤية
الهلال وكذا اشهر الحج وهي امور ظاهرة لكل انسان بل لا يخفى على الحيوانات
وعلق الزكوة بعد النصاب وهو ظاهر منضبط لا يتطرق اليه حيرة واذا بطل
ما عداه من التفاسير تعين ان يكون هو المراد فان قلت استعماله في نزول
الشمس برج الحمل غير ظاهر الاستعمال في بلاد العجم انهم لا يعرفونه وينكرون على
معتقده فلم خصصت بترجيح العرف الظاهر في بعض البلاد دون بعض وايضا
فان ما ذكرته حادث وسمي النيروز السلطاني والاول اقدم حتى قيل انه قبل زمان

نوح

نوح ع والجواب عن الاول ان العرف اذا تعدد انصرف الى العرف الشرعي فان لم
يكن فالى اقرب البلاد والمكان الى الشرع فينصرف الى لغة العرب وبلادها لانها اقرب
الى الشرع وعن الثاني بان التغير مع قيد بان علم الاحكام الشرعي فانه مناسب
لما ذكره صاحب الانوار الثالث انه وان احتيج الى اخذه من ارباب النجوم الا انه
اشهر بين الناس من البواقي والدواعي متوفرة على معرفته فكان اظهر من الباقي
فلا يصعب علمه على المكلف وربما كان اختصاصه بهذا الشرف دليلا على كونه
هو المراد والرابع انه مناسب لما ذكره صاحب الانوار ان الشمس طلعت في الشرطين
وهما اول الحمل فيناسب ذلك اعظام هذا اليوم الذي عادت فيه الى مبدأ كونها
الخامس انه مناسب لما ذكره السيد رضي الدين علي ابن موسى الطاوس قدس الله روحه
ان خلق الله العالم وخلق الدنيا كان في شهر نيسان ولا شك ان نيسان
يدخل والشمس في الحمل واذا كان ابتداء العالم في مثل هذا اليوم يناسب ان
يكون في يوم عيد ونيروز ولهذا ورد في الرواية استعمال التطيب فيه باطيب
الطيب ولبس انظف الثياب والشكر والدعاء والتأهب لذلك بالغسل
وتكميله بالصوم والصلوة المرسومة له حيث كان فيه ابتداء النعمة الكبرى وهو
الاخراج من حيز العدم الى حيز الوجود ولهذا امر بتعظيم يوم المبعث والغدير

حیث کان فیها مبدأ منصب النبوة والامامة وکذا المولد انتهی عبارت شیخ را
ذکر کردیم تا بعد که ترجمه آن مذکور شود بر بصیرت باشی و اینکه مولف گفته که معلوم
نبودن عرف شرع مسلم نیست الی آخره پس غریب است چه تطبیق اول سال فرس
بر جمیع خواص مذکوره بسیار متعسر است و بر مولف لازم بود که متوجه تطبیق شود و بعد
بر این فهمد اعتراض کند قال و از شاء فی جواب گفته اند که هر دو تقویم متقدم اند
بر اسلام و نوروز مذکور اصطلاح جدید نیست و حال آنکه علمای هیئت و اهل صنعت
در سبب وضع این تاریخ یعنی تاریخ ملکشاهی که مشهور بنوروز سلطانی است چنین گفته اند
که چون تاریخ یزدجرد ابن شهریار مانده بود و موضع آفتاب در اول هر شهر از
شهور فرس با آنکه در ابتدا وضع بود تفاوت یافته بود پس هشت نفر از
حکما که در عصر سلطان جلال الدین ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی بوده اند که
از انجمله عمر خیام بود وضع این تاریخ کرده اند و بالجمله مبدا سنه جلالیه اول فروردین ماه
جلالیت و آن روزیست که آفتاب در نصف النهار آن روز باول حمل رفته باشد و تاریخ
مذکور و این تاریخ حادث است و در اوایل اسلام هم نبوده است چه جای آنکه
مقدم باشد بر اسلام بلکه بعد از چهار صد و هفتاد و یک هجری وضع جلالی
حادث شده لهذا شهور و سنوات این تاریخ را مقید بجلالیه و ملکیه کنند

و اثبات مبدا اول این تاریخ در عهد سیدنا امیر المؤمنین ع نموده و نه خرط القتاد آسانتر است
چه جای اثبات تقدم آن بر دوره اسلام بخلاف نوروز فارسیان که تاریخ
ایشان که اول جلوس یزدجرد ابن شهریار بوده است که اول فروردین ماه قدیم است
و آن روزیست که آفتاب در آن روز باول عقرب رفته باشد چه این تاریخ قدیم
و شهور و سنوات آن مقید بقدیمیه میشود و مراد سیدنا الصادق ع که
فرمود در روز نوروز اول سال فارسیان است این روز است نه اول حمل و استعلیم
اول در حدوث تاریخ ملکی کلام نیست و چگونه میتوان گفت که این تاریخ بعنوان
باین عنوان یعنی ملکی یا جلالی قبل از سلطان بوده و بر هذا الاتیان لا یصدق
عن الانسان کلیف اقامة البرهان لکن ما صدق قبل از اسلام بوده هرگاه
ولیت بمکث نه باین مانع ندارد و معلوم است که غرض شیخ عارف تا حال ثابت
نه اول و در این هنگام طعن بر مولف است که ایراد باید بعد از فهم مراد او باشد
و چون روح کثیر الفتوح شیخ متاذی شده از جناب مولف از ایشان بهمچنین
اشتباهی سر زده که از اشتباه اشتباه ایشان قبیح است چه جای ایشان که گفته اند
آن روزیست که آفتاب در آن روز باول عقرب رفته باشد چه سابق بر این
دانستی که اینکلام از قانون حساب بیرون است و مع ذلک وارد می آید که

جناب مؤلف خبر معلی را قبول نموده یا طرح کرده شق ثانی باطل والا لازم می‌آید
که جناب ایشان متبع در دین باشند چه مستند دیگر احدی از علما نقل نکرده
و مؤلف استناد به سند دیگر نکرده پس شق اول متحتم و در اینوقت بر ایشان
لازم می‌آید که سیدنا الصادق ع فرموده باشند که اول عقرب روزیست که
در این روز شمس طلوع کرده و بادهای مربیه در این روز وزیده و نباتات در اینروز
جنبیده و جناب مصطفوی جناب مرتضوی را در اینروز برگزیده و این که تواند شد که
شمس در عقرب باشد در بدو خلق با آنچه سابق بر این گذشت از جناب سلطان خراسان
و کدام سخیف تجویز میکند که بادهای مربیه در فصل خریف بوزد با وجود آنکه بادهای
خریفیه غالب الاوقات منشأ نقصان نباتات است و این معنی از جمله بدیهیات است
و در عقرب در اکثر ربع مسکون بلاد اسلامیه نباتات روی بسستی و خشکی گذاشته خود را
مستعد مرگ ساخته اند پس چه نحو میفرماید که اول روییدن نباتات و وضع حمل
زمین است و بحساب دقیق دانستی که در ذی الحجه که جناب ولایتمآب منصوب گردیده
شمس در عقرب نبوده و اگر باور نداری حساب کن چنانچه من حساب کردم قائل
دلیل دیگر برآنکه روز نوروز روز مسطور است آنست که هم صاحب انوار
ذکر کرده که آفتاب مخلوق شده است در شرطین که اول حمل است یعنی اعظم

این

این روز که آفتاب در آن رجوع بمبدأ شده باشد مناسب باشد و دیگر این
مناسبت ابتدا آنچه سید رضی الدین علی ابن موسی ابن طاوس ذکر کرده که ابتدای
عالم و خلق دنیا در ماه نیسان بوده و تردد در آن نیست که دخول نیسان
در اوقات دخول شمس است بحمل و چون ابتداء عالم در این روز باشد
مناسب آنست که روز عید و سرور باشد و جهت این در اخبار آمده که احسن
طیب خود دارند و همچنین پوشیدن انظف ثیاب و شکر و دعا و غسل و
صوم مستحب است چون در آن ابتداء نعمت کبری است که اخراج از عدم
بوجود است و از جهت این ما مأمور شده‌ایم بتعظیم یوم البعث و یوم الغدیر
چون در این روز ابتداء نصب نبوت و امامت بوده فقیر بی بضاعت
گوید بر تقدیر تسلیم که تعظیم اینروز بجهت آنکه مرقوم شده مناسب باشد
این معنی دلالت بر آن ندارد که این روز روز نوروز معتبر نزد اهل شرع
باشد چه روزهای بسیار بجهت این جهت و اعتبار لازم التعظیم و واجب
التکریم است چون جمعه و عرفه و اضحی و عید فطر و عرفه واقعه در جمعه و ما شاکلها
پس باید که تمام اینها روز نوروز شرعی باشد و لا یقول به احد و بر زیرک
صاحب هوش مستور نیست که بهمین قدر از کلام مع قطع النظر عما یرد فی المقام

خطی ۲

اساس دلیل برهم و بنیان قال و قیل درهم و رشتهٔ اعتراض محکم و سلسلهٔ
گفتگو منتظم و نقض ما سفر من الکلام واضح میکرد و بر نقیاس باید
کرد تتمه کلام او را چه بر تقدیری که ابتدای عالم در مثل این روز باشد
و بهمین جهت مناسب باشد که این روز را روز عید و سرور گیرند لازم
نیست که این عید عید نوروز معتبر نزد اهل شرع باشد و اهل الکلام الا فیه
با آنکه بعد ما بین دخول الشمس در اول حمل و بین نیسان ماه رومی بعد المشرقین
چه اوایل حمل موافق است با اواسط اذار ماه رومی چنانچه اوایل ثور
مطابق است با اواسط نیسان ماه رومی چنانچه بعض فضلای متاخرین در
شرح خویش بر فقیه تصریح آن فرموده اند و بنا علیه لا نسلم که ابتدای
عالم در این روز باشد اقول عبارت شیخ ابن فهد ره را مقصد دانسته
و تقدیم و تاخیر ادله سهل است و بر هر ذی شعور ظاهر است که غرض رئیس
العرفا ابن فهد ره این است که مناسبات ذکر کند برای آنکه مراد معصوم ع
از اول سال فرس اول حمل است نه اول جدی و خلاصه آنچه در بین مناسبت
ذکر کرده آنست که ظاهر آنست که امر تعظیم و تکریم این روز با حمل مناسب است
نه با جدی و در این وقت بر او ایراد کردن که روزها بسیار لازم التعظیم آ

پس

پس بابت نوروز شرعی باشد کلامیست مبنی بر غفلت یا تغافل او در
مقابل صدور مثل قبیح از کامل بلکه از عاقل و چه شبیه است الکلام ذلیل
که گفت در جواب آنکه گفت چرا بباغ من آمده چرا پای زینت از کفش عاریت زینت م
و عاطل با اگر شیخ میفرمود از قبل خود و قطع نظر از حدیث این کلام را
حق با مولف میبود و لیس فلیس و اگر کسی خواسته باشد ایراد و نقض بر رئیس العرفا
کند چنین گوید بودن شمس در اول خلقت در شرطین هر گاه منشا این باشد
که هر گاه شمس بشرطین داخل شود تعظیم باید کرد پس میبایست که چون شرطین
متحرکست در اجزای بروج هر وقت که شمس بانجا رسد نوروز باشد چه اول
حمل باشد و چه اول ثور و در زمان جناب پیغمبر ص در اواسط حمل بوده و
جواب از آن آنست که غرض شیخ ره ممکن است که این باشد که از شرطین موضع
شرطین است از حمل که اوایل آن باشد نه اصل شرطین تا نقض وارد آید لیکن کلام
صاحب انوار منظور فیه است چه حدیث جناب سلطان خراسان صریح است
در آنکه شمس در بدو فطرت در شرف بوده و چون غرض شیخ را حمل بر این کرده
که از بعض مناسبات مطلب ابطال جدی است نه اثبات اول حمل این اعتراض
مخل بمقصد نیست و آنچه مولف گفته بعد ما بین دخول شمس در اول حمل و بین

نیسانماه رومی بعد المشرقین است الی آخره چنین است لیکن اگر مقصود
که اول نیسانماه رومی مطابق است با بیست و چهارم درجه حمل در این اوان
و اول سال رومیان در اجزاء بروج دایر است نه در زمان شیخ مطابق
بوده و نه در زمان جناب سیدنا الصادق ع و نه در زمان حضرت رسول صلعم
و نه تطابق لازم است چه تخمینا در هر سی سال یکروز تفاوت میکند بهتر بود
مگر آنکه گوییم مراد شیخ آن است که در این تردد نیست که در بدو خلق دخول
شمس در حمل مطابقست با دخول نیسانماه یعنی اگر کسی حساب کند چنین حکم میکند
که در بدو خلق نیسانماه رومی مصادق با اول حمل بوده بر فرض اعتبار
تاریخ رومی در زمان ماضی و الا ظاهر است که تاریخ رومی مستحدث است
و تطابق در زمانه متغیر نیست و ابن طاوس ره شاید حساب کرده باشد یا
خبری باو رسیده باشد والعهدة علیه و لا اعتراض علی الشیخ فی بناء کلامه علیه
قال دلیل دیگر آنکه آنچه از امام ع منقولست که روز نوروز بعینه روز غدیر
خم است در سال دهم هجرت بوده و حساب کرده اند موافق نزول آفتاب
باول حمل بوده در نوزدهم ذیحجه بحساب تقویم و هلال را در مکه شب سیم ندیده بوده
و در روز هیجدهم ذی الحجه بوده بحسب رؤیت فقیر بی بضاعت گوید که چون سابقا

دانسته شد که بین الحدیثین تناقض است و تناقض در کلام معصوم روا نیست
دانسته شد که استدلال بهما قبل رفع التناقض بینهما غیر صحیح است بلکه در استدلال
لازم است که اول رفع تناقض نماید تا استدلال او صحیح و کلام او مقبول شود
چه مشهور است که ثبت العرش ثم انقش و انی له هذا و مع قطع النظر عن ذلک
گوییم که مسلم است که روز غدیر در سال دهم از هجرت بوده چنانکه صحیحه معاویة
ابن عمار از امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق ع بر آن ناطق است لیکن معلوم
نیست اهل این حساب اول سال هجرت را از هشتم ربیع الاول اعتبار کرده
اند یا از اول رمضان المبارک بلکه ظاهر آنست که از اول محرم اعتبار کرده
باشند و این غلط است چنانکه دانسته خواهد شد و بنابر این موافق
بودن روز غدیر با نزول آفتاب باول حمل دلیل بر این نتواند بود که روز نوروز
روزیست که آفتاب باول حمل رفته باشد مؤید آنچه گفته شد اینست که از
راویان حدیث غدیر خم که در غدیر حاضر و ناظر بوده اند منقولست که آن روز بغایت
گرم و با حرارت بوده است و معلومست که در نزول آفتاب باول حمل و صف
سابعه و ست برد و برد العجوز اگر هوا در جحفه و مابین الحرمین در فصل نوروز در سلطانیه
در غایت اعتدال نباشد بغایت گرم نخواهد بود چنانکه از حضار غدیر خم مروی است

وبهذه عبارته اقبل ع ابه عن مکه فی حجة الوداع حتی نزل بغدیر خم الجحفه مابین مکه والمدینه
ثم نادی الصلوة جامعة فحرجنا الی رسول الله فی یوم شدید الحر وکان منا من
یضع رداءه علی راسه وبعضه تحت قدمیه من شدة الحر حتی انتهینا الی رسول الله
الحدیث وابن حدیث در طرق عامه مذکور است وشیخ مفید وشیخ طبرسی بسندهای
معتبره روایت کرده اند که چون حضرت بغدیر خم رسید فرمود که زیر درخت
خاری چند را رفتند وامر فرمود منادی را که ندا در دهد در میان مردم که همه
نزد او جمع شوند پس جمع شدند وان روز بسیار گرم بود واکثر ایشان
از شدت گرما رداهای خود را بر پای خود پیچیده بودند تا آخر حدیث وبباید دانست
که ماه مبارک رمضان اول سال شرعیت چنانکه محرم الحرام اول سال اصطلاحی
شهرا اول احادیث چند است که در کافی وتهذیب مسطور است از انجمله شیخ در
تهذیب بسند صحیح از حضرت صلوات الله علیه روایت کرده که اول سال
ماه مبارک رمضانست وظاهر است که اولیت مجموع انتها نسبت بماههای
دیگر است ودر حقیقت اول سال روز اول انها هست چنانکه آخوند مرحوم در
زاد المعاد اشاره بان فرموده از کلینی وشیخ طوسی ودیگران بسند صحیح روایت
که حضرت امام موسی کاظم ع فرموده که در ماه مبارک رمضان را اول سال

یعنی

یعنی روز اول ماه چنانچه علما فهمیده اند بنابه عادت چنانکه بعد از ان دعا وفواید
آنرا نقل کرده وامثال ان هم شده پس علمای سنت واهل آن صنعت اتفاق دارند
بر انکه عمر بن خطاب محرم را اول سال قرار داده وتصریح کرده اند که
سبب وضع این تاریخ ان بود که تمسک بیش عمر آورده بودند موجل بشعبان
عمر گفت مراد شعبان آینده است یا آنچه در آنیم پس جهت رفع التباس تاریخ
مشغول شدند وگویند که ابو موسی اشعری کتابت بعمر نوشت که از جانب
شما نامه آمده موجل بشعبان ومعلوم نیست که شعبان گذشته است یا
آینده پس عمر اعیان صحابه را جمع کرده وبا ایشان شور نموده رفع
التباس نمودند ودر آنوقت ملک اهواز که او را اسیر کرده پیش عمر آورده
بودند وبشرف اسلام مشرف شده بود ودر مجلس حاضر بود گفت عجم را
حسابیست که آنرا ماه روز گویند وآنرا الثبت کنند بماهها که بر ایشان
غالب شده از اکاسره وبیان کیفیت استعمال آن کرده پس لفظ ماه وروز
را تعریب کردند مورخ وتاریخ را مصدر آن گرفتند بعد از ان عمر
بصحابه گفت که تاریخ بجهت ضبط اوقات میباید بعضی از مسلمانان یهود
که حاضر بودند گفتند که ما را احتیاج است که سند باشد که بیاریم وصحابه

مرضی نداشتند و اتفاق کرده هجرت را مبدا ساختند چه ظهور دولت اسلام
مقارن آن بود و هجرت آنحضرت روز سه شنبه هشتم ربیع الاول واقع شده و
اول محرم آن سال روز پنجشنبه بود بقول اهل حدیث و بحسب رؤیت هلال روز
جمعه بود و اتفاق ایشان این امر در سال هفدهم هجرت بود حقیر گوید که از قرار
تقریر مذکور و همین دلیل مزبور در غایت ظهور است فافهم اول رفع تناقض و دفع
تنافی را بتفصیل دانستی و احتیاج بتکرار نیست و بر مؤلف وارد میآید که حکم باینکه اول
نوروز اول عقرب است نیز موقوفست بر رفع تناقض پس بر او وارد میاید که همین
ایرادی که بر شیخ ره وارد ساخت به حکم و کالت و اعتراض بعد از تسلیم او بر سقط است
چه مراد شیخ ره اینست که جناب سیدنا الصادق ع فرمودند که روز غدیر روز نوروز
بوده و روز نوروز یا اول حمل است که مطابق باشد با اول فروردین قدیم یا
اول فروردین قدیم است مطلقا یا اول حمل است مطلقا یا اول عقرب چنانکه
مؤلف فهمیده یا اول جدی است یا غیر مذکورات است از احتمالات سابقه و احتمال اول
ظاهر البطلان است چه تطابق در هزار و پانصد سال تقریبا یکدفعه اتفاق می افتد
و بدیهیست که مراد از نوروز روزیست که هر سال متجدد شود و احتمال دویم هم بحسب
حساب باطلست مثل باقی احتمالات غیر اول حمل چه هرگاه جمع کنیم ایام را از اول

فروردین قدیم که مضبوطست در تقاویم تا هیجدهم ذیحجه سال هجرت و بر سیصد و شصت
و پنج قسمت کردیم قریب بصد روز تفاوت کرد یعنی اول فروردین قدیم بعد از هیجدهم
ذیحجه بوده قریب بصد روز و باقی احتمالات را براین قیاس کن و اول حمل هم اگرچه
یکروز با هیجدهم ذیحجه تفاوت میکند لیکن چنانکه دانستی کسر را از اصحاب رصد
جداول مختلف یافته اند پس اصحاب رصد در جائی که قاب قوسین او ادنی مراد
ایشانست حکم بتفاوت کسر را این نحو فرموده باشند البته بدل لازم الاتباع شمرده و
خلاصه ایراد مؤلف اینست هر چند عبارت وفا نکند که تطابق اول حمل با هیجدهم
ذیحجه سال هجرت معلوم نیست بعلت آنکه محاسب تطابق با لهار را از محرم قرار داده
و بعبارتی از رمضان المبارک قرار بدهد یا هشتم ربیع الاول و هرگاه چنین قرار
بدهد مطابق نبوده و نوشته اند که این قولیست بمحض تخمین و از اینکه رمضان المبارک
اول سال شرعی باشد چه دخل دارد بحساب بدورها را حساب میکنیم و چنین ماه هم
و اینعبارت که فرموده بنابراین موافق بودن روز غدیر با نزول آفتاب
باول حمل و دلیل براین نیست و نخواهد بود غلط است بایست چنین باشد که موافق بودن مذکور
معلوم نیست تا ایراد و تاییدی معنی داشته باشد و مؤیدی که نقل کرده بسیار ضعیفست
چه هرکس مطلع باشد بر هوای عربستان میداند که در آن بیابان طی پیابان در حین که

نیر اعظم در میان سماوات پرتو افکن باشد زمین در آن زمان حوت را بلکه جدی و
حمل را بمنزله تابه بریان و احتیاج باشتعال نیران نیست پس چگونه میگوید که
هوا در نهایت اعتدال است و این غلط هم از باطن رئیس العرفا سر زده از
مؤلف و الا ساحت فهم ایشان از چنین غلطی بری است قال دلیل دیگر آنکه امام
فرموده که آب ریزان درین روز سنت بوده ظاهر است که این سنت عام
شامل وقتی خواهد بود که طباع را از آن نفرتی نباشد و از آن ابا نکند و در وقتیکه
آفتاب بجدی میرود در غایت برودت است فقیر بیضاعت گوید رد علیه با ورد
علی سابقه مع شیء زاید چه مراد از سنت آب ریزان در این روز استحباب غسل است
در روز نوروز خواه بآب گرم یا بآب نه مراد آن است که در این روز سنت است
آب سرد بخود ریختن یا بیکدیگر پاشیدن تا از اینجا فهمیده شود که پس باید این
در فصل قریب باعتدال باشد تا طباع را از آن نفرت نباشد و این وقتی
که آفتاب باول حمل رفته باشد چه در وقتیکه بجدی میرود هوا بغایت بارد است
و آب ریزان در آنوقت موجب نفرت طباع است چنانکه مستدل زید اجره فهمیده
و بر تقدیر تسلیم سابقا دانسته شد که در وقت آب ریزان فارسیان اول
فروردینماه قدیمست و آن روزیست که آفتاب باول برج عقرب رفته باشد نه

برج جدی رود در اینوقت آب ریزان در اکثر بقاع و بلدان بغایت مرغوب
و مستحسن طباع است چنانچه مخفی نیست و بعد اللتیا و التی پوشیده نیست که این دلیل
بر تقدیری که تمام شود دلالت کند بر صحت مذهب شیخ فاضل محمد ابن ادریس حلی
او از بعض محصلین اهل حساب و اهل هیئت و ارباب آن صنعت نقل فرموده که
او در کتاب خویش آورده که نوروز شرعی معتبر نزد اهل شرع دهم ایار ماه رومیست
و دانسته شد که اینماه بلغه مشهوره عبارت از اوایل جوزاست و هو
در این اوان در اکثر اصقاع و بلدان بغایت گرم و آب ریزان در آن مطلوب
پس بمقتضای دلیل فی الذکر بایست که روز نوروز دهم ایار ماه رومی باشد نه
اول حمل چه هوا در اینوقت نسبت باول جوزا هنوز در اکثر بلاد بارد و طباع را
از آب ریزان نفرت و انقباض حاصل بعلت آنکه هنوز اثر دستبرد برد العجوز
باقی و مدتها از قبول آب ریزان باغر و طباع است چنانکه ظاهر است اقول
ظاهر است بر منصف خبیر که حمل صب الماء را در قول سیدنا الصادق ع فصب
الماء فی یوم النیروز سنة ماضیة بر غسل کردن با وجود جناب ایشان
علیه صلوات الرحمن در مقام بیان مصطلحات اهل فرس بودن و آب ایشان
در اصطلاح ایشان مشهور است و سنة ماضیة آب پاشان است نه غسل چه فحیج و معهود

در میان عجم در یوم نوروز نموده هرچند مستبعد نیست که غسل هم مستحب باشد بسبب
دیویدها ذکرنا عدوله ره عن الغسل بالصب بسیار بعید است و چون غرض شیخ ره
ابطال جدی است نه اثبات اول حمل پس ایراد کردن که اول عقرب ممکن است
ایرادیست بارد و همچنین احتمال اول جوزا و مع ذلک دانستی که نه اول عقرب
اول اول قوس قریب است و نه دهم ایار و عجبست که مؤلف گفته که اول عقرب آب
ریزان بغایت مستحسن و در اول حمل تشفر ابوجود آنکه مشاهد در اکثر بلاد بعکس است
و اگر عکس هم نباشد لااقل شک هست و چون شیخ در بیان مناسبت است
نه برهان برا و ایراد نمیتوان کرد که این امور مستند حکم شرعی نمیتواند شد
لیکن بر شیخ وارد می آید که آب پاشان مرقوم در تقاویم مطابق با اول حمل نیست
و جواب آنکه مقصود ابطال اول جدی است نه اثبات اول حمل ممکن است قال لیکن
دیگر آنکه آنچه امام ع فرموده که در این روز گیاه زمین مخلوق شده ظاهر است
که آن در حمل بوده نه در جدی این است آنچه شیخ احمد بن فهد ره ذکر کرده
فقیر بیضاعت گوید که پر ظاهر است که نباتات و گیاههای زمین درخصوص روز
نوروز سلطانی مخلوق نمیشود بلکه علی التدریج آنا فآنا و ساعة فساعة و یوما فیوما
در تمام مدت فصل بهار و کذلک در پاییز و غیره تمام الازمنة و الفصول مخلوق

نشود

نشود چنانچه مشهور است پس مراد که نباتات از زمین در این روز روییده آنست که
در روایات بسیار وارد شده که آسمان و زمین در بدو فطرت رتق بوده اند
نه از آسمان باران میبارید و نه از زمین نبات میرویید پس فتق کرد خدا تعالی
آسمان را بباریدن و زمین را برویدن نبات بعد از آن فرمودند این است مراد
از رتق و فتق مذکور در کریمه اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا
ففتقناهما و وقوع این امر در روز نوروز شرعی ضرور نیست که مطابق باشد با نوروز
سلطانی که اول نزول آفتاب بحمل چنانچه پوشیده نیست اقول این کلام از مؤلف علام
بسیار غریب است در مقام چه هر گاه نباتات در یک روز نمیروییده و در جمیع بهار میروید
چه نحو معصوم میفرماید که نباتات در این روز میروید و آنچه در فتق مذکور است
نیست که یک روز روییده پس چگونه آن معنی این میتواند شد و اگر حمل شود بر اینکه در
بدو فطرت جمیع نباتات یک روز روییده ولیکن دیگر خواهد بود بر نفی اول جدی چنانکه
مدعای شیخ است ره و شیخ ضرر ندارد و چه دانستی که شمس در بدو فطرت در جدی نبوده
و مع قطع النظر عن ذلک شک نیست که معظم نباتات در اکثر بلاد اسلامیه در جدی نیست
و همین قدر کافیست از برای شیخ یا میگوییم ظاهر است که ظهور اکثر نباتات در
اول حمل است نه اول جدی و عدم ظهور اکثر در اول جدی در اکثر بلاد مجزوم به در اول

حمل غیر مجزوم به و اینقدر کفایت میکند مقصود شیخ را و اگر کسی خواسته باشد بر شیخ
اعتراض کند که در اول جدی ممکن است که نباتات و ریشهٔ آنها در زمین نمو کنند و عدم
آن مجزوم به نیست لیکن حق آن است که اینمعنی از عبارت دور است چنانچه ظاهر
قال و مع قطع النظر عن ذلک گوییم که نباتات و گیاهها چنانکه در بعض بقاع و اصقاع
شمالیه در فصل زمستان بجهت بعد آفتاب از سمت الراس و شدت سرما ضایع
و برطرف میشود و در فصل بهار میروید از زمین کذلک در بعض بلدان و ممالک
جنوبیه در فصل تابستان بجهت قرب آفتاب بسمت الراس و شدت حرارت و گرمی
و کم آبی زرد و لاغر و ضعیف و برطرف میشود و در فصل پاییز و زمستان این بلدان بجهت دوری
آفتاب از سمت الراس ایشان از زمین بروید چه اعتدال ربیعی و خریفی متشابه
و متشاکل اند بلکه اکثر گرمسیرات خصوصا حوالی و حواشی صنعا و حبشه و سودان
و توابع و لواحق مکه و مدینه و امثال این بلاد از حال بهمنوال است اقول
مدعا آنست که در بعض بلاد جنوبیه در فصل پاییز و زمستان ممکن است روییدن
نباتها و این حکم البته چنین است و احتیاج باستدلال نیست لیکن اینکه گفته در بلدان
جنوبیه قرب آفتاب بسمت الراس است محقق است که مفهوم این است که در بلدان شمالیه
نیست من حیث التخصیص و المقابله حرفیست بمعنی و حمل کلام امام قدرا بر غیر از بلاد اسلامیه

کردن

کردن بلکه بر غیر میشود از قبیل آنست که کسی حمل کند کلام کسی را که گوید در روز
شمس تحت الارض است بر اینکه نسبت بشخصی که مقاطر قایل است شمس تحت
الارض است فان الزمان و المکان یرتضعان من ثدی واحد و هذا الاثبات
بیان قال و از اینقرار هبوب ریاحی که حیات درختان و پرورش آنها بآنهاست
در این روز یعنی در اول عقرب و ما بعد آن در این ممالک و مسالک بعد از آن
بلکه موسم رسیدن اکثر ثمرات چون خرما و انگور و سیب و به و امثال ذلک
در این فصل است پس اثر حیات درختان و میوه های باغ و بستان در این
اوان بظهور میرسد بلکه منقول است که در بعض گرمسیرات چون بهبهان
و امثال آن ظهور گل و گیاه و خرمی و سبزی اکثر نباتات در وقتیست که آفتاب
بحوالی جدی رسد پس وزیدن بادهای مذکوره در امثال این کوره و در مثل این فصل
بعدی نخواهد داشت و بالجمله از سنوات و اوقات وزیدن بادهای کذائیه بحسب
گردش آفتاب در بروج اثنا عشریه نسبت ببلاد شمالیه و جنوبیه مختلف است
چه ربیع بقعهٔ شمالیه خریف بقعهٔ جنوبیه است و بالعکس بقیاس درازی و کوتاهی شبها
و روزها بلکه قیاس و قرینه اقتضای آن میکند که در تمامی ال بحسب گردش
لیل و نهار بقعه از بقاع زمین بهار و در زاویه از زوایای عالم لاله زار و بادهای بهاری

درکذار باشد بلکه در بعض اماکن چنین اتفاق می افتد که دو مکانی که بسیار قریب
بیکدیگر اند در یکی باد های که میوه درختان آن داده است وزیدن گیرد و نباتات از
زمین روییدن و در دیگری برف و تگرگ باریدن و هوا بغایت سخت و سرد است
چنانکه اهل سیاحت خبر از آن میدهند والله یعلم و از آنچه گفته شد ظاهر میشود حال
آنچه صاحب رساله متصل بکلام شیخ احمد ابن فهد افاده فرموده و آن این است
و این حقیر گوید که از جمله شواهد بر آنکه روز نوروز روز مذکور است آن است که امام
فرموده که هبوب ریح لواقح در این روز بوده و مقرر است که در اول جدی هبوب
این ریاح نیست و به همه عقلا واضح است از این دلایل که روز نوروز کدام است انتهی
فقیر بیبضاعت گوید که العاقل یکفیه الاشاره و در میان اجلاف این مثل است
مشهور که عقلا میفهمند فافهم اقول بر تو و هر خبیر بصیر هویدا است که روییدن
نباتات و گیاهها و وزیدن بادها در حرفت و مؤلف خلط کرده چنانکه می بینی
و اینکه گفته رسیدن اکثر میوه ها چون انگور و خرما الی آخره حرفیست بس غریب
از حرفهای سابقه بلکه قریب بسخن نائین و غفله چه گفتن مراد از قول امام علیه السلام
خلقت فیه زهرة الارض که ترجمه اش این است که خلق شده در آن روز از
زمین که عبارت از روییدن گیاهها و خرمی سبزه باشد آن است که مثل خیارها

وانگور و سیب و به و گلابی چیده میشود از عارف بلغت عرب سر نمیزند با اعتبار
آنکه در این زمان زمین شبا را گذرانیده و در فصل خریف قریب بجراف رسیده
سبزی بزردی مبدل گردیده و هر دم بزبان حال قایل باین مقال است که لیت الشباب
لنا یعود پس چگونه میتوان گفت اول عقرب وقت حسن زمین است و اینکه
گفته در قطری از اقطار در اول عقرب بهار است نظیر آنچه از او انتشار داده موجب
تکرار است و اینکه گفته عقلا میفهمند صاحب رساله نیز قایل باین مقالت است
قال کلمه معلی ابن خنیس مولای ابی عبدالله الصادق علیه السلام مختلف فیه است شیخ
ابن الغضایری تضعیف او نموده میفرماید که والغلاة یضیفون الیه کثیرا و لا
ادری الاعتماد علی شیء من حدیثه و کذلک الشیخ الفاضل النجاشی ضعفه و قال
انه کوفی لا یعول علیه فقیر بیبضاعت گوید که تناقض میان حدیثین چنانکه
گذارش یافت نیز با دار ضعف او و وضع میدهد چنانچه بر بصیر خبیر پوشیده نیست
ولیکن مولانا عنایت الله در بعض حواشی خویش بر مجمع الرجال بعد از نقل اخبار
صحیحه و موثقه و حسنه معتبره وارده در مدح معلی فرموده اند که این اخبار
دلالت بر آن دارد که حدیث معلی معتبر و لا اقل در تحت حسان است
و کذلک ملا میرزا محمد در وسیط بعد از نقل فرموده اند که بالجمله آنچه برادر

هر مشو و این است که معلی از اهل بهشت باشد چنانچه سید احمد بن
طاوس فرموده اند هر چه بی بضاعت گوید که استفاده بهشتی بودن شخصی در
متون اخبار دلالت بر صحت حدیث و کسی منافات با ضعف آن ندارد و چه
محتمل در اواخر عمر تایب یا از او امری سر زده باشد که موجب دخول جنت
شده باشد و بالجمله جرح مقدمست بر تعدیل و سیما در صورتی که جارح
جماعت از فضلاء مشهورین باشند مانند علامه حلی و شیخ ابن الغضایری و
فاضل النجاشی و من یجری مجریهم اولئک آبائی فجئنی بمثلهم اول تضعیف ابن
الغضایری را در اکثر جاها علماء رجال ضعیف میشمارند از انجمله این
موضع است و گویا شیخ نجاشی اعتماد اعلیه تضعیف او کرده و شیخ طوسی فرموده
انه کان من قوام ابی عبدالله ع و کان محمودا عنده و مضی علی منهاجه و ابن طاوس
فرموده انه من اشهر وکلاء الصادق و اجلهم و انه قتل بسبب ذلک و انه کان
یحمل الاموال الیه ع و در تهذیب در حدیث حسن نقل کرده که حضرت قضای دین
معلی را کردند بعد از انکه فرمودند برادر چیزی نیست فرمودند فانی ارید ان یبرد
علیه جلده و ان کان باردا و در روضه در حدیث حسن نقل کرده که حضرت
فرمودند اف للدنیا انما الدنیا دار بلاء سلط الله فیها عدوه علی ولیه و غرض

از

از عدو و او در علیت و غرض از ولی سعادت و اسناد و غلاه منشا ضعف
نمیشود و ملا محمد تقی مجلسی ره فرموده که او از اصحاب اسرار بوده و چون غلاة اسناد
مذاهب خود باشان را بمعلی و مثل او از اجله میدادند علماء رجال از جهت ابطال
مذهب ایشان تضعیف میکردند و تضعیف مولف اضعف تضعیفات است
چنانکه دانستی و آنکه گفته جرح مقدم است چنین است لیکن هرگاه منشا جرح
معلوم باشد که مؤثر نیست و جارح جرح بیجا بسیار کند چنین نیست و آنکه علامه
حلی را از جارحین قرار داده غریب است اول تضعیف و مع ذلک علامه در خلاصه بعد از
نقل قول نجاشی و ابن غضایری نقل قول شیخ طوسی را کرده و گفته هذا یقتضی وصفه
بالعداله و مطلق جرح کرده و جمعی از علماء متاخرین نیز معلی را تعدیل کرده اند قال
تتمه چون فهمیده شد که این مسئله خلافیست و دلایل هیچیک افاده یقین بل ظن
بخصوص روزی نمیکند پس احوط آنست که اعمال روز نوروز در این دو روز که روز
نزول افتاب باول حمل و اول عقرب باشد کرده شود چه از اصحاب بعید است
دلیل اتفاقی هم بنظر نرسیده ولیکن قول شهید علیه الرحمه که نوروز اول سال
فرس است یا حلول افتاب در برج حمل یا دهم ایار که او در تعیین نوروز مردد است
میان این سه روز پس اگر اعمال نوروز در دهم ایار ماه رومی هم کرده شود بهتر

خواهد بود با آنکه ظاهر شیخ فاضل محمد ابن ادریس دلالت بر آن دارد که خصوص
این روز نزد او نوروز است پس مراعات این روز نیز از لوازم است
هر چند اخبار وارده در اعمال نوروز از صوم و صلوة غیر معلوم الصحة است
لیکن اخبار من سمع شیئا من الثواب علی شیء فصنعه کان له اجره وان لم
یکن علی ما بلغه بعضی صحیح السند و بعضی حسن السند است پس کردن این اعمال درین روز
خالی از اجر نخواهد بود و لهذا بعضی گفته اند که چون درین باب اشتباه هست اگر
چنانچه در تحویل حمل که موافق مشهور در این اوان روز نوروز است این
نماز را بقصد قربت بجا آورند که اگر واقعا روز نوروز باشد فبها و الا نماز
سنتی که در سایر اوقات سنت است بجا آورده باشد احوط است والله الموفق
والمعین اقول از کلمات سابقه دانستی که اول عقرب وجهی ندارد و باطل است
و مثل آن و هم ایار است و اول فرس که حال متعارف است که عبارت از
تاریخ یزدجرد بوده باشد اگر چه محتمل است لیکن بنای امری از امور شرعیه را
شارع حکیم بر اصطلاح مستبدل متغیری که در هر وقتی منشا آن ظلمی از ظلمه و جابری
از جبابره باشد یا ایشان را ممکن نباشد که متوجه انضباط شوند چنانچه بعد از یزدجرد
اتفاق افتاد بسیار عجیب و غریب است و نیز اول فرس قدیم چنانچه دانستی از

در افزا از بروج پس تعیین آن از ظهور آثار دور دمیدن گیاهها و سبز شدن اشجار
و وزیدن بادها چنانچه در حدیث واقع است بی‌وجه خواهد بود و اول فرس قدیم را
که قدیم معتبر بوده که مبنی بر اعتبار کبس در هر صد و بیست سال است اقرب است
از اول لیکن تحقیق آن متعذر است بلکه متعذر از برای عالم بهوی چه جای عامی پس سایر
حکم عام را بر آن گذاشتن بی‌وجه است پس ظاهر آن است که اول حمل نجومی متعارف
باشد و آن ابن بخواست که نوروز فرس اول فروردین آن با مراعات کردن
کبس هر قسم که باشد چه در زمان کم باشد و چه در زمان بسیار و امام علیه السلم
بعنوان کلی فرموده اند پس نوروز جلالی فروردین از افراد آن کلی که بعد حادث
شده باشد و هر کس که فی الجمله اطلاعی بر علم احکام بلکه بر تواریخ داشته باشد
میداند که قبل از اسلام بچندین هزار سال احکامیان از تحویل شمس بحمل میکردند
و طالع سال را در آن وقت مضبوط مینمودند و امور را منوط بآن میکردند
و رعایت کبس را نیز عموما محض از برای قرب باول حمل بوده پس هر ذی حدسی که
ملاحظه کند جمله آنچه را ما ذکر کردیم حدس میزند که مقصود امام علیه السلام
اول حمل است والسلم لیکن علامه مجلسی ره در زاد المعاد در جمله حدیث معلی
ذکر کرده که در این روز حق بامیر المومنین برگشت و بار دیگر بعد از کشته شدن عثمان

با آنحضرت بیعت کردند و این امریست ممتنع که غدیر و خلافت صوری ظاهری هر
هر دو مطابق اول حمل باشد باعتبار آنکه هر دو خلافت یعنی حقیقی و ظاهری
در نصف آخر ذیحجه بود و بین الخلافتین بیست و یک سال فاصله بود و هر محاسبی آگاه است
که این محال است و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست که این زیادتی از بعض رواة
باشد چه هر دو حدیث معلی را رئیس العرفا شیخ احمد ابن فهد نقل کرده و این
نقل نکرده باشد الا الیه و در این زیادتی یوم بحسب بیعة یا حجة باشد و این بسیار
بعید است والله یعلم و مؤلف ره اعمال نوروز را ذکر کرده و در آنمقام و چون
در کتب ادعیه بتفصیل مذکور بود ما ترک کردیم مأمول از صاحبان فهم
آنست که در آنچه تحریر پذیرفته بعین انصاف نظر کنند و از اصلاح
اغماض نکنند و اگر اصلاح پذیر نباشد تقاعد عذریست واضح
هر کس نقیه شده باشد میداند قد وقع الفراغ بین عیدی الاضحی والغدیر
فی سنة مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی هاجرها الآف التحیة

۱۳۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

قال اعلم ان جمعا من علماء هذا الزمان ايدهم الله اعتقدوا واحلوا القرض بشرط المعاملة المحاباتية
وهو ان يشتري شيئا قليلا بقيمة كثيرة او يبيع بالعكس وذلك ومرادي منها هنا ان يبيع المقرض
من المستقرض ما هو من جنس المثل او يشتري منه بانقص منه او يوجر بازيد من المثل او يستاجر بانقص منها
او يصالح كذلك او يهب منه عينا او منفعة بالعقد بعينه او غيره وادعى بعضهم عدم الخلاف بين الشيعة في
هذه الحيلة ونقل الخلاف فيها عن العامة وبهذا انتشر هذه المعاملة وذاعت بحيث لا يرى فيها
ولا نكرانه ولا تحكيها عن اصلا ومطلقا وان كان دينهم التجنب عن الشبهة مثل الاثم لا يتركون التبتن في الصوم
وان كان مستحبا مع كون تركهم اياه في غاية المشقة ويورث احتمال الاتباع وترك الناس لهم ... الاصل
وغيرهما من العبادات **اقول** يتحرك التجار بالكسر المعاطبة التي تعتبر عوض والاسم ...
بالضم ومنه الحديث لا يعطي الولد الاكبر من مال ابيه ومنها ... المحاباة وهو ان يبرئ شيئا باكثر من ثمن
مثله او يبيع شيئا بدون ثمن مثله فالزايد على ثمن المثل او البايع ... التي ... المعاملة
المحاباتية فلا وجه لتغييره بالشراء والبيع وقوله ومرادي منها لان مراده من تفسير المعاملة المحاباتية ...
وهو ظاهر لكنه سهو منه لان العلماء ان ... في الاخبار ... القرض
القرض ومعاملة محاباتية من غير ذكر اداة شرط لكن معلوم ان المستقرض لو لم يوقع المعاملة المحاباتية لم
يعط المقرض فلذلك فان كان مراده من الشرط ما يتوقف عليه القرض وكفعة عليه من غير ذكر اداة الشرط
فلا شك في مشروعه و... وعدم الخلاف فيه بين الشيعة ولا وجه للاحتياط فيها ... كما ستعرف
وبعيد فيه ... وان كان مراده مع ذكر اداة الشرط فلا ريب في عدم مشروعه بل عدم وقوع في الاخبار التي
هي ماخذ الاحكام والمنع للاحتياط من النص الوارد في الاخبار كما ستطلع عليه ...

ان الامر اعتقدوا عليه القرض بشرط المعاملة المحاباتية الاول لان المعروف في القرض بشرط المعاملة المحاباتية جمهور
من الشيعة وذكروا في الاخبار ... على بعضهم عدم الخلاف بين الشيعة فيها **قال** ...
من الشبهات التي ... ربما كان الامر فيها في غاية السهولة ولا ... في القرض الذي ...
ونفعه من ان ... الربا ... عند الله ... الاثم والاخبار والائمة
... الى غير ذلك من ...
... او ...
فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله ... اصحاب النار هم فيها خالدون ومنها ...
لا ياكلون الربا ...
...
... الربا ...
...
... ما عظم امر الربا ...
...
بعضا او ... **اقول** ... المعاملة المحاباتية ... القرض ...
المتوطنين ... الحكم ... الربا ...
... الربا ...
من ...
...
...
... **قال** ... القرض بشرط
النفع حرام ... النفع غير ... المعاملة المحاباتية ...

بل في حصة الحلية بصورة التبرع ليس الا وانفق عليه راتبهم عليها اولم يخلف لاتمام ما ورث
بل الصحيح منهم من صرح بعدم التقييد والتخصيص وحكم بحرمة القرض المذكور على سبيل التخصيص منهم المحقق
الشيخ علي بن عبد العالي الكركي في شرح الشرايع والعلامة في بعض كتبه سيما التحرير والقواعد والمختلف و
الفاضل المحقق ابو طالب الحسيني في رسالة الفارسية في حرمة الربا حيث صرح فيها بما ذكرناه وبنظيره من المحقق في شرح
القواعد في شرحه على القواعد حيث يظهر منه ان انفاق النفقة ونظائرها من مؤنة الهدية سيما الى الارباب في حرمة
الاربا ونظايرها من الشروط المذكورة وحرمة الربا لعدم تمكن ذلك عند من يدعي او لو كان عنده في كتبهم صرحوا به
كما قد صرحوا به في الخلاف في سائر المسائل في ذلك المقام وبالجملة التخصيص على طريقتهم والتي يمكن ظهور منهم
له ماذكرنا **اقول** انهم ذكروا شرط النفع الزائد على القرض من حيث هو بالاطلاق من غير التفات
وتخصيص الحلية بصورة التبرع في مقابل شرط الزيادة على القرض من حيث هو لا في مقابل شرط المعاملة
المحاباتية لتعم ما ان جماعة من فقهائنا جوزوا شرط الصحيح عوض المكسور من غير ذكر جماعة منهم الشيخ
في النهاية حيث يقول ان اعطاه الغلة واخذ منه الصحيح شرط ذلك اولم يشترط لم يكن به باس ومنهم ابو
الصلاح حيث قال يجوز القرض بشرط ان يعطيه عوض الغلة صحاحا وعوض المصوغ من الذهب سبيكة
ومن الفضة ورقا وعوض نقد مخصوص من خالص الذهب والفضة العين من نقد غيره ولو لزم
ذلك مع الشرط وعدمه يسير له ان الدليل ان القرض الا ان يتبرع احدهما ومنهم ابن حمزة حيث قال
ويصح اشتراط الصحيح عن الغلة ومنهم القاضي ابن براج حيث قال شيخنا وابن حمزة وقال العلامة
في التحرير في قول الشيخ الكلام فيه بحيث الخلاف من الفقهاء من يقول بجواز الزيادة في القرض
اذا لم يكن ربويا ومن يقول بجواز تحويل الالتزام بكلية شرط بعض افراد النفع من غيره جملة
ما ذكره من ان فقهائنا باجمعهم انه الشيء يجاب يستفيد منه او لو لا الا باب ما يجب من ذلك ما ها
الى القواعد فان عبارة القواعد بهذا وكذا يجوز لو اقرضه بشرط ان يقترض منه او يقرضه او
يبيعه بثمن المثل او بدونه او يسلفه او يستسلف منه وهو صريح في جواز القرض بشرط المعاملة المحاباتية
في متن العقد فكيف يمكن تخصيص العلامة فيه من المتقدمين مع حرمة القرض المذكور ولمن اراد العود فيه

دا...

انتهى واما وان كان سبيله ان يكتشف الارتياد فينبغي نقله بكتابة القواعد لكن عبارة الارشاد بهذا لو شرط
النفع حرم حتى شرط الصحيح عوض المكسر ولم يقيد النفع ولو تبرع المقترض بالزيادة جاز وبه
ليس نصا في حرمة القرض بشرط المعاملة المحاباتية بل لا ارتباط لها بها ظاهرا والذي هو اظهر من ذلك
عبارة التحرير لكنها ليست صريحة في حرمة القرض المذكور لان عبارته في موضع منه هكذا قال ان
ادريس لا يجوز ان يشترط رد الصحاح عوض المكسرة وهو الاقوى وفي موضع اخر منه لو اقرضه وشرط
الزيادة في الصفة او القدر بطل وفي موضع اخر منه لو اقرض شيئا وارتهن عليه وشرط
الانتفاع بالرهن الا بنفع عليه الرهن من غير شرط جاز ذلك وظاهر ان هذه العبارات لا ارتباط لها بما نحن
فيه كذلك ليس في بيع ونحوه الى اليها وفي موضع اخر منه صريح في الجواز كما سننقل عنه واعرف
ان الاعجب مما نسبه الى المحقق الشيخ علي في شرحه على القواعد لانه قال في شرح قول المص
اما لو شرط رهنا بدين اخر فالاقرب الجواز اي كذلك ما لو شرط في القرض ان يرهنه بدين اخر فانه
شرط خلاف والاقرب جوازه ووجه الاقرب ان ذلك ليس بزيادة في مال القرض وانما هو شرط
خارج عنه وان كان زيادة بحسب المال فان المنهي عنه هو الزيادة في مال القرض ونحوه ظاهر
ما رواه العامة من قوله كل قرض يجر منفعة فهو حرام ينافي وتحقيق ضعيف التوهم المحقق
زيادة المنفعة انتهى وانت تعلم ان هذه العبارة ظاهرة بل صريحة في جواز القرض بشرط
المعاملة المحاباتية وان رايه وفتواه هو الجواز الا ترى انه كيف ضعف الاستناد في الرواية العامة وجعله
احق الاضعيفا وقال في شرح قول المص وكذا يجوز لو اقرضه بشرط ان يقترض منه او يقرضه اخر
اي يجوز ان يقرضه شيئا بشرط ان يقرضه شيئا اخر وربما قيد بان لا يكون ذلك بحيث يكون
للزوم وقوع ولا يحصل القرض مصلحة وينفع المقترض وقد عرفت ان الزيادة الممنوعة
هي اشتراطها في كانت في مال القرض انتهى وهذا ايضا صريحة في الجواز وقال في شرح قول المص
او يبيعه بثمن المثل او بدونه قبل بالمنع فيما اذا شرط ان يبيعه بدونه لجر المنفعة وهو المذكور
انتهى وهو صريح في الجواز وقال في شرح قول المص لكن لو اجل لم يصح وهو اشار الى ان الشرط الا

في عقد القرض اقسام الاول العقد وهو اشتراط الزيادة للمقرض في نفس القرض الثاني
ما يمنع للقول وعدمًا وهو الزيادة للمقترض من غير ان يمنع للمقرض زيادة الثالث ما يمنع كالشرط
رهن به موكدا وهو صحيح قطعًا الرابع ما يمنع زيادة للمقرض لكن للمنافع القرض وفي صحته
تردد والاصح الصحة الخامس ما يمنع وعدا محضا كما لو اقرضه شيئا وشرط له ان يقرضه شيئا آخر
محض الاول اذا عرفت ذلك فلا بد من الفرق بين هذه الشرط في الاحكام ففي الاول
معلوم بقاء المقرض على ملك المقرض وفي الثاني اذا كان الشرط لغوا فلا يجب لو كان كما في عدا
فمبناه ان وفى به كان حسنا والا لم يأثم ووجهه ان المقرض حسن الى المقترض بالقرض
وشرط في ذلك الاحسان احسانا او لمنفعة فقط فلا يجب عليه الا بمقابله المقتضية
للوجوب وفي الثالث والرابع يجب عليها الوفاء لان المقرض لم يرض بالقرض الا مع ذلك المقدر
المشترط وقد رضي المقترض على ذلك الوجه فيجب الوفاء به فان لم يفعل اثم ولم يكن له اجباره
مطلقا لان القرض عقد جائز من الطرفين لكل منهما فسخه فلذا الفسخ هنا لا وجه تبويت
وجوب الدفع على المطالبة بما اقترض ام يجب دفعه بمجرد المطالبة بالشرط مع عدم الوفاء به
وجهان وفي الاول قوة انتهى وما اقره هذه العبارة مكان كما ترى وليس شيء منها في العبارات
كيف تقول ام عرفه ويظهر من الشرح المذكور انه انه لم يظهر عدم كونه ذلك خلافا اذ لو كان فيه خلاف
لتعرض له كما تعرض وال في الفروعات التي ذكرها في ذلك المقام ويستبعد عنده في شرح ابن المصنف
النطوفيه ولا شرح الارشاد في الشرح منه حتى من المتقين والعلامة في رهن على القواعد
والحق عندي ما افتى المصنف والمحقق في النقل عن الشيخ انه لا يحب لا يتقلا
الفدق معلا ذكرنا فتدبر قال وما نرى ونشهد بما ستذكر من جعل الفقهاء ومعاملة تقرب بين
شيء على صورة الشرط وما يرى ليقبح انهم ذكروا الحيلة يجعل المدة في القرض لازمة بان
يجعل شرطا في عقد لازم ولم يتعرض واحد منهم لذلك بالنسبة الى النفع اصلا وما يدل ايضا ان
غير المصرحين والمنظرين لم يذكروا والا لهم اصطلاحا في لفظ النفع في المقام ولم يشر الى ذلك غيرهم الي

مع الكلمة انهم ما عبروا القوم فيه ولا احد منوا اصطلاحا اصلا في ذلك مع انهم يسمون التي يقع فيها
والتي ما به بينهما منفعة مع انهم في كتب الربا بذكر من المحيلة واتفقوا على الحكم بالتحريم مطلقا
واستثنوا صورة البيع حاله من ان القرض الى حيلة او في ذلك لانهم في حيلة الربا يشترطون في
لا يقع شارطه فيها ولا يبقى سوى البيع اقول من بعضهم صحيحة تقرب عليه مسلم وحمل الكلي عليه غير
الا ترى ان العلامة ره في التح تارة يطرح بها الى رضيتها لرواية اخرى وتارة يحملها على الكراهة
وكما بعضهم القول فيها وعدم ذكرهم الحيلة في حيلة النفع كما ترى لان غير واحد منهم لم يتعرضوا
له كما عرفت فكيف يقبل ولا تعرض واحد منهم لذلك بالنسبة الى النفع اصلا وما ذكر ثانيا
من ان ليس لهم اصطلاح في النفع امر غريب لان المشهور من القرض لشرط النفع مع الزيادة
في نفس القرض بان يقرض ويشرط الزيادة كما كان سابقا في زمان الجاهلية وشايعا في زمان النزاع
بين الهنود واليهود وقد نقل عن ابن عباس كان الرجل منهم اذا حل دينه على غريمه وطالبه به
قال المطلوب زد في الاجل وازيدك في المال فيتراضيان ويعملان عليها فاذا قيل لهم هذا ربا قالوا
هما سواء يعنون بذلك ان الزيادة في الثمن حال البيع والزيادة فيه بسبب الاجل عند حلول
الدين سواء اخبرهم فمن اراد منه ما ذكرناه لا يحتاج الى اصطلاح جديد ولا الى تغيير لغة القرض بقول
يشمل النفع لما حملها على ما تبه يلزم عليه التنبيه بان يقول وارادي من النفع الاعم من ان يكون
في عقد القرض او في عقد يكون في ضمن القرض ولذلك ترى غير واحد العموم ليصرح بذلك وما
ذكر بطلة ضعف ذكره قال وما لا يقولان المنظرين والمصرحين في كتبهم المختصرة والقواعد هم
في الاطلاق المذكور بعلمان مرادهم ما يطلق عليه لفظ النفع لغة وعرفا مطلقا لان الاصل
حمل اللفظ على حقيقته وحمل اللفظ على اطلاقه سيما كلام الفقهاء في مقام فلو لا اذ محلي
ان مراده ما هو نفع عند الناس حيث ما بينه على اطلاق ذلك خصوصا من اتفق كلامه في مقام
الفتوى على الاطلاق الا قليلا منهم وذكر الفقهاء ليقع صريحا بالعموم والشمول لكل الفتوى والشرع
صدر منهم ما صدر الى غير ذلك وسيجيء وعلم بالتواتر من الملاحظة التي ما فيه نفع ولذلك فان

بمجئ العشر الف تومان والاف تومان مثلا يكون نفعا فلو كان قرض مائة الف تومان مثلا
بشرط قبض تسعين حراما لكون العشر نفعا بل نصف العشر او عشره فكيف لو اقرض مائة
الف تومان بشرط ان يبيع بعشرين الف تومان او يشتري منه بعشرين الف تومان او ازيد او انقص
حراما لعدم كون ذلك قرضا بشرط النفع اصلا بحسب العرف واللغة ويكون داخلا في القرض الخالي
عن النفع مطلقا البتة عند اهل العرف واللغة واي عاقل يمكنه ان يقول هذا او يدعيه كونه
وبمجرد تسمية النفع بالهبة او المحاباة لا يخرجه عن كونه نفعا ولا يمنع عن التسمية بالنفع اذ لا منافاة
بين الاطلاقين والتسميتين من النفع الحرام لتقطع بان الحكمة لما هم اوقوا اقلها انه ما نحن
مسلم يطلب او اعطاه بطيب نفسه وورد ان مال المسلم بطيب النفس حلال ولم يشترط في
النفع الحرام ان لا يكون له اسم او نوع عبارة او نحو ولم يشترط الحكم في النفع ان يكون الانتفاع
بالفعل [illegible] اذ النفع الحرام ربا بالحكمة [illegible] بل ربا لا منفعة منه اصلا قال

اقول فحصل ذكرنا اولا ان المصرحين بحرمة القرض بشرط المعاملة المحاباتية في كتبهم المختصرة
يقولون القرض بشرط النفع حرام ومعلوم ان مرادهم مطلق النفع سواء كان في نفس القرض
او في معاملة اخرى في ضمنه بقرينة تصريحهم في كتبهم المطولة بحرمة مطلقة فمن لم يصرح منهم
بذلك فالظاهر ان مرادهم ذلك لان عباراتهم مطابقة لعبارة المصرح وكذا لتتم [illegible] حمل كلام
احد في مقام مجمل على كلام اخر في مقام اخر مفسر لا لانه بسبب حمل كلام احد او فهم
ذلك المعنى واي ارتباط وعلاقة والزمهم منهما مضافا الى ان حمل كلام محقق على احد معنيين
واحد غير لازم لان تغير اراء الفقهاء في كتبهم غير عزيز فقول من المطلق ولم يصرح بحرمة
القرض المذكور رايا للحلية لان رايه قد تغير بقرينة عدم التصريح بالتعميم والا كان التنبيه
التصريح الا ترى ان العلامة في القواعد صرح بالحلية وفي التحرير بالحرمة وفي الكتابين حد مشتملة
بحرمة القرض بشرط النفع وخلاصة ما ذكرنا ان كل الفقهاء اتفقوا على حرمة القرض
بشرط النفع وحقيقة النفع ما يسمى نفعا لغة وعرفا والمعاملة المحاباتية نفع لغة وعرفا فالفقهاء كلهم

الفقهاء

اتفقوا على حرمة القرض بشرط المعاملة المحاباتية فان قلت ما ادعيتم من النفع شمول المعاملة المحاباتية قلت الحقيقة
والتقييد مجاز والاصل حمل اللفظ على الحقيقة وعلى الاطلاق كما عرفت فان قلت لا نسلم ان القرض بشرط المعاملة
المحاباتية قرض بشرط النفع قلت تسمية النفع بهبة او نحوها لا يخرجه عن حقيقته كما بين وانت خبير بان الظاهر
من كلامه ان يكون مراده ان المراد علة لقلبه ان بقي الدعوى وهو كما ترى لانه بعد تسليمه يستغني في
افادة المدعى وكذا الباقي بعده مستدرك غير محتاج اليه والظاهر ان الواو العاطفة سقطت من قلم الناسخ
هذا الدليل [illegible] لما او لا [illegible] قد عرفت ان جمعا من الفقهاء مثل الشيخ واتباعه صرحوا بجواز
اشتراط الصحيح عوض الكسرة والعلاوة وولدها والمحقق الشيخ [illegible] صرحوا بجواز القرض بشرط المعاملة
المحاباتية وبعضهم نقلها [illegible] صرح بجواز القرض بشرط الزيادة في غير الجنس الربوي مثلا [illegible]
صرحوا بحرمة القرض بشرط النفع فهذا توجيه للكلام [illegible] صاحبه ولا استدلال عليه من قبل [illegible]
على ثبوت [illegible] فلا نقول نسير المعاملة المحاباتية نفعا بل النفع فيها الاسم الاول
يمكن من باب المجاز والاصل في الاستعمال الحقيقة [illegible] نقل القرض بشرط المعاملة المحاباتية
ليس قرضا بشرط النفع بل قرض بشرط شيء في ذلك الشيء نفع ولا ريب ان المفهومين متغايران
بحسب العرف واللغة لان [illegible] المسوق المال الزائد من القرض بشرط النفع ان يكون الزيادة
في نفس مال القرض مترتبة على مجرد صيغة القرض من غير تحقق صيغة اخرى مع القرض الا ترى كيف
قال المحقق الشيخ على ان ذلك ليس زيادة في مال القرض وانما هو شرط صالح عنه ولو كان زيادة
بحسب الواقع وان المنهي عنه هو الزيادة في مال القرض وكيف جوزوا وجوزوا على القرض بشرط
البيع والاجارة بالمثل والنكاح مع ان النفع في الكل متحقق للمقرض لانه ان لم ينتفع منها
بدونها الا اذا كان القرض سببا فيها ولا غيرة بفعله وكيف يقول على مثل وكيف يمكن ان يقول
ان تسمية المحاباة [illegible] شرط لا فيه بمعناه وليس بينهما تغاير اصلا لا عرفا ولا لغة ووجهه
الاخر بيان ما قال من قوله ومعلوم والتمثيل ساقط جدا او ضال عن التحصيل وجوابا واما ما ذكره
من ان التمثيل لقوله ولم يشترط النفع في النفع الا ان الحرام سيفرا لا لان النفع فيها بالفعل لانه

يقدر على التصرف فيه بحيث انه بمنزلة الوقف للاعطاء وغيرها فتأمل **قال** مع ان القرض لم يقع
بشرط نفس المعاملة اي من حيث هي مع قطع النظر عن نفعها بل بشرط نفعها فالشرط يرجع الى العقد
او المقيد مع القيد لا المقيد فقط وهم قالوا لو شرط النفع فهو حرام الا من يمكن النفع منها
مع شيء ام لا ولذا الفقهاء النفع الحرام العظمي بشرط الا بجعله حلالا ولو كان الشرط راجعا الى
خصوص العقد فمن حيث اعتبار القيد في الشرط ايضا يكون حلالا عند العلامة وغيره للحقيقة في
كاشتراط عارية الموالاة الا ادريسيا فيه نعم هو حرام ايضا عند من يقول بشرط مطلق المنفعة كما عرفت
فتأمل **اقول** ان كان غرضه ان النفع شرط في نفس الامر وهو للمقرض في ايجاد القرض و... في
الحقيقة ثم الا انه لا يضر لانه في صدد ان مؤدى القرض بشرط النفع والقرض بشرط المعاملة
المحاباتية واحد لغة وعرفا كيف والشرط المعنى الذي ربما لا يكون منويا في خاطر المقرض
فكيف يكون متحدا مع المذكور في اللفظ وان كان غرضه ان النفع شرط بحسب اللفظ والحقيقة
لان الشرط متعلق بالعقد اليه فمغالطة ظاهرة لان العقد غير مذكور في اللفظ بل ربما لا يكون في الذهن
حتى يقال ان الشرط متعلق به وقد عرفت ما في قوله وهم قالوا وقوله يكون حلالا عند العلامة **قال**
ومال اليه المحقق مع ان الشرط في المعاملة في العوض فيصح ... ولو كان عوض ...
بشرط ... بستان ... او مصالحة ... او شرائه ... لم يمكن ... بمجرد عوض بل هو مع الشرط ...
... وكذا الحال في الكلام ... وغيرها ... في تحليل الشريعة ... عن الربا ... بان لا
يكون ... الزائد وغيره ... بان الشرط جزء العوض ... المحذور فان كان ... الربا
ما يشمل القرض بشرط المنفعة فهو صريح فيما ذكرنا والا هو ايضا ... لاتفاقهم جميعا في بحث
الربا ... التقييد المذكور واتفاقهم جميعا على عدم الذكر في القرض عن ذكر البيع ... وتخصيص ...
بصورة البيع فقط الى غير ذلك مما ذكرنا من ان كل واحد ... يلزم المحذور ...
هناك وعدم اللزوم هنا **اقول** فيه نظر ... او لان ... انه توجيه للكلام بما لا
يرضى صاحبه ... ما ذكره ... فلان النظر يمكن فيه ان ... في الربا

اذا باع احد متاعا من الحنطة من الشعير بشرط ان يشتري منه قفيز الحنطة من الشعير بضعف ... لا يوجب
ربا لانهم يقولون بذلك واما ما ذكره فلان حاكم القرض على البيع فاسد الا ترى ان بيع ثوب
بالف ثمنه او بيضة بالف البائع او ببعير واحد ببعيرات جائز عند جميع المتفقين ولا يجوز قرض
ثوب بشرط ان يعطي المستقرض ثوبا وعشر ثوب مثلا بالاتفاق واما رابعا فلان الشيخ قال
في النهاية لا بأس ان يبيع درهما بدرهم ويشترط صياغة خاتم وحكى ابن ادريس عنه وهو تصريح
منه بجواز الاشتراط في هذه المادة فكيف يقال بمنع الكل الا نادرا ... في قوله
الى المشهورين السابقة **قال** فان قلت ليس بمنع عوض قلت كيف لا يكون فان الذي يعطيه المقرض
عوضه من المشهور يقولون لا يمكنه اخذ العين وان كانت موجودة وغير المشهور وان كان
يجوز ذلك الا انه يجعل طلب العين فسخ المعاملة من جهة ان المعاملة ليست بلازمة وذكروا
صيغة القرض انه اقرضتك كذا او خذه وعليك رد عوضه او خذه بمثله **قال** مع انك قد
عرفت ان جمعا كثيرا من الفقهاء قالوا بان القرض بشرط تلك المعاملة حرام فالمحقق من الفقهاء
ان كانوا مخالفين لهم في ذلك فكيف يحكم بالحكم بحرمة شرط مطلق النفع فلعل تقييدهم
بعدم تلك المعاملة ولا العوض اصلا سيما وان يتفقوا على ذلك وخصوصا بعد ملاحظة ما ذكرنا
مع انهم ربما يحكمون بحرمة اشتراط الرهن على دين او الكفيل والضامن او الاستقراض او
البيع بثمن المثل وامثال ذلك وهذه تنادي بخلاف الاطلاق في كلامهم على حاله وانه يستقر العقود
لا في كل واحد من الكفالة والضمان وامثالهما عقد منفصل عن البيع ... بانهم يحكمون
بشرط تلك المعاملة ايضا بل بطريق اولى ... ان ... وغيره من العقود الجائزة ...
صيغتها في لفظ ... وما افاده ... فلا ...
عندهم ... الاعلام ... من كلامهم ... الاطلاق ان المحقق ... وبعض
من ... القرض ... في بحث القرض
يقولون لو شرط النفع ... **اقول** ما ذكره ...

ينبغي ان يشترط ... [illegible]

قال فان قلت ان المصنف ذكر في جملة الحيل في الربا ضم الضميمة فلم لا يجوز ذلك في القرض حيث جعلها
هناك لاجل الخروج عن المثلية وفي المقام يحرم المثل وغير المثل لو كان زيادة ومع ان الضميمة
هناك يجعل جزء العوض الواحد في المعاملة الواحدة فالثمن مثلا عشرة ابين فضة ونصف المبيع
عشرين توما نا فضة فوجد الثمن عشرة والمبيع عشرة ابين بشرط ان يعطي عشرة ابين اخرى اذا
فلس يمكن ... اما عندهم لان المبيع ليس مجرد عشرة ابين فقط بل مشروط بما يراه او يكون
المجموع عوضا ثم لو جعل ذلك مطلقا في جهة الواهب يجوز ذلك عندهم لو لم يكن احدهما
شرطا للاخر ولا يتحقق ... في هذا الفقه اذ مع الشرط يكون المعاملة ... وهذا المتحقق في القرض
الفقه ولو جعل كل واحد من العشرة ابين والفلس عوضا مستقلا بازاء عوض احدهما عشرين
توما نا يكون في الفقه واما عندهم لان شرط في هذا على ... بنسبة الى الضميمة المذكورة فتامل
هذا اقول ما ذكره في جواب ان قلت صحيح لكن ما ذكره من ان الاشتراط مطلقا حرام عندهم فيه نظر
نعم اشتراط هبة الزائد حرام لانه ربا واما اشتراط البيع المحاباتي في ضمن البيع الربوي
محرمة عند كل الفقهاء غير مسلم بل الظاهر من اطلاق اكثرهم جواز ذلك وسيجيء في الكلام
فيه فانتظر قال ثم اعلم ان الحيلة الشرعية انما تتحقق بالنسبة الى معرفة ... الاحكام لا
نفس الاحكام لانها تابعة لحكم الشارع فاي حيلة لنا فيها فالنفع المحرم في القرض
لو كان ... من المعاملة المحاباتية فاي حيلة لنا فيه ولو كان محققا بغيره فكيف يمكن المعاملة
حيلة ... علينا هذا اقول هذا وغيره ان المبيع في ضمن القرض يجعل النفع عن القرض
شرط النفع الذي هو حرام ويدخله في القرض بشرط البيع الذي هو حلال عندهم فجعل
القرض حقيقة في الموضوع فتدبر قال وقد عرفت مما ذكرنا ان الفقهاء اخرجوا عن القرض
المذكور ... ان ... المتعرض بلا خلاف لانه ولو كانت ... والقرض
وان كانت في ذمة بل ربما كان مجرد ... الفقه ... غاية الاتفاق في عدم
التعرض ... بل ... خلاف ذلك سيما ... انها وقع ... خلاف

في بعض

في بعض المنافع ونصرح في الخلاف فلم نظهر بالنسبة الى ما يكون فيه اتم بل الظهور والخلاف فيكفيه يراقول
قد علمت ضعف ذلك ان كان بسبب ذلك فتذكر قال فان قلت عبارة ... ظاهرة في عدم التحريم
حيث ... المنع الى العلامة قلت ليس كذلك لانه بعد ما ذكر ان ... القرض ... او ...
عوضه قال لا يجوز اشتراط الزيادة في العين او الصفة ربويا كان او غيره ... القرض الذي
جر منفعة الى ... ولو شرط رهنا على دين او كفيلا ... الخ هما المنع وجوز ان يشترط
عليه صحاحا او ... او اقراضا الا ان يشترط اجارة او ... العوض المثل انتهى فانه ليس ... شرط البيع
... المثل وكذا الاجارة والاقراض الى ... فلو كان ... المجوز اليه ... عدم ... ذلك
لا ... به ... باشتراط البيع والاجارة ... عوض المثل ... مع ... المنع ... اشتراط الرهن والكفيل
على دين ... تعليقه على جواز اشتراط الزيادة ... على قرض جر منفعة وخصوصا بعد ان
ذكر ... بما ذكر ... ظاهر ... المشهور ... تحريم مطلق النفع وان البيع بالمثل والاجارة كذلك
والاقراض منفعة ... زيادة ... العلامة لا ... ذلك ... وتخصيص المنفعة
المحرمة بما ... الزيادة ... الكل متفقون على جواز اشتراط الرهن او الضامن او الكفيل ... ذلك
القرض في ... ليس شرطا زائدا بل هو استيثاق ... وحفظ العوض ... المال من التلف
اقول ... ان الشهيد في الدروس ... المنع عن القرض بشرط المعاملة المحاباتية الى العلامة
حيث ... وجوز ... العلامة ان يشترط عليه صحاحا او ... واقراضا الا ان يشترط ... او ... بثمن العوض
المثل فان ... المجوز ... اليه فالمنع المفهوم من الاستثناء ... اليه واذا كان المنع مستندا اليه
يمكن الشهيد غير ... به ... الفقهاء ... انهم ... بالاجماع به الى غيرهم ... الجواز ...
والجواب ... ان ... لا ... ان يكون ... الاستثناء ... ان يكون من ... التجوز ...
... لانه ... بجواز اشتراط الرهن او الكفيل ... يجوز اشتراط المعاملة المحاباتية ... الحق
في الجواب انه اذا كان استناد المنع اليه دليلا على تجويزنا يمكن استناد التجويز اليه دليلا على منعه فيلزم
ان يكون مذهب الشهيد تجويز القرض بشرط البيع بثمن غير المثل والمنع عن القرض بشرط البيع بثمن المثل

وهو ذلك وانت تعلم قصور عبارته عن افادة هذا المدعى وما فيها كما لا يخفى شئ منه فان قلت اكثر
الفقهاء وان افتوا على الحرمة لكن ليس اتفاقهم حجة ما لم يكشف عن دخول المعصوم ع وعن قوله ثبت
لها اخبار كثيرة تدل على مطلوبهم منها الصحيح من اقرض ورقا فلا يشترط الا مثلها فان جوزى اجود
منها فليقبل ولا يأخذ احد منكم ركوب دابة او عارية متاع يشترط من اجل قرض ورقه فانه نهى
عن كل شئ سوى شرط عوضه واقتصر مثله وحصر الشرط الجائز فيه فقط واكد ذلك بقوله فان جوزى اجود
ثم اكد بقوله ولا يأخذ احد وغير خفي ان العارية من العقود والمنافع فلا ينفع تسمية عارية
كما ذكرنا وغيركم الدلالة ما ذكرنا من ان الشرط جزء العوضين بالتقريب الذي مر **اقول** المتبادر من قوله
فلا يشترط الا مثلها عدم جواز شرط الزيادة في نفس القرض لا عدم جواز شرط شئ آخر والا يلزم عدم
جواز شرط الرهن والضمين والكفيل والقضاء في بلد آخر وغير ذلك مع اتفاق الكل على جواز
اشتراط الكل كما صرح وادعى الاتفاق الكل على البعض فلا دلالة فيها على عدم جواز القرض بشرط
المعاملة المحاباتية والنهي عن اشتراط العارية او الهبة لا يدل على النهي عن اشتراط البيع المحاباتي
الا اذا جوز القياس مع الفارق مع ان راوي هذا الحديث وهو محمد بن قيس مشترك بين الثقة
وغيره وان كان في الظن انه الثقة بقرينة رواية يوسف بن عقيل عنه لكن الثلاثة في التمسك في رد
من قال بجواز اشتراط البيع المحاباتي في القرض لكان جائزا اشتراط الهبة والعارية لان كل واحد منها عقد
برأسه ولا فارق بل ومن اشترط في القرض يحرم نمنع الملازمة سلمنا لكن نمنع استحالة اللازم
بل يجوز الهبة والعارية لان صدر الحديث محمد بن قيس يقتضي منعهما لانا نوافق محمد بن قيس مشترك بين
اثنين من ... وطعن فيه ولعل الراوي ذلك الشخص فلا يجوز التعويل على مثل هذه لما عرفت ان
الكلام المشترك بين العدل وغيره لا يجوز العمل بالرواية المشتملة عليه الا بعد انه العدل انتهى
توقف ... عدم عمله بهذا الحديث ... اشتراط الهبة في القرض عدم كون الشرط جزء
العوض عنه وجوابه جواز القرض بشرط المعاملة المحاباتية بشرط في القواعد وغيرها ... ذكرنا
سابقا **قال** ومنها صحيح ابي الربيع سئل عن رجل اقرض رجلا دراهم فرد عليه اجود منها ... وقد عرفت انها

النقل

النقل هو اخذه وتعقيب بقصد ان يحمل قصد ما له فتفت له لا بأس اذا لم يكن فيه شرط ولو وهبه كلها صح له و
النكرة في سياق النفي تفيد العموم وبو كره عدوله عن عبارة ما لم يشترط الى قوله ما لم يكن شرط
شيئا مع ملاحظة ان زيادة كلمة فيه وعدم الاقتصار على قوله ما لم يكن شرط ... او بدركه
التصريح بلفظ الهبة مع انها ليست من المعاملات مثل البيع فلا ينفع تسمية بالهبة مع ان
المعاملة لو كانت صحيحة وجملة ولئن كانت بالشرط لكان الانسان يقول ما لم يكن شرطا او معاملة
فالاخلال غير مناسب تماما مع تغييره النحو الذي اشرنا وبو كره لفظه ما ذكرنا من الشروط ...
هذا وغير ذلك مما ذكرناه في الصحيحة الاولى فان جميعه جار هنا وفي الاخبار الاتية ايضا وكيف
يجوز عن ... انه اذا قال بشرط ان يعطى ... ثم يكون شرطا وان قال شرطا ان يهب ... او
يبيع او يبيع كذلك لا يكون هذا شرطا ... عدم الفرق بين ...
... بل ... ما زيادة ...
... العبارات ...
او ازدياد العوض ... او كصحة الملك والمنفعة بالطريقة المخصوصة او بالبيع المحاباتي ...
ذلك فتدبر **اقول** سند هذا الحديث ... في التهذيب الحسن بن ابراهيم بن هاشم ...
ثقة وفي الفقيه صحيح وفي التهذيب ... كلها كان اصلح ...
الموثق والكلام في هذا الحديث كالكلام في السابق والغير فيه سواء كان راجعا الى الجعل
او الى الاستقراض ... عدم الاشتراط اشتراط الزيادة في نفس القرض ...
وكلمة فيه لا يفيد شيئا ... العموم وبو كره ... ما لم يكن في اصل الاستقراض
شرط الفضل ... شرط المعاملة المحاباتية شرط الفضل ...
قوله وبو كره التصريح بلفظ الهبة ان قوله ولو وهبه كلها كان اصلح ...
هبة ... قال عنوان هبة الكل حسن واصلح ...
ومع ذلك شرط ... عدم الاشتراط في الهبة ... عدم جواز القرض بشرط الهبة ...

يلزم من كلامه عم انه اذا وقع حب القرض بعنوان الهبة الصحيحة الشرعية يكون باطلا بل الظاهر من كلامه عم
الهبة اللغوية لا ما حصلت فيه الصيغة وباقي شرائط الصحة الا ان يثبت الحقيقة الشرعية وبعد
تسليمه يفيد عدم جواز اشتراط الهبة لا المعاطاة التي باتية وقد علمت فيما سبق الكلام عليه فيما سبق من
الفارق وقوله مع ان المعاطاة لو كانت صحيحة الخ فيه ان المحقق الثاني نقل عن الفقهاء القول
بها كما في الاعتذار لاخلال بها لا يتم مثلا لو باع القرض الدراهم بالقليل نسبة
يتجر بالعقد فان باع القرض بشرط الزيادة كان جائزا وقيل في الاعتذار ان السائل سأل عن
خصوص حب القرض من طيب النفس فاجاب عم عنه ولا يلزم عليه عم ان يذكر كل صحيح
وهذا جار في الكل فتدبر وقد عرفت مما قال في الصحيح لبني وما قال الخ انه كيف يجوز على علة
اقول ليس مثل العلامة عاقلا مع انه المؤيد من عند الله وكلامه مؤيد بقوله عم انما الكلام
يحرم والكلام يحلل فقوله وان الربا ليس مجرد العبارة كالاجتهاد في مقابل النص الاثار
ان الموقوف على الشارع النكاح والزنا واحد واحدهما حلال بسبب العبارة والاخر حرام بسبب فقدانها
وظاهر ان الربا كالزنا ومحللاته كالنكاح وكل لفظ يحل احدهما يلحق في الاخر قال
ومنها صحيح ابي [illegible] اذا اقرضت الدراهم ثم اتاك بخير منها فلا بأس اذا لم يكن بينكما شرط و
التقريب ظاهر ومنها صحيح ابي الربيع يستقرض [illegible] فقال اذا لم يكن شرط
فلا بأس والتقريب ايضا مر وفيه [illegible] حكاية الصدوق [illegible] المذهب شرط
المرفوع واتفاق الاخبار [illegible] ذو فوائد وصحة اكثرها في هذا العدول وفيه ايضا [illegible]
الشرط تمة العوض وقريب من الصحيحين الروايات المتعددة المروية عن اسحق بن عمار
عن الكاظم عم بمتون مختلفة ويوجد غيرها ايضا اقول الحديث الاول على ما في [illegible]
حسن بابراهيم بن هاشم على ما هو المشهور والظاهر انه يوثق ابراهيم بن هاشم ولهذا حكم بصحة
الحديث والمراد من المتفق في الصحيح الثاني في الذهب [illegible] الكلام فيهما كالكلام في الثاني و
لا يخفى الوهن بالاعادة وستعلم في احاديث اسحق بن عمار قال ومنها معتبر ابي الربيع

كانت

كانت لي عليه مائة درهم عددا اقضيها وزنا قال لا بأس ما لم يشترط قال وجاء الربا من قبل
الشروط انما يفسده الشروط والجمع المحلى باللام يفيد العموم مع ان في العدول [illegible] الموجود المخرج
منه والصحيح والا فالشرط عندكم امر واحد والتعدد فيه ولا فيما بسبب التعدد وفي الحديث
ايضا شهادة واضحة على ان المعيار والمدار في تحقق الربا وعدمه اعتبار الشرط ليس
الا وهذا على [illegible] الفقهاء [illegible] اقول الحديث مذكور [illegible] من الحصر
ابن حجاج [illegible] مجهول وليس [illegible] فيه انه [illegible] الا عن المعصوم فهذا [illegible]
الا ان [illegible] ذكرنا في [illegible] هذا الحديث [illegible] معارض [illegible]
في الصحيح [illegible] المتفق عليه المرتضون عند [illegible] فيقول [illegible] المضاف يفيد العموم
فيخرج ما هو المجزوم بالحرمة وهو شرط الزيادة في القرض [illegible] وهو شرط البيع
التي [illegible] عندكم [illegible] شرط الزيادة في بعض
القرض [illegible] شرط الجودة او شرط الزيادة عينا ولا زيادة العينية
افراد كثيرة [illegible] قال العلامة فان كل شرط لو تخلل الربا
فكان [illegible] بالاجماع [illegible] الشروط بالاجماع فاذا [illegible] شرط
الزيادة في [illegible] عقد البيع وهذا هو الربا بعينه وهو غير محل النزاع
فتدبر قال ومنها ما رواه [illegible] عن الصادق عم الربا رباءان احدهما
حلال والاخر حرام اما الحلال فهو ان يقرض الرجل قرضا طمعا ان يزيده ويعوضه باكثر
مما اخذه بلا شرط بينهما فان اعطاه اكثر بلا شرط فهو مباح له وليس له عند الله
ثواب [illegible] فهو ان الرجل يقرض ويشترط ان يرد اكثر مما اخذ فهذا هو الحرام
مع ان المعيار [illegible] الربا هو مطلق الزيادة [illegible] وان الحلال ما هو [illegible]
الطمع وهذا هو [illegible] الفقهاء [illegible] ويعبر عنه [illegible]
انه [illegible] عن الطمع [illegible] لا يكون ربا [illegible] اقول لا يخفى ان دلالة هذا الحديث [illegible]

المفهوم اظهر من دلالته على ما ذهب اليه لان له ان يقول ان الحرام مقيد في القرض شرط رد الاكثر
ولا تكشف شرط البيع المحاباة او شرط الجودة او شرط الاجل مثلا ليس شرط رد الاكثر
ولا يفهم منه احد منها باحدى الدلالات فيكون حلالا وبه يقول المؤمنون عند شروطهم
والمراد من قوله ع ولا الحلال انه اذا اعتبر نفس القرض ولم يعتبر معه شرط او في الحلال
هو ما يكون بمحض الطبع والا يلزم ان يكون ما اتفقوا على حليته على ما يجيء في كلامه حراما
... عدم الاظهرية نقول ... الحصر بين متعارضان واذا تعارضا تساقطا فيكون
المتنازع فيه حلالا لقوله ع المؤمنون عند شروطهم وما وقع من ... انه هو
الشرط لا يكفى ما فيه لان كلامه ع صريح في ان المنهي ... شرط رد الاكثر مطلق
الاشتراط والا كان ... عدم ذكر المفعول ... صدق على
ان مطلق الاشتراط ليس حراما وما قيل من ان مراد الفقهاء ... فيه قال
ومنها الخطبة المذكورة في نهج البلاغة ان رسول الله ص قال يا علي ان القوم سيفتنون
باموالهم الى ان قال يستحلون حرامه بالشبهات الكاذبة والاهواء الساهية فيستحلون
الخمر بالنبيذ والسحت بالهدية والربا بالبيع ... نهج البلاغة ان
القوم ... بعدي ... القرآن ... يستحلون الخمر بالنبيذ والسحت بالهدية
والربا بالبيع ... كل واحد من الخطبتين ... الى
... عدم امكان التاويل بالحمل على ... عدم امكان الحمل
على التقية ... رسول الله ص ما كان ...
عن المعصوم ... غاية الوضوح ...
ليظهر انه ... الاعلام لا غير ... تقدير العموم ... والربا
البيعي في نفس ... القرض من ان القرض اظهر الافراد بل المراد ...
لان الربا البيعي بيع حقيقة ... يستحلون الربوي بالبيع فيحتاج الى تقدير

وبالجملة

وبالجملة ليس لفظ ان الربا من غير نوع ذلك الربا مع ان قوله ع سيفتنون باموالهم قرينة
على ان مقصوده ع زيادة المال وترتيبه لا مجرد تصحيح المعاملة والشيء ... في
زيادة المال من الربا كونها بعنوان القرض لا بعنوان المبايعة والمعاوضة مع ان الحيلة
في زيادة المال بعنوان المبايعة والمعاوضة لا يكون شرط الزيادة التي هي الفساد وغيرها
من المحللات بالاجماع والنص ... الى ان الفقهاء صرحوا بكون ...
من غير شرط ... في المبايعة والغرض واحد ... مع الشرط ولم
... الشرط فلا شك في الصحة لان الربا انما هو الشرط ليس الا ... شرط فلا
يكون ربا اصلا لانه يستحيل الربا بالبيع فيتبين ان المراد في الخطبة انهم يستحلون ...
شرط بالبيع اي يشترطون الزيادة بعنوان البيع ويزعمون انها من المبايعة المشروطة
كما هو غير خفي على من له ادنى فهم اقول فيه اولا انه لو كان دلالة الخطبتين على المدعى في
غاية الوضوح ... للمعصوم ع ... الطبوع كما ادعاه كان الشارح
... الاستدلال بها ... الفقهاء
جميعا بها ... غاية البعد ... ان الظاهر والمتبادر
استحلالهم الربا ... الزيادة في الربوي بالبيع مثل ان يقولون اذا عاوض احد درهما
واحدا بدرهمين كان ربا ... واذا باع درهما بدرهمين كان بيعا وحلالا ويجعل
و هذا ما يفهم من ظاهر قوله تعالى احل الله البيع وحرم الربوا وذلك ... التفسير بالرأي
وهو منهي ... الكلام فيه ... بالاموال فيه ... لانهم لا يحللون الا ...
ولا ينظرون الى الحلية والحرمة في الاستباع ولا يحتاج ... الى تقدير الشرط وغيره
واذ الفقهاء ... ان المراد بيع احد المتجانسين بالافزود ... الزيادة
والتاويل والاستحسان ... الا ان تقدير الاشتراط في الكلام غير ظاهر
فان ... ان يكون المراد بيع احد المتجانسين بالافزود واشتراط ...

بين ان يكون المراد الاقتراض ودين اشتراط بيع الزيادة قلت اذا كان وجهها بناء على ان
قول الصادق في الاولى نحمل على التأويل اما في مقام الاستدلال فقد عرفت ضعفه في الاخبار
الاول كما عرفت من الحمل وما ذكرنا ظهر ما في قوله وبالجملة قال شارح نهج البلاغة المحقق
العلامة علاء الدين الحسيني ان المراد من استحلال الربا بالبيع اما اخذ اموال
الناس بالبيع الفاسد فالمراد الانتفاع بالاموال او اخذ الزيادة على الثمن في الربوي
كما هو ظاهر اللفظ وهو من الامر المتعارف الشائع وذلك بين الائمة في زماننا ثم لعل قوله عليه السلام
بعد ذلك جهل المنزل انزلهم ذلك ويحتمل ان يكون البيع ما يشمل القرض فيدخل فيه
ما شاع في زماننا من اخذ الزيادة بالحيل كالاجارات والمصالحة وغير ذلك وقيل المراد
اخذ الزيادة بصورة البيع بالشرط والاجارات والمصالحة وهذان الامران وان شاعا
في هذه الازمان الا ان الشيوع في زماننا يعم وذلك [illegible] مطلقا على تفاوت ما بينهما
وهذا شاهد [illegible] ما ذكرنا هو الظاهر من اللفظ [illegible] كان
من استحلال الربا وتسميته البيع [illegible] ما قال من يقول البيع بعوض كما ترى
فتدبر بعد تسليم ان المراد في الخطبة اشتراط الزيادة بعنوان البيع كما في [illegible] اولا
دائم على ان لا يفيد حرمة اشتراط الزيادة بعنوان البيع في ضمن القرض لو لم [illegible] لا يفيد
حرمته بعنوان او غير المصالحة والاجارة وغير ذلك ولعل لما ذكرنا ما يحكى عن بعض الفقهاء
في كتبهم [illegible] المطلبين [illegible] البلدين والعراق الخفية بعيد عن غيرهم قال
ومنها ما رواه الفقهاء عن النبي صلى ان كل قرض يجر منفعة فهو حرام وهذا من جملة الاخبار
التي رووها عنهم [illegible] معتقدين [illegible] معتمدين عليه لم نظفر على ايدينا [illegible] حتى يرويه وغيره
من كتب الحديث [illegible] معمولا بها [illegible] اعتبارهم على هذا الحديث [illegible]
لا يستدلون عليه [illegible] شرط المنفعة في القرض الا به ولا [illegible] سنده اسناد [illegible]
الحرام بقرض يجر المنفعة ومنفعة القرض على وجه [illegible] ان اعتبارهم في الحقيقة يقولون

ويحكم بشرط النفع ويستدلون بورود النهي عن قرض يجر المنفعة فلو حظنا ضعف سند بعد الاخبار
على حسب الاخبار الواردة في كتب الائمة المروية بطرق العامة او الزيدية او المفتعلة
او غير ذلك مع ان الشيخ الذي اورده في العدة اورده في ايراد الاعتقاد الكلام [illegible]
كذلك مع انه لم يظهر من الاخبار الصحيحة [illegible] الرواية [illegible] في بعض الاخبار
الذي رواه [illegible] انهم عندنا يروون ان كل قرض يجر منفعة فهو فاسد فاجابا عليه
السلام خير القرض ما جر منفعة لا [illegible] منه ان مرادهم [illegible] تكذيب الراوي [illegible] المراد وخطئه
وما يفهم من ظاهره من حيث انه يفيد بالشرط كما [illegible] في حاشيته [illegible] الآثار
[illegible] الاخبار [illegible] اقول انقل اولا الاحاديث الواردة في هذا الباب [illegible] الحديث
الاول [illegible] ارباب القلوب محمد بن يعقوب [illegible] القرض
يجر المنفعة ثم نعقب هذا الحديث [illegible] ابراهيم بن هاشم
وقد مر انه [illegible] والعلامة كثيرا [illegible] كثير من العلماء [illegible] صحيحا فلا وجه
التعبير عنه ببعض [illegible] نقل حديث [illegible] محمد بن عبدة قال سألت ابا عبد الله عليه السلام
عن القرض يجر المنفعة فقال خير القرض الذي يجر المنفعة وهو حسن [illegible] وان لم يكن حجة
لكن الراوي عنه ابن بكير وهو ممن اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه مع ان في ترجمة
محمد بن مسلم ما يدل على جلالته والاعتبار [illegible] وقد رواها الصدوق والشيخ و
روى في الفقيه الحديث [illegible] ابن ابي عمير عن بشر بن سلمة وغير واحد
عن ابي عبد الله عليه السلام قال خير القرض ما جر منفعة وهذا الحديث ان كان مرسلا
لكن المرسل ابن ابي عمير وهو لا يرسل الا عن ثقة [illegible] المراسيل [illegible]
[illegible] وقد [illegible] ابراهيم بن هاشم في الطرق غير مضر وقد روى الشيخ في
الموثق عن بشير بن سلمة عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال ابو جعفر عليه السلام خير القرض ما جر المنفعة
ونقل الشيخ حديث [illegible] اليه القرض يجر منفعة [illegible] لا [illegible]

وانت تعلم ان الظاهر من هذه الاخبار کصحیح حدیث کل قرض یجر منفعة وهو الامر موضوعا
سیما الحدیث الاول حیث قال ان من عندنا یروون فانه ظاهر فی کون الخبر عند الراوی
کذلک والامام علیه السلام کذبهم والظاهر ان هذا الخبر کان باطلا عند المعصوم ولذا لم یذکره
فی مجموعهم الآثار ان محمد بن یعقوب رحمه الله کیف عقد الباب وقال المعتمد رحمه الله لا باس ان
یبیع الانسان متاعا او حیوانا او عقارا بالنقد والنسیئة معا علی ان یسلف
البائع شیئا فی مبیع او یستسلف منه فی مبیع او یقرضه مائة درهم الی اجل او یستقرض
منه وقد اکثر ذلک جماعة من اهل الخلاف ولسنا نعرف لهم حجة فی الانکار روی ان
البیع وقع علی وجه حلال والسلف والقرض جائزان واشتراط الظاهر فی عقد البیع غیر مفسد له
بحال ولقد سئل الباقر علیه السلام عن القرض یجر النفع فقال خیر القرض ما جر نفعا والمحقق والعلامة
ومن تقدمهما کالشیخ ابن ادریس وحمزة ما نقلوا هذا الخبر بل تمسکوا بالاجماع وبعض الاخبار ثم
الشهید الثانی فی المسالک نقل هذا الخبر وجعله مستند الاجماع ومع ذلک نظیره فی حواشی
جملة الاحادیث التی تردد فی معتقدین متعددین وقوله رحمه الله لا یستند لهذا الا الی الاجماع قال
ولابد للتسلیم یجری فیه اکثر ما قلنا فی الاحادیث الی هنا فنذکر قال ومنها صحیح یعقوب
بن شعیب عن الصادق علیه السلام عن الرجل یسلم فی بیع او تمر عشرین دینارا ویقرض صاحب السلم
عشرة دنانیر قال لا یصلح اذا کان قرضا یجر شیئا فلا یصلح قال وسالته عن رجل یاتی
حریفه وخلیطه فیستقرض منه الدنانیر فیقرضه ولولا ان یخالطه ویحارفه ویصیب علیه
لم یقرضه فقال ان کان معروفا بینهما فلا باس وان کان انما یقرضه لاجل انه یصیب
علیه فلا یصلح فلا یخفی ان السوال لیس عن حکم القرض علیحدة وحکم السلم علیحدة والالاجاب
المعصوم عن کل منهما علیحدة علیحدة مع انه ما اجاب عن حال السلم اصلا واما القرض فما
اجاب فیه غیر انه اذا کان یجر نفعا فلا یصلح وفیه شهادة واضحة علی ان السوال کان عن
حکم القرض لاجل السلم ویشهد ایضا باقی الحدیث وظاهر ان السوال کان عن جهة المعاملة

وفسادها بقرینة الجواب حیث قال اذا کان یجر نفعا فلا یصلح والصلاح نقیض الفساد بل الفساد
مع ان الفساد من السیاقات ولذا فهم الکل من الحدیث الحرمة والفساد ولذا احملوه علی الشرط
وغیره وتوکید الدلالة تکرر قوله لا یصلح وکان الظاهر من الحدیث ان الاول تعلیق کما ان بهم
عن النبی صلی الله علیه وآله کل قرض یجر منفعة فهو فاسد کما سمعت وان الظاهر ان الشیخ فهم منه ان
المقام لیس سوالهم عن معرفة تحقق خصوص الکراهة کالجواب التحریم المذکور من بعد احتضور
الکراهة فیه بانه ربما یوید ایضا آخر الحدیث حیث قال الراوی ولولا ان یصیب علیه
لم یقرضه فاجاب علیه السلام عن ذلک بعنوان التفصیل ان کان معروفا بینهما بغیر الشرط فلا باس
ویمکن ان یکون المراد ان کان الذی یجری المعروف والمعهود بینهما فلا باس وان کان
انما یقرضه من اجل انه یمکن المراد ان یمکن المعهود وبینه وهو الاظهر ویمکن ظاهره الشرط
وربما یقویه حصر کلمة انما فی قوله انما یقرضه فتامل مع انه نظیره من الاخبار ان الحرام هو
الشرط فتامل ثم ان الفقهاء لما رووا دلالته علی الحرمة والفساد مطلقا من غیر تقیید
الاشتراط توجهوا الی الجمع فمنهم من حمل علی الاشتراط فقط کما ذکرنا الاردبیلی ومنهم
من حمل علی الشرط تارة وعلی الکراهة اخری کالشیخ ومن تبعه ومنهم من زاد علی الکراهة التقیة
ایضا کبعض معاصرینا فالکل اتفقوا علی الحمل علی الشرط وهذا اسناد یاتی علی صورة
علی ان الشرط عندهم حرام اذ لو لم یکن حراما عندهم لما کان للحمل علیه فائدة ثم ان
هذا الحمل اولی من الحمل علی الکراهة والتقیة لانه تخصیص والتخصیص خیر من غیره الا وقد ظهر ومن تأیید
بما ذکرنا من وجوه التاکید فی الدلالة علی الحرمة ولو عدم ایضا ان الاخبار من جهة
الطائفة السوال عن الشرط والشرط لا بمجرد الشروع ولذا اجاب علیه السلام بانه فاسد مع ان
اسنادهم علی کون السوال عن کون السوال عن خصوص غیر الشرط فیه انه معنی ان الحمل علی
الکراهة یقتضی التخصیص ایضا ای التخصیص بغیر صورة الشرط لما عرفت من اتفاقهم علی حمل
الشرط وایضا الحمل علی الشرط غیر مختص بهذا الحدیث بل الحمل ظاهره متکرر وایضا وارد فی اخبار

كثيرة في ان الفارق بين الحلال والحرام هو الشرط ليس الا وحمله على التقية طرح للخبر لا يجب
مهما امكن مع ان التاكيدات التي في الخبر لا يلايم التقية فتامل مع انه بعيد لظهور من
نهج البلاغة عدم التقية في ذلك مع ان فقهائنا ما نقلوا عن العامة سوى انهم يجعلون
الغاية بمنزلة الشرط وهذا ظاهر في عدم التقية بين الخاصة والعامة في المقام فتامل
جدا قوله الظاهر ان كلمة او في قوله او تمر وجهه سهو وان الصواب [illegible]
[illegible] بهما وجملة [illegible] فاعل لمحذوف كما لا يخفى وانت تعلم ان لا يصلح ظاهر في الكراهة
كما صرح به جمع من المحققين ومنهم المحقق الاردبيلي ره في غير موضع من كتاب التجارات في قوله
ويؤيده ايضا ان اخبار الشيخ ورد بلفظ لا يصلح كما ستسمع وهو ظاهر في الكراهة ومنهم
الشهيد حيث قال وقوله لا يصلح من عبارات الكراهة ولو سلم عدم الظهور [illegible]
استعماله في الكراهة [illegible] بحيث لا يتبادر غيرها ولهذا قدم الشيخ الحمل على الكراهة
على الحمل على الشرط وان عكس ذلك لما عرفت في النقل عنه ودليل العدول عن قوله لا يحل
ويحرم وحرام مثلا يؤيد الكراهة وقوله لا يصلح في اول الحديث ايضا يؤيد الكراهة لان
الظاهر منه انه لا يصلح القرض اذا كان ذا شرط الوصل للاضافة ولا كذلك عند الراوي [illegible]
المدعى ايضا غير محرم فيكون الحديث في الكراهة من غير ريبة والا لكان لا يصلح في الفقرتين
بمعنى واحد وما ذكره ظاهر فقوله ولذا فهم الكل من الحديث الحرمة والفساد ولذا حملوه
على الشرط ونحوه مضافا الى ان نفسه نقل عن الشيخ الحمل على الكراهة كما هو منظر منك
فكيف يقول ولذا فهم الكل الحرمة والفساد وكذا قوله ورد ما يؤيده ايضا اخر الحديث ولانك
قد عرفت ان اخر الحديث يؤيد الكراهة ظاهرا وقوله وهذا [illegible] صورته الى قوله لما
كان الحمل عليه فانه فيه ما فيه لان [illegible] الحمل على الشرط ابتداء وعلى الكراهة لان
القوم الوصل الى البيع من غير شرط لا وجه للكراهة فيه ظاهرا وهذا الكلام نسبته الى
من لم يجد الحمل على الشرط فيسمى الحمل على الكراهة ثم قوله ثم ان هذا الحمل اولى من

الحمل على الكراهة

الحمل على الكراهة والتقية لانه تخصيص وما من عام الا وقد خص غريب لانه في الحديث ليس لفظ عام
ولا حكم كما صرح به انه تخصيص وظاهر السؤال انه سؤال عن انضمام الوصل الى البيع من غير شرط
كما هو مقتضى العطف فالحمل على الشرط تقدير لا تخصيص بخلاف الحمل على الكراهة والتقية
ويؤيد الحمل على التقية اشتماله على حكم الجزء الثاني الذي ورد على خلافه اخبار كثيرة كما
عرفت ويؤيده ايضا ما نقلنا عن المفيد من انه لا باس ان يبتاع من غيره متاعا
او حيوانا او عقارا بالنقد والنسيئة معا على ان يسلفه البائع شيئا في مبيع او يستلفه
في مبيع او يقرضه او يستقرض وقد افتى بذلك جماعة ممن تاخر الخلاف الى اخره ولعل نظره
ره الى حمل هذا الحديث بعينه على التقية فانهم [illegible] لكن الحكم بضعف [illegible] وايضا ورد
اخبار كثيرة بان الفارق هو الشرط لانك قد علمت ان المراد هو شرط الزيادة في بعض
القرض لا شرط البيع فتذكر وما نقلنا عن المفيد لعله في ذلك مع ان فقهائنا
ما نقلوا الى اخر ما قال قد قال قوله ومنها ما رواه احمد [illegible] الفقيه [illegible] صحة ما نسبه
[illegible] المؤلف [illegible] قال [illegible] العقد [illegible] التحرير [illegible] المتجر في
الربا [illegible] ان الربا عند هؤلاء الاعلام [illegible]
[illegible] الدين [illegible] جميع المسلمين بل وعندهم من اهل العرف واللغة لانه من المعاني التي
كالبيع والهبة ولذا كانوا يقولون انما البيع مثل الربا فان هؤلاء الاعلام
بمجرد [illegible] بالحيلة [illegible] مما هو حرام بالبداهة يحكمون بعدم الحرمة [illegible]
من الخفاء [illegible] والتاكيد والشدة في معرفة
[illegible] الدقيقة والاحتراز عن [illegible] الخفية التي [illegible]
وبالجملة الربا عند الشرع [illegible] وعند هؤلاء [illegible] واظهر من الشمس والحرام
[illegible] غاية الخفاء [illegible] سند الاحتياط [illegible] عند هؤلاء [illegible]
[illegible] بل [illegible] نعم [illegible] حلالا [illegible] بل كان [illegible] عند

التفصي الى تحليل الربا وتحريم مجرد اللفظ والعبارة كما عرفت اذ من البديهيات عند جميع الكفار
فضلا عن عقلاء المسلمين ان الربا امر معنوي وزيادة مخصوصة من النفع او المنفعة
وثمرة في المال على سبيل المشارطة والمواطاة لا انه عبارة لفظ او تزيد لفظ او شكل خاص
وانه لو بدل البيع بعبارة اخرى كالعوض او ضم بازاء الفلس او غير ذلك بقي الربا بحاله
مع كون الزيادة في الصورتين على حد سواء مع ما عرفت من عدم تفاوت اصلا
بين العبارات المذكورة بالنسبة الى ما ثبت من الاخبار وكلام الاخيار مضافا الى ما
من النصوص الصريحة والظاهرة في عدم التفاوت والشروط التي هي غير داخلة في حقيقة
الربا لا تزيد على ما به تميز الربا عن غيره لغة وعرفا ولو سلم زيادتها فلا تزيد على حكم ادلة
الدين ولو سلم زيادتها فقط مما انها اشهر واعرف من شروط التي هي وهو
في مقام التاكيد في معرفة التي هي ولو فرض انها ليست بعرف الا انه معلوم ان معرفتها
يكفي اذ ندرت ان لا يكون بها في غاية الوضوح في الفهم ونهاية سهولة المعرفة وابين من ان يكون
اخفى من وجه الحيلة نعم الربا الذي هو الشرك بالله حين في الحيل بالعقد المذكورة
فاللازم على هؤلاء الاعلام ان يسلكوا في الربا والتجنب عن الزيادة ويسلكوا من الربا
الذي هو الشرك بالله بما يرتكبونه في استحلال الربا واخذ الزيادة وان يحتاطوا في الهلاك
الشرك بالله بمجرد تشبيه بغير ما يتوهمونه في الربا امر لا يمكن الاجتناب
عن وجه الذي اخفى من وجه الحيلة والعجب منهم انهم لا يجعلون حيلتهم من الشبهات التي
بل يجعلون انه لا شبهة فيها اصلا ويجعلون من الشبهات مثل ارتياب المتقي في الصوم و
الحيض شبهة ولا يبالون بهم في الحيلة التي يرتكبونها اصلا ولا يجتنبون الوجه مع
ارتياب التفاوت وعرفت ادلتهم وستعرف ايضا وسمعت عظيم الخطر وشدة الضرر و
ستعرف ايضا ومنها ما ورد في اخبار كثيرة معتبرة ان الله تعالى حرم الربا وعظم امر الربا
واكثر من ذكرها والتهديد والتخويف لئلا يمتنع الناس عن فعل المعروف وقرض الحسنة وهؤلاء الاعلام

بتصحيحهم

بتصحيحهم حيلتهم وارتكابهم اياها ونشرها بين المسلمين سدوا باب ابواب المعروف و
بالغوا واكثروا فيها وفتحوا الباب الذي اراد الله سده وبالغوا واكثروا في المبالغة فيها ونقضوا
فتحه سده وكذا الباب بالمرة وانسدرس المعروف وقرض الحسنة بالكلية الى الان
لسبيع الاسم ولا يوجد الرسم ومع ذلك فتحوا ابواب الحيلة وسهلوها في نظر الناس
واشتهروا بينهم الى الان صار المدار في الاعصار عليها من غير تفاوت عندهم
بينها وبين غيرها من المباحات مع انه قد مسخ طائفة من بني اسرائيل بارتكابهم الحيلة
في صيد البحر وقال وجعلناها نكالا لما بين يديها وما خلفها وموعظة للمتقين والمراد
ما بين يديها الجماعة الموجودين في ذلك الزمان وما خلفها الجماعة الآتون بعدهم
الى يوم القيامة ومن عجائب الاتفاقات اني لما اوردت الاعتراض على بعض
المعاصرين في الحيل حين استدلاله على القبول قد احل الله البيع بانه تعالى
قال الخ وحرم الربوا ومن اين ظهر دخلها ذكرت في الاول ان الثاني دعاه ذلك
الى ان لاحظ قول المفسرين فاخذ القرآن لينظر ان الآية في اي موضع فاول ما فتح
القرآن وقع نظره على حكاية بني اسرائيل واستحلالهم وما صار عليهم من النكال وانه
نكال لغيرهم الى يوم القيامة تغير وجهه وكذا القاضي واضطرب وشرع في الاستغفار ثم
ذكر بعد ما رأيته بعده انه رجع عن اعتقاده وحكم بفساد الحيل ومن عظم خطر
هذه الحيل بعضها الى ما يجري وباقي ان كثيرا من المواضع المشتبهة منع الشرع عنها من باب
الشبهة بالربوا ربما ذكروا ان في الفقهاء بحرمته والموضع الذي لا شبهة ولا
شباهة مثل اعطاء الزيادة من غير شرط ولا نية ولا عادة جعلوا كره الشرع
اتقاها من ورد انه ... جعلها من الاحكام والعلاقة في التذكرة من
في الحيلة التي هم يصححونها بلا تامل انه لا يكره الحيلة الا لضرورة ونحوه من ذلك لانا
المعتبر الا ... ومن عادة هذه الحيل ما هو مشاهد محسوس من ان

بها لا يصح ابدا اذ لا [illegible] في القرض وان بذل جهده في الادلة وبينه في الربا [illegible] ان
مذهب [illegible] ومستقلا [illegible] مثل المزار و بستان وغيرها من بلده فاما من جهة اربعة
وكان في بلد جميع [illegible] فتعلم من سمع [illegible] بعد مرة [illegible]
الله عز [illegible] جميع ديونه و [illegible] الدار والدكان و [illegible] الدكان ونحو ذلك
مصرحا بانه [illegible] منقبض [illegible] واما العرض [illegible] كان [illegible] اول [illegible]
[illegible] الا انه [illegible] واقسام حوادث [illegible] بانهم [illegible]
المحرمات [illegible] البركة [illegible] السؤال [illegible]
السعادة والشقاوة كلما كانوا [illegible] الحوادث [illegible]
[illegible] فيه [illegible] تلك الحوادث [illegible] في البلدان في هذه
الازمان [illegible] واسد [illegible] اظهر فيه الربا
اصلح الله [illegible] امر المسلمين [illegible] **قوله** في كلامه نظر [illegible] اولا [illegible] قوله
غير خفي ان الربا عند هؤلاء الاعلام منحصرة فيما هو ضروري [illegible] ذكره
ان البيع [illegible] مثلا [illegible] القرض [illegible] الربا [illegible]
من الشمس [illegible] وكان [illegible] معروفا [illegible]
انما البيع مثل الربا فانهم لو لم يتصوروا الربا كيف [illegible]
كيف يعقل [illegible]
الدين وكان معروفا بين المسلمين هو الزيادة في الجملة [illegible] مواضع الربا [illegible]
[illegible]
وكان [illegible] الحكم [illegible] واحد [illegible]
[illegible] واحد [illegible] واحد لا [illegible]
وغير ذلك من [illegible] العجيبة التي لا [illegible]

بعضها

بعضها [illegible] ان اخراج القرض بشرط [illegible] الربا [illegible] ان
[illegible] الحقايق [illegible] الاعراض [illegible] الفصول
والاعراض الخاصة [illegible]
ان [illegible] في نفس الامر [illegible] عنه [illegible] ان [illegible]
[illegible] نفس الامر [illegible] لا اخراج [illegible] بالنسبة الى [illegible]
[illegible] من الحكم [illegible] القرض بشرط الزيادة حرام وشرط بيع
الزيادة حلال [illegible] وانا [illegible] قوله بل كان [illegible]
عند المحقق الى [illegible] الربا [illegible] مجرد لفظ [illegible] ذكره
نظرا ان [illegible] عند المحقق الى [illegible] الربا [illegible] مجرد لفظ [illegible]
[illegible] قد عرفت [illegible] الكلام [illegible] والكلام [illegible]
قوله اذ من البديهيات [illegible] لانه [illegible] عليه الربا اذا كان
[illegible] اذا كان [illegible] اذا كان [illegible] بالنسبة الى [illegible]
[illegible] قد عرفت [illegible] البديهي
[illegible] قوله [illegible] كلام [illegible]
[illegible] الاخبار و كلام الاخيار [illegible]
قوله والشروط التي [illegible] الربا [illegible]
عرفت [illegible] الاختيار [illegible] قوله فلا [illegible] هو
ضروري [illegible] ان الضروري [illegible] قوله [illegible]
[illegible] الشروط التي [illegible] قوله [illegible]
لانك قد [illegible] ان [illegible] مواضع الربا [illegible]
[illegible] الشروط التي [illegible] قوله [illegible] لان [illegible] الربا [illegible]

ليس الا كما تقرر في الاصل والمشارطة في العقود من اللفظ والنية كالمرخص مرة
مع قصد غاية من الغايات الصحيحة كما صرح به كثير من علماء الامة وليس في الاول
مدخل للحيلة بخلاف الثاني بلا مرية واما ما سعى فيه قوله ومنها ما ورد في اخبار
كثيرة اه لان من كان متخلقا بالاخلاق الحسنة ويسعى لقوله تعالى من جاء بالحسنة
لا يرتكب الحيلة ويبطل قرض الحسنة ومن لم يكن كذلك لا يعتقد ذلك سواء سد باب
الحيلة او فتح مع ان في سدها بالنسبة الى الشخص الثاني سد باب قضاء الحاجة
لان بعضا اذا لم يسمح بقرض الحسنة وكان باب الحيلة مسدودة وكان قصد منا
في الجملة لم يعطها احد لنفسه وكان باب قضاء الحاجة منسدة ولما كان امثال
الشخص الثاني كثيرة صار امور معاش كثير من الناس معطلة وما في الاخبار
ليس الا منع الربا وترك اخذ الزيادة والحث على قرض الحسنة لا لزوم ترك
المعاملة التي بينه فقال الشيخ الحر العاملي حفظا من الحرام الى ما يطلقه الحكم بعد نقل
بعض تلك الاخبار ليس في هذا التعليل دلالة على المنع من بيع الشرط والاجارة
وبيع الشيء باضعاف قيمته وشراء القرض وتاجيل دين وحلف شيء من الحيل
من غير جهة كون ذلك مما يزول به تحريم الربا كما ظنه بعض المحققين لتواتر
الاحاديث بجواز ذلك وحجية قياس منصوص العلة امر خلافي ودلالته غير تام
مع معارضته بما هو اقوى منه ولو سلم فالنص الخاص الصحيح المتواتر مقدم قطعا
وقد تقدم في احكام العقود وفي الخيار وغير ذلك وياتي ما يدل عليه هنا وفي
عدة مواضع ولو تمت العلة لزم وجوب فعل المعروف وتحريم البيع وجميع العقود
دائما على ما يفهم قوله مع انه قد نسخ طائفة من هذا الاصل في ازمنة بعد العلة
لان هذا الوجه لكان ممنا على الله تعالى او لا حرف علم آيته حيلة عدم لزوم
الحث بقوله فقد يبدك ضعفها ظاهرة ولا الحث وعلى غير سبيل تعاونها كان

دالعل

وابطاء في التعليم على خاتم النبيين ثم انه حيث يمنع هذه القضية الا الالة وجميع الاخبار التي لما
حيث يحكم الرعية حيلة الفرار من الربا على علماء الامامية حيث اتفقوا على
الافتاء بحلية الفرار من الربا ولا يكفي ان قوله وتبعه من تبعه من انا المقدس الاردبيلي
مناف لما ذكره دام عمره في اول الرسالة حيث صرح بان المقدس الاردبيلي من بعض
على حرمة هذه الحيلة ومنها استند اليه الجواز عند الفروع وهذا ايد بالقياسات لكان
للنفس كما رايت تستنبط في نظائره وما وجدت له عز ما ونابه كلامه سياق الموعظة
ولا ارتباط له بسياق الادلة فتدبر قال ومنها ما رواه الشيخ باسناده عن الصادق عليه السلام قال
جمع البيع والتابع يعلم انه لا يبوري والمشتري يعلم انه لا يبوري الا انه يعلم بشرح فيه فيشتريه
منه فقال يا ابو نصر ان رجلا اسمه قال لجابر بن عبد الله كيف انت اذا ظهر الجور و
اورثتم الذل قال فقال له جابر لا ابقت الى ذلك الزمان ومتى يكون ذلك بابي
انت وامي قال اذا ظهر الربا يا ابو نصر وهذا الربا فان لم تشتره يرده عليك قال
قلت نعم قال فلا تقربنه فلا تقربنه وهذا الحديث يوافق لما ذكر باخره نهج البلاغة
من موضع من الحسيل لما الرسول من اعداء المعصوم في الدين والخبر محمول على صورة
الشرط للتلبيس ولما في الاخبار المتعددة في خصوص القمار مثل ما رواه محمد باسناده
الى الكاظم عليه السلام عن رجل يبيع ثوبا بعشرة دراهم ثم اشتراه بخمسة قال اذا لم يشترط ورضيا
فلا باس وما رواه الحلبي والشيخ باسنادهما الى الصادق عليه السلام عن الرجل فيطلب بيع فيشتري
له المتاع مرابحة ثم يبيعه اياه ثم اشتراه منه مكانه قال ان كان بالخيار ان شاء
باع وان شاء لم يبع وانت بالخيار ان شئت اشتريت وان شئت لم تشتر فلا باس
فظاهر ان المراد عدم تحقق شرط قال هذا الخبر لا يسلم سندا مع ان في الاولى
صالح ابن عقبة عن يونس الشيباني والاول كذاب غال بنص علماء الرجال والثاني مجهول
التي صليتم دعاء البيع وعدم الحكم عليه [illegible] عدم جواز البيع التي في

يترتب ولزوم ... على الاشتراط بعقد عدم جواز اشتراط اشتراط او ... البيع في ضمن
البيع المحاباتي وان يتمسك ... لا ابطال له بالدعوى وهو القرض بشرط المحاباة المحاباتية وبعقد جواز
الحيلة بنحو غير الاشتراط مع انه دائم عمل كان ... الحيلة لوجب ... نظير البيع الى
الوقت **قال** ثم اعلم باني هذا القدر الذي عثرت عليه من الاخبار التي تصلح لكونها مستندة
الفقهاء ودلالة غير الاخبار فيها ما يستدل به لما ذهب اليه فقهاؤنا سوى العلامة من عدم
اختصاص الربا بالبيع والقرض بل جريانه في جميع المعاملات ... منه انه لو كان مختصا بهما
لما وقع اكل الربا في الضيق الشديد وما جاء ... من الوعيد والتهديد وما خافوا
... ورسوله من مانع المخالفة من خسران الدنيا والاخرة وما اتفقوا على تفهيم الحال [...]
فيهم فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله ورسوله وغير ذلك ... ما كان الا تحصيل
المنفعة ... او الهبة او القرض او المباينة [...]
ان امة الرسول ص كانوا مشغوفين باكل الربا ... على عادتهم الجاهلية فلما نزل
حرمة الربا فمنهم من ترك الطاعة ... او خوفا ... من اقتفاء الرسول على
تفاوت ... وكان الترك شاقا عليهم حتى ان ... من شق عليه ... ترك [...]
... مع كثرة ... في جميع الامور واحتياطهم
خطر المؤاخذة الدنيوية والعقوبة على ترك الشفقة الى ان نزل عليهم ما نزل [...]
... الامة على التمرد ... في البلدان والازمان الى هذا الزمان فلو كان
اهل الصدر الاول الذين هم ... في التكليفات ... المهذبات والتوثيقات
كانوا يفهمون اختصاص الربا بخصوص البيع او القرض ... عدم التعدي الى غيرهما من المعاملات
فلم كان ... يرفع ... بالمرة ... الى التهلكة وخزي الدنيا والاخرة
مع ان غرضهم لم يكن الا الزيادة المالية وتحصيل المنفعة ... هذا الغرض تفاوت
... بالمرة بين البيع والقرض ... مثل الصلح والهبة ... الشريعة كلها.

على انسداد طريق وانفتاح طريق ولم ... احد الطرق المفتوح ... طريق آخر
في ... فكيف في هذه المسألة ... من شدة ... والقاء النفس الى
التهلكة ولا يرتكب السفهاء والبلهاء مثل ذلك فضلا عن العقلاء مع ان الرسول ص
كان رحمة للعالمين عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم ومن
كان بعثته لتبليغ احكام الشرع ... في ... في الخلق ... ما بين لهم وما
امرهم بان ... لو ... ويتحرزوا عن ... الدنيا والاخرة مع بقاء ...
بعينه ... تفاوت ... ان اللازم عليه ان يبلغ ويبالغ ولا يضيع ...
في ... الجارية ... لعدم المبالاة بالربو والاستخفاف به
الى الكفر لانه لا تفاوت ... الحرام ... كان ... لكنه من ...
ولو كانوا ... الطريق الصحيح ... الزيادة ... والمصالحة
... تنظيره من ... الامر ... فيه ... لما ...
من ... الرغبة ... مع رغبة المستقرضين ... واجراء
الزمان ... ان هذا ... على ... الربا في المعاملات
ان ... وجريان هذا الدليل ... على ذلك ... على بطلان الحيل
التي ... الاعلام بل ... واظهر ... في ذلك عدم
وجدان خلاف ... لا يرضى ان يقول ... ان ... على ان ...
... وبعض ... الدنيا والاخرة ولا يرضى ان يقول ... ان
... ولا في الاخرة ...
... لا يرضى ان يقول ... او ...
او ... الخطاب ...
الذي ... انهم ... كانوا ... كانوا ...

للمال في عرض الزمان من دون تعب كحفظه والاتجار في نقده او خسران لان التي في الاتجار عن
التعب وخوف الخسارة ومع ذلك كله لا تكف فهو اقل اسراعا الى الشفق على عباده منكم وكذلك رسوله
مع انهما كيفا كانا في اليسر والتوسعة في الدين والسهولة والسماحة فلم ابقيا العباد في الضيق
والحرج وما ارشدا اهلهم الى طريق التخلص والحيلة وتركاهم على حالهم متحيرين وفي الطغيان
متمادين والعجب من ذلك انه شرع الحيلة بل جعل تركها فرده فصار ذلك وجعل ذلك
نكالا للمكلفين وموعظة للمتقين ورسوله صرح بالتشنيع على استحلال الربا بالبيع
واخبر بانه سيحدث ذلك في آخر الزمان الى غير ذلك مما ظهر من الائمة عليهم السلام
من حرمة ما زاد على مثل الذي اقرض اي شرط يكون بل ورد من اشتراط الهبة والبيع
والبيع المحاباتية وغير ذلك مما مر والفقهاء ايضا ظاهر منهم ما ظهر والشواهد قد كثرت
على ذلك على حسب ما مر الاشارة الى بعض منها وتحتمل ايضا درايات بل لاحظتها القطع
بل وان هؤلاء استحلوا الربا وغيروا بعض الالفاظ والعبارات فقط وان كان في ورد
عنهم في بعض المواضع ما يرجح التجويز ايضا الا انك ستعرف ما فيه مضافا الى ان اكثر
فقهائهم لم يفتوا بالجواز بل اتفقوا على المنع وان المراد من ذلك الخبر غير ما يظن كما
ستعرف فلو كان الربا مختصا بالمنفعة التي لا يمكن حيلة لصار الامر في اشد ورسوله
والائمة عليهم السلام وفقهائهم بخلاف ما ذكرناه وكذلك صار المسلمون في الاعصار والامصار
يرتكبون على ما ليس ما ذكر في جريان الربا في غير البيع والقرض واما الحيلة بمجرد تصحيح
المعاملة لا لتحصيل الزيادة فهي مما لا ريب فيها الطوائف بالان غرضهم من الربا تحصيل
الزيادة في المال وقد عرفت من الحيلة المنحصرة لتحصيل الزيادة منحصرة في عدم الشرط عند
الفقهاء والبناء على عدم الشرط ويكون الامر الى المستوضح بحيث انه ان كان يريد ان
يعطي يعطي والا فلا وهذا امر لا يرضى به الاكلون والله يعلم فظهر ان في مثل المقام لسبيل
الاستناد الى ظواهر الاخبار الآحاد سيما وان كثير منها قاصرة سندا ودلالة ومعارضة للاخبار

وادلة

وادلة كثيرة تكون معتنى بها بين الفقهاء بل ولعله يحصل اليقين وكذلك الظواهر منهم بانه عندهم
لو كانت تلك الظواهر حقيقة وبحسب الكلام اقول في كلامه نظر من وجوه اما اولا فقد مر اد
غرضهم ما كان الا تحصيل المنفعة من دون رضا بعضه لان العادة كالطبيعة الثانية وخلاف
العادة كالامراض البدنية كما هو مجرب في نفوس الجاهلة سيما النفوس الناقصة خصوصا بالنسبة
الى امر العادة والتي خبثه الغريزية معروفة مشهورة في جبلتهم في ارتكاب الربا وساحتهم في
تحصيل حظوظهم البالغة الى اي استقربا وشيئا مستجيبا ومشابهة العادة لو كانت حنفا
لعقابه فكثير من الناس حصلت عليهم الشقاوة وكانت من علامتهم لجة ومنقضاتهم السخط
والعجب انه ليت شعري انها مكثرة او لا ترى ان غرض الزاني والزانية تيسير الاجر ورفع
الشهوة وقضاء الحاجة وكثيرا ما يعلم الزاني ان الحرمة باق ولو الصيغة ولو بالعارية تغير لغة
وهو ما الضابط غير اللفظة والعبارة فيما ذكر يلزم ان لا يوجد زان ولا زانية في
الامة ولا فرق عند النفس الحيوانية سلطة الشهوة والعادة في قضاء العادة الا عند
ذكر الى البر من قضاء الشهوة ولو باحتيال وجرت له نظائر كثيرة واما ثانيا ففي قوله
نعم ما يبين لهم ما امرهم بان يبدلوا لفظا بلفظ لان عدم امرهم بتبديل الاطلاق
والعموم غير مسلم عند الخصم وتخصيص الخصوص غير لازم عند الكل واما ثالثا ففي قوله وحجب
الخلاف في ذلك وعدم وجدان خلاف منهم لا يخفى عرفت ان النهي لعين من
المحظور وقولهم عند العلماء مقبول ولا يليق كلامهم الا جهول واما رابعا ففي قوله اي
عاقل الى قوله والعجب لانك ستعرف حاله وقريبا انه يقول ان هذا الوقرض احدا عشرة
تومانين مثلا وباعه ما يسوى فلسا بخمسين تومانا ربا صرف منه تمليك سحتي لو باعه كان
صحيحا عند الكل وجائزا للذي اخبر وحلف من علمه من الربا وخلف في الحل ونحن
نقول ان كلما قال في القرض بشرط البيع جار فيه وكذلك القول في الجواب عن الجواب المنقض
ولقيد الحيلال بدلا بالتسليم وفي الحقيقة النقض وارد ايضا على من عمم الربا في كل معاملة

واما ما ذكره فمع قوله العجب من ذلك انه تمم منع الحيلة الا انه قد وقف بوجه وجه فيه ان ما هو منقول عنه
منقول عن جميع علماء آل الامة من صحة عقدها باسم الحيلة فيلزم عليه الزمه في خطبة والجواب كذلك
والسادس في قوله فظهر من الائمة ما ظهر لا شك في علمه ما ظهر ويستفهم ما هو اظهر وانا نقل
فيما استند الى الفقهاء الامة وقد مر ما فيه غير مرة وقد علمت ما في باقي كلامه من الالفاظ الكثيرة ولا
تحقق بذكره الورقة والقلم يكفيه الاشارة والايماء اللبيب المتفرس له **قال** ومنها ان تلك
المسألة لم يثبت صحتها وكونها عقدا شرعيا فرع ثبوت الصحة من دليل شرعي لان الصحة
حكم شرعي لانها عبارة عن ترتب الاثر الشرعي فما لم يثبت من دليل شرعي فالاصل عدمها من حيث
وربما يقول الفقهاء ان الاصل الصحة مرادهم من الاصل عموم دليل شرعي او قاعدة شرعية ثابتة
بدليل شرعي والا فلا شك في ان الاصل عدم الحكم الشرعي حتى يثبت بدليل شرعي والدليل الاجماع
وهو في المقام مفقود قطعا لوقوع الخلاف بالاجماع على عدم الصحة ولا الكتاب فقد فسر [illegible] قال
البيع وفيه انه ان فرق ذلك الا انه حق البيع وحرم الربا وورد ان القرض بشرط النفع
حرام بكلام فلا شك فيه من ان ظاهره في الاول وعدم دخوله في الثاني والثالث فان دخلت
دخوله في الاول معدوم وفي الاخرين مشكوك فيقت ان اردت ان المراد بالبيع المعنى اللغوي
فالربا ايضا لغة مطلق الزيادة وقد ذكرنا غير مرة عن بعض اهل اللغة ذلك وكذا الظاهر من
موارد الاستعمالات مثل قوله تعالى يمحق الله الربا ويربي الصدقات وغير ذلك والا القرض بشرط
النفع فهو اظهر دلالة وكذا الاشتراط الاشمل ورده وغير ذلك مما مر فان قلت الربا
اللغوي ليس بحرام قطعا قلت البيع اللغوي ليس بحلال قطعا فان قلت مخصص العموم
حلية كل بيع لغوي فخرج ما خرج بالدليل وبقي الباقي قلت كذلك الحال في الربا مع ان التمسك
بالعموم معارض للنادر في محل كلام وكون ما نحن فيه من الصور المتعارفة في زمان نزول الآية
محل كلام عند القائلين فان قلت الفقهاء عرفوا البيع بكذا وكذا وهو شامل له قلت كلامهم
في منفعة القرض ايضا شامل بل صرح بعضهم به وقد سبق الكلام فيه وذلك مع انكم لا تعتبرون

تعريف الفقهاء انتم ولا ترجعون اليه اللفظ مطلقا ولذا تراهم في كل شيء يطلبون
بدليل ولا تعرفون اعتباره لو لم يكن دليلا ولا دليلا في اعتبار الصيغة المشهورة في عقدهم فتقولون
بالحقيقة كل شيء تقولون في اصل البيع تقولون في حرمة الربا والاشبه فقد عرفت الاولى في
الصحيح الكثيرة والمعتبرة والوافرة وغيرها انه يقتضي البطلان وقد عرفت من المعنى تحقيقه
وعلى تقدير تسليم ان يكون هذه المذكورة من هذا القبيل فيقع تعارضها ايضا غاية
الامر التعارض فيرجع الى الاصول والاصل عدم الصحة فقد عرفت من الاصل عدم الصحة
وعدم انتقال الملك عن المستقرض وعدم دخوله في ملك المقرض وعدم تسلط المقرض
وبقاؤه في ملك المقرض على ما كان وكذا في ملك المقترض وهو العوض الذي يعطي والا لكان البراءة
مع التعارض ان كان الدليل هو الاصل وكذا الاصل صحة مع ان الاصل براءة ذمة
المقرض مع ان الكلام في صحة هذه المعاملة والاحتياج الى الحيلة وكون الافضل الاحتياط
ببقاء هذه الحيلة فتدبر **اقول** في كلامه كما تعرف وجوه اما حاصلها فلانه لا يمكن للاخذ ان
القرض امر مأمور به شرعا ولا يمكن لاحد النزاع فيه والبيع المحاباتي مثل ما جاز ايضا
بلا خلاف فيه فجمع الاقدام احدهما بالآخر ان الاكثر ايضا جائز على الاستحسان
واما السادس فلانه يقول ان القرض بشرط البيع حرام والتحريم تكليف ولا شك
والاصل عدم التكليف من غير خلاف واما اولا فلان البيع المحاباتي فرد من البيع
ويجوز من ذلك الكثير من غير ريب لان الاخبار تدل عليه من غير نكير فيكون داخلا في
اطلاق البيع وكون ذلك البيع فردا من الربا يحتاج الى دليل والاصل ان هذا البيع
من البيع المحاباتي الوارد في الاخبار والمجمع عليه حكمه داخلا في البيع الوارد في الآية
وكونه فردا من الربا لا يفهم من الادلة بل لا علمت في الاجماع عليه كما ورد واما ثانيا
فلان ما نحن فيه ليس الا ان رد معتبرة بالرضا حكمه داخلا في قوله تعالى الا ان تكون تجارة
عن تراض واما ثالثا فلان شرط البيع في القرض داخل في قوله المؤمنون عند شروطهم

٤٦١

فيجوز بيعه فكذا هو واذا باع فلان كل شيء مطلق حتى يرد فيه نهي وما لم يرد فيه نهي داخل فيه الا
نهي فيه مكنونه واما ثانيا فلان الاحكام انما شرعت للمصالح ووجه ملائمة هذا البيع
وهو ظاهر قد ثبت في علم الكلام وكل مصلحة لا تفيت فهو داخل في حكم اصله كسائرها
ولا ريب في ثبوت المصلحة في مثل هذا البيع لان الحاجة الى الاقتراض داعية ولا يحصل
الا ان ينتفع غيره فقد تعين ذلك الامر الذي وجه وشرط الزيادة في القرض حرام
فوجب ان يحصل لهما ذريعة الى التوسع وما ذكرناه صالح ولا مفسدة فيه فوجب ان
يكون سائغا واما ثالثا فلانه ان صارت المحاباة في البيع مطلقا جازت مع كونه شرطا في
القرض المتقدم حتى بالاجماع اذ لا نزاع في جواز بيع الشيء اليسير باضعاف قيمته مجردا
عن القرض فكذا التالي حقا لانه لما جاز بذل الثمن الكثير في مقابلة الشيء اليسير مجردا عن
النفع للمتبادل فمع النفع جاز بالطريق الاولى لان الاغراض جائز بلا خلاف واما
يتعاطى فلان المال للمتعاقدين وقد حصل الشرع لهما ولانه النقل والالتزام ما اشترط
عليه في جميع اسباب النقل وقد التزما فوجب ان يلزم واما عكسه فلان علة التحريم
منتفية فيكون منتفيا ضرورة انتفاء المعلول عند انتفاء علته بيان الملازمة ان هذا
المجموع مشتمل على ماهية البيع وليست علة التحريم بالضرورة والا لكان كل بيع حراما وعلى
ماهية القرض وعدم علية الماهية ضروري وعلى المحاباة وهي لا تصلح لذلك فالقرض والبيع
والمحاباة سائغة وهو المدعى وانت تعلم ان دائرة الاتلاف وسيعة يمكن ان يقرب علتها
لمكنني ان اقول تلك عشرة كاملة ونقض ما ذكرنا نظير لما ذكره العلامة في مسئلة اولى
كان غير تام عندي لكن نتبع له اولى وقد اورد العلامة في جملة الادلة على هذه المسئلة
دليلا يعجبني ايراده وانما لهم افيه لتشحيذ الاذهان ولعله اورده اليهم لكشف الاذهان
وكانه اعلى ان ايراده وكلف تلك اباحة هذا البيع لا تستلزم ارتفاع الواقع
واذا لم تستلزم كان واقعا اما المقدمة الاولى فلانه لو استلزم ارتفاع الواقع لكان منتفيا

لانتفاء

لانتفاء لازمه وينعكس بالنقيض الى قولنا لو كان ثابتا لا يستلزم ارتفاع الواقع واذا لم يكن
مستلزما على تقدير ثبوته لا يكون مستلزما واما الثانية فلانه لو لم يكن واقعا لكان
ثابتا في الواقع فيكون بثبوته مستلزما لارتفاع الواقع وقد بينا بطلانه حق اقول
توضيح ذلك ان صورة القياس هكذا اباحة هذا البيع لا يستلزم ارتفاع امر واقعي وكلما
لا يستلزم ارتفاع امر واقعي كان واقعا واذا اسقطنا الحد الاوسط نقول ان اباحة
هذا البيع كانت واقعة في نفس الامر وهو المدعى بيان الصغرى ان اباحة هذا البيع لو
استلزم ارتفاع امر واقعي كان منتفيا ضرورة انتفاء الملزوم بانتفاء لازمه وهو
رفع الامر الواقعي وانتفائه ضروري لان الامر الواقعي غير مرتفع وينعكس هذه القضية
بعكس النقيض الى قولنا لو كان ثابتا وهو مرسوم نقيض التالي لا يستلزم ارتفاع
امر واقعي وهو نقيض المقدم وكل شيء لا يستلزم شيئا على تقدير ثبوته لا يستلزمه
مطلقا لان معنى استلزام شيء لشيء انه اذا ثبت الملزوم ثبت اللازم وهي صادقة
اذا فرضنا نقيض الصغرى وهو استلزام اباحة هذا البيع ارتفاع الواقع فلا لازم وهو
الانتفاء والمجموع ذلك الملزوم واللازم لازم وهو عكس النقيض ويلزم من صدق
عكس النقيض على الصغرى فيلزم من نقيض الصغرى على الصغرى فنقيض الصغرى
يلزم نقيضه وكل شيء يلزم نقيضه فهو محال فنقيض الصغرى محال فالصغرى حق وبيان
الكبرى انه لو لم يكن واقعا في نفس الامر لكان عدمه واقعا في نفس الامر فيكون
بثبوته مستلزما لارتفاع امر واقعي وهو عدمه وقد قلنا انه لا يستلزم ارتفاع امر
واقعي هذا خلف وانت تعلم ان هذا الدليل ماخوذ من شبهة الاستلزام المشهورة
بين الخواص والعوام والجواب عنه بالنقض والحل اما الاول فلانه جار في بطلان
هذا البيع وفي كل محال مثلا نقول كون الجزء اعظم من الكل لا يستلزم ارتفاع الواقع
واذا لم يستلزم كان واقعا والشبهة مشهورة واما الثاني فلان قوله في بيان الصغرى

اذ الم يكن مستلزما على تقدير ثبوته لم يكن مستلزما لبطلان احد النقيضين على تقدير جميعه
لا مستلزم وجود النقيض الاخر مع ان عدم احد النقيضين مستلزم وجود الاخر وهو ظ
وقوله ط بيان الكبرى فيكون ثبوته مستلزما لا ارتفاع امر واقعي ممنوع ولا لزم
انه لو كان موجودا ما لكان ثبوته مستلزما لا ارتفاع لعدم بعد ان اذ يجوز ان يكون
ثبوته محالا والمحال جاز ان يستلزم المحال كما هو المذكور في عقد الحمل والقال في محل
يجيز الكلام بهذا المحال مع انه تقرر في محله في مشى بعض ان يكون مستلزما لرفع عدمه
في الواقع فح فرض كونه غير مستلزم له على ما في الكبرى لا اخ انه اذا لم يكن واقعا في
نفس الامر كان عدمه واقعا لجواز ان لا يكون موجودا ولا معدوما ما لي لبه الفرض
المذكور على ما هو المفروض وجواز استلزام المحال المحال ولو سلمنا بطلان المقال الكل
الاوقات بحرف عن بعض في امثال هذه الاقوال لوجب تكفيه الاجمال و
الشرط الاخيرة احدى الحال تم استدلال هو لا الاعلام على الصحة والحلية لا جميع
والمعاملات مثل احل الله البيع وقد عرفت الجواب اقول قد عرفت الجواب قال
وبقوله الناس مسلطون على اموالهم وقوله ص لا يحل مال امرئ مسلم الا عن طيب نفسه
والجواب ان المعترض ان اعطى بطيب النفس فلا حاجة الى الحيلة ولا فائدة فيها اما
والاخلاف به تمسك بتبوع هذه الاخبار اذ مقتضاها ان الاذن من ارباب المال لم
لزان يتصرف فيه بالطرق الشرعية لا ان لزان يتقدم في حكمه بغير النواقل الشرعية
فان قلت بعض من طيب النفس لكن لما كان حراما لكونه نفع القرض ربا كيف حيلة
لا خراجه عن نفع القرض وادخاله في نفع البيع قلت فلا يجوز ثبوت معتقد ثمان
حرمة ذلك هذه الحيلة الاولى ان نفع القرض حرام محض بغير التي بلة واذلك
باشاء تدبر بل قدم مانظيره عدم الاختصاص الثانية بثبوت صحة هذه الحيلة والمعاملة
دليل شرعي وقد عرفت الاشكال فيه اقول غرض المستدل الاستدلال بالعمومات وذلك

ان ما نحن فيه

ان ما نحن فيه داخل فيها فيدعى الخروج وكونه غير ناقل شرعي فالا لزم عليه الاثبات والمخرج
بالاتفاق هو شرط النفع في نفس القرض كما هو الغرض والحيلة لاخراج ما نحن فيه عما وقع عليه
الاتفاق وقضية الادلة والاخبار ربوا ان كان خارجا عنه كان داخلا في عموم نحو قوله
الناس مسلطون على اموالهم فلا يحتاج المدعي الى الاثبات بشيء اخر فتامل قال واستدلوا ايضا
بالاخبار مثل ما رواه محمد بن اسحق بن عمار قال قلت لابي الحسن ع ان سلسبيل طلبت مني مائة
الف درهم على ان يربحني عشرة الاف درهم فاقرضها تسعين الفا وابيعها شيئا بقوم بالف درهم
بعشرة الاف درهم قال لا باس وفي رواية اخرى اعطيها مائة الف وبعها الثوب بعشرة الاف
واكتب عليها كتابين وعن مسعدة الرعيلي عن رجل كتب الى العبد الصالح ع اني اعامل قوما
ابيعهم الرقيق ابيع عليهم في القفير درهما الى اجل معلوم وانهم يسئلوني ان اعطيهم نصف
الرقيق دراهم فهل من حيلة لا ادخل في الحرام فكتب خذ منهم الدراهم قرضا وازدد عليهم في
نصف القفير بقدر ما كنت تربح عليهم وما رواه محمد بن اسحق بن عمار قال قلت لابي الحسن ع
يكون لي على الرجل دراهم فيقول اخرني بها وانا اربحك فابيعه جبة تقوم على بالف درهم
بعشرة الاف درهم او قال بعشرين الفا واؤخره بالمال قال لا باس وما رواه مسعدة بن صدقة عن الصادق ع عن
ابيه ان رجلا لي مال على رجل من قبل عنه عليهما مائة فقال عليه المال لم يكن عنده ما يعطيه
فاراد ان يقلب عليه ويربح ايبيعه لؤلؤا او غير ذلك ما يسوى مائة درهم بالف درهم ويؤخره
قال لا باس بذلك قد فعل ذلك ابي رضي الله عنه وامرني ان افعل ذلك في شيء كان عليه وما رواه
عبد الملك بن عتبة قال سألته عن الرجل يريد ان اعينه المال او يكون لي عليه مال قبل
ذلك فيطلب مني مالا ازيده على مالي الذي لي عليه ايستقيم ان ازيده مالا وابيعه لؤلؤة تسوي
مائة درهم بالف درهم فاقول ابيعك هذه اللؤلؤة بالف درهم على ان اؤخرك بثمنها وبمالي
عليك كذا وكذا شهرا قال لا باس والجواب عن هذه الاخبار اما مجملا فبانها غير كونها جميعها في
الغرض من حيث السند ومن حيث الدلالة لا تستوفي مع ذلك معارضة لما هو اكثر عددا واصح سندا

اقوى دلالة وهو المتفق بين الفقهاء والمستفيضة بل تواتر معنى في بعض مفصلا وغير خفي ان مسائل
مسائل الفقه لم تسلم عن تعارض الاخبار والادلة بل مسائل اصول الدين ايضا بل ورد الايات
والاخبار الظاهرة في الجبر والتشبيه وغير ذلك مما لا يخفى كثرة فلا يمكن الاخذ بمجرد ما يظهر من بعض الاخبار
سيما ان يكون ضعيفا سندا او دلالة ومع تقدير تسليم الدلالة يمكن مهجورا عند الفقهاء وذلك
لما رضنا بما هو اقوى منه بمراتب شتى مع ان المسائل الفقهية فيه على مرجح واحد فكيف لكن فيه
لا ينفع فيه المرجحات مع ان عمدة المرجحات فتوى الفقهاء وسيما واتفاقهم في الفتوى لا ترى ان
هؤلاء الاعلام وغيرهم يحكمون ان رضاع يوم وليلة مثلا يحرم وليس الدليل سوى خبر غير صحيح [illegible]
لنفسه الجامع او وفق بينهم وما ورد من انه لا يحرم ما لم يكن حولين صحيح متعدد في [illegible]
ومع ذلك لا يقولون به وكذا الحال في غالب الفقه وغير خفي ان [illegible] فتوى الفقهاء كيف
لا يعتبر في المقام سيما مع الاقترام بمرجحات اخر كثيرة لكل للصدد واحد منها يعتبر وبهذا في الفقه
عليه عليه و[illegible] الامر عليه من عرف من الامر يول الى العلم بيد الت بل الصادق والحج
في الاثم في غير المقام وان ... الا انهم يحتاطون احتياطا ما كثر الميتة في الحكم غيره
وفي المقام لا يكتفون [illegible] ولا يبالون ... مع عظم خطره وشدة حرمه بل قد عرفت انه مع عدم
الترجيح في المقام لا يمكن الحكم بالصحة فكيف مع المرجحات الكثيرة في جانب الفساد فكيف بالصحة
من دون شائبة تأمل او احتياط او تحرز منه وما الضعف دلالة ... ان المحكي من الاخبار
ايضا كذلك من ... الاخبار بعكس [illegible] بل ... شرط العوض في احلال ... الصلاة
ذكر ... وافقه ... الكلام فيه في الحدث ... الشيخ ... في الرسائل ... يجوز
ان يبيع ... [illegible] وشرط قرضا او تأجيل ... الاخبار اقول
الكلام في سند والدلالة ... مقالة الائمة ولا يخفى ... قوله واقوى دلالة لان ...
من كلامنا ... ان ... الاخبار الماضية لا يدل على ما ادعاه ... الدلالات ...
فكيف يفعل اقوى دلالة وكذا قوله والمستفيضة بل [illegible] الادلة التي ذكرها لم يعضدها

وقد عرفت الادلة التي بعضها ادلة هؤلاء الاعلام وكذا قوله على تقدير تسليم الدلالة يكون مهجورا
عند الفقهاء لما عرفت قول الفقهاء مفصلا سيما مقال المفيد وكذا قوله فيه على مرجح واحد
لان ادلتهم مطابقة للقواعد كما عرفت ومطابقة القول من اقوى المرجحات وفي لغة اللغة وهو
مرجح اخرى وكذا قوله وسيما اتفاقهم لما عرفت انفا وكذا قوله لا ترى انه لانه المستند ان
كان موثقة واحدا والمعارض صحيحا متعددا لكن وكما الموثق مطابق للصحيح الكثيرة الدال
على اعتبار العدد والصحيح المتعددة الدال على اعتبار انبات اللحم وشد العظم والمعارض معارض
لتلك الاخبار الكثيرة المستفيضة لانه اعتبار الحولين للارتضاع باعتبار عشر رضعات او خمس عشر
رضعة او انبات اللحم وشد العظم بخلاف اليوم والليلة ولهذا اتفق الفقهاء على ... الموثق واطرحوا
المعارض فما يضر ما نحن فيه عليه فيا سبحان مع الفرق فتأمل وكذا قوله ان الامر يول الى العلم
بحسب الانبياء يكفي ... من ... الفقه عزيز فتدبر قال ولا الحجاب مفصلا فلان ولاية ... سبيل
مع ضعفها ... ودلالة ... تحقق الشرط من طرف التوعض ... على ان ... فأوضحها
سببان فاسعهما ... كان شرطا كان يقول اقرضها بشرطها ان ... مع ... الفهم غير
... الساب ... يقول اقرضها كذا بشرط ان ... وان شرطا ... كذا وكذا
لا يفرق ... كان ... واكثر عليها كما بين كنا به عن جملها ... كل واحدة منها ما
من دون ان يكون الثاني شرطا في الاول ودونها فيه ... ان سبيل كانت ... لا يفيد
بل كان الاعطا بالكلية لا بسبب شرط القرض المعين كانت ... ان ... منه
لانه ... ان ... والربح ... منه ولذا اتفق في ضبطها ... وكذا وكذا او ... الربح
لا لاجل اللزوم والاستحكام وعدم الاعتبار ... الرجوع ... الا ... الربح
ولا ما نع منه بل ... عند الفقهاء وكونه بشرط الربح وقد مر ما نقضنا ... تقسيم على ...
والحكم بالفرق بين الطبع والشرط وقوله ... ان ... الفقه ... شرط ... الائمة ... الطبع
او اعم منه ومن الشرط والمراد لا يدل على الخاص وعلى تقدير تسليم دلالته على الشرط فهو ... في

يستوفى الا القرض قال المحقق الكاشى ابو طالب الحسنى فى رسالة الفارسية فى حرمة الربا بانه لو شرط
بعض نخواهد قرض دهد مبلغ ده تومان که ده دینار ازو کسر کند و او [illegible] فلان [illegible] سنه
مستقرض بخواهد بگیرد دو مثقال را بخرد بمبلغ مذکور و شرط کند [illegible] مدة ان [illegible]
واگر گوید بخواهد بتو قرض بدهم بشرط آنکه [illegible] بخری داد و قبول کند ربای
حاصل شده و حرام است و همچنین اگر گوید که مبلغی قرض بدهم بتو بشرط که منافع فلان
ملک را [illegible] صلح کنی بده دینار مثلا و او نیز قبول کند جایز نیست همچنانکه رباست
ولا اگر گوید صلح کرده ام منافع فلان ملک را بتو بده دینار مثلا بشرط
آنکه مبلغ معین قرض بدهی بوعده که بعد از آن مبلغ را قرض بدهد [illegible] ربا و شرط
کند خوب نیست [illegible] حتى [illegible] فائدة [illegible] الاولى وفيه
وهو [illegible] عند جمع فقهائنا لعدم الربط و [illegible] وكذا الثالث [illegible]
وكر فى رسالة [illegible] مستثنيين وحكم بالحرمة [illegible] الاتفاق
الاول [illegible] والنزاع [illegible] مولانا الاعلام [illegible] المسئلة الرابعة [illegible] النزاع
من المحقق والعلامة ومن وافقه من الشيخ [illegible] وذكرنا انهم [illegible] الاخبار [illegible]
الصورتين [illegible] كلام السيد المذكور ان شرط القرض [illegible] الصورة [illegible] حتى [illegible]
ان رواية [illegible] ظاهره [illegible] الصورة الاولى [illegible] الثانية [illegible]
[illegible] مولانا الاعلام استدل [illegible] على بطلان [illegible] الفقهاء [illegible]
الكثيرة الصحيحة [illegible] الدالة [illegible] الرواية [illegible]
عليها [illegible] سند رواية [illegible] احمد بن محمد [illegible]
[illegible] بن [illegible] الرواة [illegible]
[illegible] الاول ضعيف والثانى [illegible]
[illegible] صحيح [illegible] ضعفهما [illegible] احمد بن محمد الطاطرى [illegible]

ابن عيسى والاول من الصحاب الصحابة على الصحيح [illegible] فلا يضر كون على ضعيفا والثانى [illegible]
عن على بل [illegible] واحمد [illegible] صاحب البركات بن [illegible] قال احمد بن محمد بن عيسى عن
على والصواب [illegible] عن الواو [illegible] فلا يضر ضعفه [illegible]
[illegible] عن [illegible] الجواب [illegible] القدح [illegible] الدلالة [illegible] ان الاستدلال [illegible]
[illegible] وجواب السؤال [illegible] الاشتراط [illegible]
كيف صرح [illegible] الاشتراط [illegible] الزيادة فى نفس القرض [illegible] جواز [illegible] بشرط
البيع [illegible] المراد [illegible] ان [illegible] الاشتراط [illegible]
[illegible] الاشتراط [illegible]
[illegible] عن القرض بشرط النفع [illegible]
[illegible] القرض [illegible] بشرط البيع [illegible]
[illegible] الاشتراط [illegible] انه لا عبرة [illegible]
الاقراض بشرط المحاباة [illegible] عدم الاشتراط [illegible]
[illegible] الرواية والكلام [illegible]
[illegible] الاقراض [illegible] كلام [illegible]
[illegible] الرواية [illegible]
[illegible] الثانية [illegible] وكذا [illegible] رواية [illegible]
سند [illegible]
[illegible] بشرطان [illegible]
[illegible] لفظ الاقراض على الاطلاق [illegible] القرض [illegible]
[illegible] المسائل [illegible]
[illegible] ان الشرط [illegible]

الى بلد كالاتفاق فمن ثم لو كيد اقرض او استقرض لم يكن للوكيل بيع بعض الاقراض او الى الا بعوض
لانه شرط سائغ لا يوجب الفضل وبه يرد ما ذكرنا كما صرح بقوله قرضا وما ذكرناه من حال ... ارده
عليهم انه ورد بانه انه ضم امر كجلد ما ... الضعف حال الضعف الذي كان يربح ولا
... انه ما كان مشروطا بالقرض فثم حدا فقطه ما ذكرناه انه ربما كان الظاهر من الرواية عدم الاشتراط
سلمنا عدم الظهور لكن ظهوره ... الذي ان سلمنا لكن يمكن ان هذا الظهور ... نقل من ... الى
الفقهاء ويرجح عليه من ابن **اقول** سنده في الرواية على ما في ... احمد بن احمد بن يحيى
عن ابراهيم بن اسحق عن محمد بن سليمان الديلمي عن ابيه ... طريق الشيخ الى محمد صحيح و...
ثقة وابراهيم وان كان ضعيفا على المشهور الا انه ... بعد ذكر ما يشير الى الاعتماد
عليه وربما كان تضعيفهم من جهة ايراده الاحاديث التي عندهم انها تدل على الغلو ولذا
... وقد مر ... وقيل ... اقول وما ... انه لم يستثن من رواية محمد
وسليمان وان كانا ضعيفين على المشهور لكنه ... الضعيف ... تضعيف النجاشي
ضعيف ... الحديث ... الضعف ... الا ... وان سلم
ان سبيل الجواب ... سبيل الجواب ... على رواية ... الرواية ...
... الاقراض ... ان غرض المقرض من الاقراض الربح
... المستقرض ... الضعف ... المستقرض ... الشرط
لفظ الشرط ... غير مذكور في اللفظ ... جواز القرض بشرط البيع المحاباة
على ... الاقراض ... التوصل ...
... والسند ... كلام ... ان ... الرواية ...
... الكبير ... الرواية ...
بشرط البيع ... الرواية ... القرض ...
ولم ... الرواية ... في كتاب بيع الرقيق نسيئة ولكن

اربح عليهم في ذا حلال بلا شبهة وانهم يسلفونه ان اعطاهم عوض نصف الرقيق الدراهم على
سبيل القرض وان ربح عليهم في الدراهم ما كنت اربح عليهم في الرقيق وهو حرام بلا شك
حيلة لا دخل في الحرام اي القرض بشرط الزيادة وحاصل الجواب ان غرضهم القرض
... نصف الرقيق ما تريد ان تربح بلا شك ... الضعف لا اول غير محتاج الى ...
... الاقراض محتاج اليه ... احدهما على الاخر ... مع الفارق
وفي هذا الخبر ... دلالة على جواز الاطلاق ... على ما ... فقد عرفت ما ...
في الاطلاق ... **قال** ومنها رواية محمد بن اسحق بن عمار ... ان
حال ... رواية ... في غاية الظهور في ... كما ...
... الا انه ... عدم ... ما يلي ...
... القرض ... الربح ... مع انه ... باب الربا ...
حصول ... القرض وان الفقهاء اتفقوا على ... شرط النفع ... في القرض وورد كل
قرض يجر منفعة فهو حرام ... الا انه ... شرط القرض المنفعة
في قرضه مع ان ... الاعلام ... على عدم ... النصوص ...
... هذه الرواية ...
... الفقهاء ... الصحيحة ... الدالة **اقول** سنده هذا الحديث ...
... محمد ... عن محمد بن اسحق بن عمار ... هذا الخبر ...
... الصحيح ... مع انه ... الاخر
انها ... في ... وقد عرفت سبيل ... على رواية ...
... البيع بشرط القرض ... في غاية الظهور ... الراوي ...
... غاية الظهور في ان القرض ...
البيع ... وان سلم ... رواية ... في غاية الظهور

في القرض بشرط البيع لان الراوي في البيع فيها فكيف قال فيها انها ظاهرة في البيع بشرط القرض
فتدبر وما قال في الاخبار من الفرق بين الدين والقرض وعدم جواز قياس احدهما
على الآخر مسلّم لكن الظاهر من الرواية كون الدراهم دراهم القرض لا دراهم الدين حتى يكون
المعطي مسلطا على الاخذ ويحمل على حلول اجل الدين وعدم ذكر الدين خلاف الظاهر مع
عدم الظهور في القرض فظهوره في الدين غير بيّن لان قوله عليه السلام على ارض الدراهم اعم من
القرض والدين سلّمنا الظهور في الدين لكن الغاء الدين مع تسلطه على الاخذ هو فرد
من افراد القرض بلا شك والاستدلال بحكم الفرد على حكم الطبيعة ليس شيئا بلا مرية وقد ذكر
في الاستدلال بها فتذكر قال ومنها رواية مسعدة بن صدقة اذ بالتامل يظهر ان حال هذه
الرواية كحال رواية اسحق بن عمار بعينه او اسوء حالا اذ ليس فيها ما يشير الى الاشتراط اصلا ولو سلّم
الوجه فمع ان فيها اشكالا آخر من جهة قوله عليه السلام قد فعله ابي وامرني ان افعل وذلك ان
الشيعة ما كانوا يأتون مع ائمتهم هذه المعاملة وهذه الحيلة بلا شبهة كما لا يخفى على المتأمل
المنصف لانهم ما كانوا ايضا يقولون في تأخير دينهم الذي على ائمتهم مع انهم كانوا يعتقدون
بانه اولى بهم من انفسهم واموالهم سيما عوائدهم فان جيلتهم في دينهم وسماحتهم في اموالهم
بالنسبة الى سيدهم ومولاهم ومن كان اعز عندهم من اموالهم واولادهم بل من انفسهم ايضا
كانت ابين من جهة نفوذ ايمانهم وسماحتهم اكثر من سماحة فقهائهم وعلمائهم ومن ذلك بعيد
في الظن غاية البعد ان علمائهم كانوا يفعلون بالنسبة اليهم هذه الامور سيما وهم كانوا
يفرحون اسراء الله ويفرحون في وفق محبتهم وسلوك سبيل ارادتهم … وصلتهم و
غيرها مما كانوا يتوسلون به الى قربهم ومودتهم ورضاهم وقربهم وخصوصا ابعد ما يلاحظ ان
طريقة النبي صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام انهم اذا استقرضوا او وقع عليهم دين كانوا يتبرعون
ويتفضلون بالعطاء والزيادة في غاية الطوع ونهاية الرغبة بل ربما كان الراوي
يتحول من الاخذ وهم عليهم السلام يأبون عن عدم الاخذ ولا يرضون الا ان يعطوا وكانوا

يعدون

يعدون هذا احسانا ومستحبا شرعا ويحثون غيرهم عليه ايضا فهم عليهم السلام كانوا يعطون ويحسنون
واذا وعدوا كانوا يوفون البتة فاي داع وحاجة الى هذه الحيلة والمعاملة سيما وان يكون بعنوان
الاشتراط في البيع والقرض بالعقود اللازمة خصوصا ان امثال هذه الاخبار انهم عليهم السلام كانوا
الى يكون امثال هذه التي لا تناسب الجاهلين لا امامهم والجاهلين بعلو مرتبتهم ورتبتهم وهذا
يلايم بالادعاء هؤلاء الاعلام من حيث ادلة الفقهاء واخبارهم التي هي مستندهم محمولة على
التقية محضا فالى ما اشرنا من ان خطبة نهج البلاغة مما لا يمكن حملها على التقية بل لاحظ
تلك الخطبة وكذا البعض الاخبار والادلة ايضا مما لا يناسبه التقية عقلا اصلا ولنا ما حققنا
الى ان القول بان الحيلة بعنوان الشرط حرام ليس من خصائص العامة بل الشيعة ايضا يقولون
نعم القول بان ما لا شرط فيها ايضا حرام من خصائص العامة محضا فالى ما عرفت من ان الحيلة
لا تأثير في الاحكام الشرعية بل تأثيرها في موضوعات الاحكام فلا يمكن تحقق الحيلة بعنوان
الشرط كما عرفت من حيث المنفعة الربوية لو كانت شيئا ملحوظا التي بازائه فلا يمكن الحيلة بعنوان
زايد الشرط الى الاخذ لتحقق الحيلة بل هو كتخصيص … وحكم عقلي وهؤلاء الاعلام
يعلمون ان حيلتهم ليست بحيلة بل يسمونه حيلة والاخبار الواردة حكم بالربا الشرعي مع تحقق
الظاهر من اخبارهم كونها حيلة سيما رواية … امثال هذه الاخبار لا يلايم بادعاء
هؤلاء الاعلام من اجراء الكراهة في الاخبار التي فيها النهي الاخبار واما كيف يقولون مع
في اخبار الصحيحة يقولون من اقرض ورقا فلا يشترط شرطا سوى رد ورقه الذي اعطاه وفي
القرض والسلم يقولون لا يصح اذا كان قرضا يجر شيئا فلا يصح بهذا التأكيد
يقولون في استحلال الربا لو البيع قالوا انما يكون … على درجات الحرمة الى غير
ذلك مما في هذه الاخبار ويقولون لا بأس شرطا لانه … ولا يكتفون به
ايضا بل يقولون لكن ايضا نفعه … هم صلوات الله عليهم من حيث يكونوا … الناس الى
وتشوق انفسكم ومن يقولون ما لا يفعلون … ولا يتعظون وينهون عما لا ينتهون

اقول سند هذا الخبر مع ما فيه هكذا عن ابن ابرهيم عن هرون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة
عن الصادق عليه السلام ذات فلهم ... له وفيه من موثق على المشهور لكن العلامة ره صحح طريقا هو فيه
وقال العلامة المجلسي ره الوجيزة انه ثقة وقال ابو جعفر المحقق المدقق الطوسي ... انهم ذكروا الاخبار الجبر
والتشبيه في كتبهم والمتقدمين ذكروا ان لهم مذهبا فيها وهم الشيخ النجاشي والعلامة لانه
لم يكن لهم كتب في الاعتقادات غالبا حتى نعلم من كتبهم عقائدهم بل كانت روايتهم تعلق
الروايات وهي محمولة على التي ... كالمحسن في الكتب الالهية انتهى وقال ... عمر وتشيعه
مع ذلك ما ذكره الصدوق في كتاب التوحيد ان الذي دعانا الى تاليف كتابنا هذا اني
وجدت قوما من المخالفين لنا ينسبون عصابتنا الى القول بالتشبيه والجبر لما وجدوا في
كتبهم من الاخبار التي جهلوا تفسيرها ولم يعرفوا معانيها انتهى اقول ولا يخفى ما ذكر ان النوبختي
وثق والقدح في مذهب متقدم وسعد مع موثق على المشهور لكن المدقق الشيخ قال في
الذي نظرنا من اخبار التي في الكتب انه ثقة لان جميع ما يرويه في غاية المتانة موافقة لما
يرويه الثقات من الاصحاب ولهذا اطلق الطايفة بما رواه هو وامثاله من العامة بل وجدت
وجدت اخباره اسند واتقن من اخبار مثل جميل بن دراج وحريز عبد الله انتهى وانتفى
دام عمره هذا الكلام وانه فهذا الخبر لولم يكن صحيحا فهو كالصحيح وقد عرفت وجه الحال
ودفع ما اورد من القتال ولا بعيد حتى يكون كثرا ابا لقتال وجب ... وردم الاصحاب ابابا لال
فهو ان المتتبع لكتب الرجال يعلم ان جماعة من الثقات من الرواة كانوا اكثر ابا يلعون ... لهم
وكانوا يذكرون ايامهم ثم يعيدون اليهم عنه ويتوبون فلا استبعاد في مضي تقديم الاقراض
بل الاقراض ... يصدق عليها والاكان الذي يعطي به والاولوية المذكورة للاقراض
وان كان من غير شرط فقد مر واما بالتفصيل فهو ان فلا و ... اه غريب لانه يدل
على ان غيرهم كانوا ايضا يفعلون ومع ذلك كيف يقال ... يبعد في النظر عن
البعد ان علمائهم كانوا يفعلون ... اليهم هذه الامور وما قال من انهم كانوا يخرجون

امر الاتقي ما فيه لان الاقراض في المعاملة لا ينافي فرائح الامر الى في ... الزيادة وكذا ما قال
من انهم يتبرعون ويعطون الزيادة لان المرابين لما ارادوا الزيادة عينوها بالمعاملة
وكذا ما قال من انهم اذا وعدوا كانوا يعطون البتة فاي داع وحاجة الى هذه الحيلة والمعاملة
لانهم عند اذا اصرحوا بالعطية الزايدة كانت ... جوابا بالثانية لكن نراع هي في الحيلة
للخروج من الحرمة الى الحلية ونظيرها ذكرنا ما في قوله عليه السلام نعم الشيء الفرار من الحرام الى الحلال ما ذكر يدل
على جواز اخذ الربا في الشبهة وهو لا يقول فتدبر وقد عرفت ... ما في ... كلام
فلا نطول الورقة باعادته قال ثم انه قد استدل على جميع ما ذكرناه ظهر حال رواية عبد الملك
من حمل المطلوب على استحلال القرض بشرط المعاملة المحاباتية ومضمون الرواية هو حلية المعاملة
المحاباتية بشرط ما ضر احد الطرفين وان هذا من ذلك في الحيلة سليم وخصوص الرواية على
الشرط وكونه واقعا من الطرفين بحيث يرجع اليه عن جميع ادلة الفقهاء وفتاويهم بمجرد هذا
الوضوح سيما وان لا يظهر ... فيه امر وريب فلا يحتاج الى الاحتياط مطلقا وخصوصا ان هذه
الرواية مع ضعفها بعض الرواة لبعض وبيس الراوي من الثقة او الاجلة صحيح لكن مثل هذا لا يردي
من غير المعصوم فالنظر الى النظر الى جملة الادلة من الطرفين واتفاق الفقهاء والفتاوى
هولاء على خلافهم اقول سند هذه الرواية هكذا على ما في التهذيب احمد بن محمد عن محمد بن الحكم
عن عبد الملك بن عتبة والظاهر ان علي بن الحكم هو الكوفي الثقة وجمع من المحققين صرحوا بان
قول الشهيد انه غلط وهو وهم وهو وهم لان ابن الانباري والكوفي متحد لان الكتب رايتهم
جعلوا الكوفي هو الكوفي ثقة ولهذا عبر العلامة عن هذا الحديث بالصحيح وعبد الملك ثقة لا خلاف
وتوثيقه عبد الرحيم اخر به لا لعبد الكريم اخي الاول مع انه ايضا ثقة مشهور معروف
صرح به مالم عمره يدل الى ثقته ثم ... اخر ره غير نظر فقوله مع ضعفها لا يخرج لو
قوله السير الراوي من الثقة او كالثقة وقد عرفت ان ما هذا الرواية المطلق هو فرد من افراد
الاقراض مع ان قوله عليه السلام ... طلاقه تفويض وان على انه ظاهر في الاشتراط

وان الاشتراط من احدهما بين الشرط من جانب الاول وسوق الكلام وما عمره لتصريح بان الفرق
بين القرض بشرط البيع والبيع بشرط القرض مستبعد فلو ذكرها من القدح في الاستدلال ضعيف
مقدوح غير مضر في الاستدلال بالظاهر فتدبر ثم لا يخفى ان هذه الاخبار كما ترى ليست
ظاهرة في الاشتراط في متن العقد بان يذكر لفظ الشرط واداته او ما يؤدي مؤداه وبعض
الاعلام استدلوا بها فالظاهر كما اشرنا في اول التنبيه ان مرادهم الاشتراط بحيث يفسر الامر
لا ما يذكر في متن القرض فقد يكون وهم دام عمره كما ترى في مقام الاستدلال بها على ادعاء
بقول الاشتراط الواقع من اللفظ وفي مقام الرد يقول ان اخبارهم لا تدل على الاشتراط
في متن العقد فتدبر حتى تحكم بانه تناقض عجيب وذلك لغفلته منه قال بل من التامل في الادلة
يظهر ان الاستدلال بهذه الاخبار التي هي محل النزاع بين المحقق والعلامة ايضا محل الاشكال
لضعف هذه الاخبار سندا بل ودلالة ايضا لما عرفت من الاشكال في كون ذكرها
بحيث يحتج بها على اطلاق الادلة المانعة بل في كون بعضها في صورة الاشتراط فضلا عن صيغة
بعقب لان ترك الاستفصال يفيد العموم والمذكور في السؤال ما يترتب المذكور اظهر
افراده مع ان الظاهر ان السؤال نقل حكاية ولعل مثل ذلك يكون ظاهرا في حكاية نقل
المحكي بحسب الترتيب ليعقبه فتامل ومما ذكر ظهر ان المحقق غير منفرد فيه بل كان من جعل صيغة
بعقب مع شرط ولم يوافق منه ره لكن … بالمحقق سيما اذا كان واضحا الترتيب
الذكري يفيد الترتيب او كلمة الواو يفيده كما شيخ وجمع دافعه اقول قد عرفت استناد
الاخبار وعدم الضعف فيها … وقد عرفت وجه دلالتها فقد علمت ايضا ان المتبادر من
الادلة المانعة اشتراط الزيادة في نفس القرض ولا ربط له بالنزاع وقد ذكرنا … على
الاستدلال بصيغة بعقب والعجب منه انه هنا استدل بترك الاستفصال … مع
ان ادلة الخصم تتم به كما علمت … قال من ان الظاهر ان السؤال نقل حكاية نقل عجيب وحكاية
غريب لان عبارة السؤال يسلم ويقرض بصيغة المضارع والظاهر منه فرض المسئلة

لاوفرقها

لا وفرق بها والحمل على الرابية والعادة خلاف الظاهر من غير ريبة وما قال ان المحقق غير
منفرد فيه فان العلامة قال المشهور بين علمائنا الراشدين ومن عاصرناه الامر تنفيذه
انه يجوز بيع الشيء اليسير باضعاف قيمته بشرط ان يقرض البايع المشتري شيئا الى
ان قال … كان بعض من عاصرناه يتوقف في ذلك انتهى وانت تعلم ان الظاهر ان
التوقف مختص في معاصره وكانت المسئلة اتفاقية الى زمان العلامة وان المحقق
انتهى بالجملة بل توقف في الحقيقة ومما ذكرنا ظهر ما في كلامه فتامل قال وما ذكره الاصحاب
عظم الخطر في الربا كما مر … الفرق في النظر بين ما اذا تقدم المحاباة او تاخر
مع ان الفقهاء يستبعدونه مع ورود النص ويستشكلون في حكاية العتق بشرط التزويج
وكونه مهرا او حكاية كفالة المال والبدن وغير ذلك … ان استوفى
لو شرط المنفعة التي ليست لها … والقرض الارض بهذا الشرط بثمن … السنة
واي فرق في ذلك بين ان يكون المنفعة محاباة في بيعه او غيرها ولعلهم في الخبر لا يتكلمون
فتامل اقول قد ورد … الكلام وبحرم الكلام … حسن كالصحيح
فاستبعاد الفرق اجتهاد في مقابل النص وانت بعد الاخير ضعيف لان مراده ان كان
انهم لا يفرقون بين الاقراض بشرط الزيادة والاستقراض بشرطها فاللازم عليهم
ان لا يفرقوا بين المعاملة المحاباتية بشرط القرض والقرض بشرط المعاملة لعدم تصور
الفرق فالكلام غير لائق وحاشا … مع الفارق لان وجه عدم الفرق في الاول
لان الاقراض بشرط الزيادة حرام وقد تحقق وجه الفرق في الثاني فظهر قياس احدهما
على الاخر مما لا يخفى وان كان مراده انهم لا يفرقون بين اعطاء المستقرض الزيادة
بشرط الاستقراض واعطاء المقرض القرض بشرط الزيادة فاللازم عليهم ان لا
يفرقوا في المعاملة المحاباتية ايضا مع عدم وفاء عبارته به لقولهم ان القرض بشرط النفع
حرام وفي الاول كما تحقق وفي الثاني الاخبار دلت على ان القرض بشرط البيع حرام كما

ادعاه ولم يدل دليل على ان البيع بشرط القرض حرام والحاصل ان بعد تسليم عدم تعقل
الفرق نقول ان الفارق هو النص فتأمل قال ثم ان بعض العلماء اعتقدوا حرمة
اشتراطه لكن لم يحسن الحيلة ذكر اشتراطه والمقاولة سابقا على التواطؤ والاعطاء
زعما منه ان الشرط اذا لم يذكر في ضمن العقد يكون لغوا وهذا حق لو لم يكن الا التواطؤ و
الاعطاء بناء على الاشتراط السابق والا فلا شك في كونه شرط القرض لغة وعرفا وعند
الفقهاء والعلم التزام في عقود الجايزة ما يلزمه في اللازمة سيما بالنسبة الى الشروط
والقيود مع انه لو كان كما زعم لكان المعاملة باطلة لان ما وقع به التراضي لم يدل عليه الصيغة
وما دلت عليه الصيغة لم يقع به التراضي فلان قرأوا الصحة والتزموا عدم التواتة
بالنحو الذي ينبغي مع انها لو كانت صحيحة لم يكن فرق بينها وبين النفع فيه من لم يلتجئ
الى معاملة اصلا بل لا يكفي تقديم الشرط للصحة وان لم يكن معاملة اصلا مع انه على هذا
لا يكفي دفعه لانه ليس المتعارف قرانه بالصيغة ولا ذكر الشرط حال الاعطاء او تسليم
القرض فتدبر اقول هذا الكلام حق الا قوله فلا شك في كونه شرط القرض لغة وعرفا
لما عرفت مرارا ان شرط القرض لغة وعرفا ما يبقى القرض عليه باداة الشرط ونحوها لا ما
يتوقف وجوب القرض عليه والا لزم ان يكون المسئلة الاتفاقية التي صرح بصحتها عند الكل
وهي حكاية بيع المنة باطلة وهذا ما والاقرب عندي ان يجيء الى المعاملة كان انفاع المعاملة
لا على اللزوم لا للصحة نعم يرد ما اورده فتدبر قال ثم ان الطمع والخسة اديا بعض
الفقراء الى الاغتساط منهم في القرض بازيد باضعافه وتشبث بعض الى الحكام و
القضاة لتملكهم وتوسل ان يرضى بنت احد بنحو الكلاح في البدائة والكراهة
في اشتراط اقول ثم ذكر لنظره ان مطلق كون رواية تستدل على الطمع والاستدلال اليه
وقد تقص من جملة ما ذكرنا ان الاقرب جواز القرض بشرط المعاملة المحاباتية كالبيع و
الاجارة والصلح لكن الشبهة لا تخفيه والاحتياط ترك شرطا احدهما في الاقرض والقطع الاول

والمن

والمنة له تعالى على هذا ما هو متعارف في هذا الزمان وهذا المكان بل كان متعارفا
في الاعصار الماضية والامصار المتطاولة ولا يجوز حوله شبهة والمرجو من ائمة الهداية
بحق اصحاب العصمة سيما من الائمة الذي شرفني وكرمني بمجاورة
عتبته العلية عليه الاف التحية والثنية فرغ من تسويده
في اول شهر ربيع الثاني من الاهلة
العربية من سنة اثنا ومائتين
بعد الالف من الهجرة
النبوية

بسم الله الرحمن الرحيم

قال العلامة في النهاية في مسئلة الطهارة من انية الذهب والفضة او المغصوبة لو قيل ان الطهارة لا يتم
الا بانتزاع الماء المنهي عنه فيستحيل الامر بها لاشتمالها على المفسدة كان وجها وقال السيد
صاحب المدارك ان ما ذكر يتم لو توقف الطهارة على الاخذ من تلك الانية اما لو تطهر منه
مع التمكن من استعمال غيرها حتى في الاثناء قبل فوات الموالات فالظاهر الصحة اقول مراده
ان المكلف اذا تمكن من استعمال غيرها في جميع وضوئه فليس الطهارة مما لا يتم الا بانتزاع المنهي
عنه فلا يتم ما على المفسدة فيستحيل الامر بها ويصح عبادته اما لو تطهر من ذلك الماء مع التمكن
من استعمال غيرها في الوضوء عن الماء في اثنائه لكن يحتمل هذا التمكن الا انه بعد
لا بعد فوات الموالات فالظاهر الصحة وحاصله اذ تحقق التمكن الاستمراري فالظاهر الصحة قال
اي حاجة الى اعتبار قبل فوات الموالات حتى لو لم يعتبر لكان المفهوم من العبارة ان مطلق
التمكن كاف في الصحة وان كان بعد فوات الموالات لصدق التمكن على التمكن بعد الفوات
فان قلت انه بعد بقوله حتى في الاثناء يحتاج الى التقييد الاخير فقلت اذا كان في الاثناء
ما بقى من اجزائه للصحة كان يتحقق حكم الكل غير الجزء الاخير

فكيف اذا يعطفون الجزء على الكل كمثل قولهم ترى اسد كل اسلحة حتى آدم وقولهم رأيت الناس
حتى الانبياء وقولهم قدم الحاج حتى المشاة وغير ذلك وفيما نحن فيه خفاء وتوقف الصحة على
الحكم الاثنائي بالنسبة الى الحكم الابتدائي ظ فان قلت لا حاجة الى الحكم الاستمراري
الى الحكم الابتدائي والاثنائي بل الحكم في آن من آنات الوضوء كاف لصدق الحكم
من الوضوء عليه عرفا بل حقيقة قلت لو لم يكن الحكم في جزء من اجزاء الوضوء لكان الامر
بذلك الجزء مستقلا مع انه غير ممكن مستحيلا فيكون الامر بالوضوء مستحيلا ضرورة لزوم استحالة
الجزء استحالة الكل قيل الحكم من استعمال غيرها في شيئين احدهما ان يكون له في جميع آنات الوضوء
من الماء ما يغسل به جميع اعضائه وثانيهما ان يحصل له الحكم من الماء تدريجا بان يحصل عند
ارادة غسل اول الاعضاء من آنية الذهب والفضة من الماء في غير آنية الذهب والفضة
ما يغسل به هذا العضو الاول ولم يكن عنده ما يغسل به العضو الثاني ولكن يحصل له ما يغسل
به العضو الثاني بعد زمان اما بنزول المطر من سقف او طريق اخر وكان ذلك الحصول قبل
فوات الموالاة اي يحصل له ما يغسل به العضو الثاني قبل جفاف العضو المتقدم عادة وكذا
ذلك في البواقي ان الحكم من [illegible] عن صحة الحكم الاثنائي اذا كان قبل فوات الموالاة
يوجب الصحة اقول هذا التوجيه غير وجيه لان الحكم التدريجي عبارة عن الحكم في الجميع
مجزءا لا الحكم الاثنائي الحكمي في البعض مع وجوب كله كما هو ظاهر لمن له ادنى دربة بالكلام
الكلام ثم قال صاحب [illegible] ولعل ما ذكرته به الكلام وفيه ان المراد من
الحكم ان كان الحكم من غسل الجميع حتى يكون المراد ان هذا الحكم شرط في الابتداء او
الاثناء فعليه ان هذا غير لازم بل لا يشترط مع انه ينافي قوله قبل فوات الموالاة
لان الحكم الاثنائي الذي قبل فوات الموالاة يتناول التدريجي بل يفسر [illegible] وبالجملة
مع كون المراد من الحكم هو الحكم على غسل جميع الاعضاء في الابتداء والاثناء وتحصيل قوله
قبل فوات الموالاة لغو وان كان المراد من الحكم ما يتناول التدريجي حتى يكون المراد ان الحكم

على غسل الجميع او التدريجي في الابتداء والاثناء يوجب الصحة فيصح قوله [illegible] قبل فوات الموالاة
متعلقا بالاثناء وحده متعلقا بالحكم يجب الكلام لو اراد [illegible] الحكم في الابتداء على الحكم بما
يغسل به جميع الاعضاء والحكم الاثنائي على الحكم التدريجي [illegible] اقول [illegible]
ان التدرج المورد ما هو حول المراد [illegible] كما صرح في الفوائد [illegible] ان
الحكم من غسل الجميع حتى يكون المراد ان هذا الحكم شرط في الابتداء والاثناء [illegible] لان
الغسل لو حصل ان عند غسل الوجه من آنية الذهب مثلا يعتبر الحكم المطلق من استعمال غيرها رفعة
كان او تدريجيا [illegible] الزمان او لم يبطل عند غسل اليد اليمنى فيها يعتبر الحكم من استعمال غيرها رفعة كان
او تدريجيا لكن [illegible] الرجل فالمراد من الحكم الحكم من غسل الجميع من غيرها رفعة او تدريجيا
عند غسل الجميع [illegible] سبيل الترتيب فحينئذ ان هذا الحكم شرط في الابتداء والاثناء ينافي قوله
قبل فوات الموالاة [illegible] وهو قوله لان الحكم الاثنائي الذي قبل فوات الموالاة يتناول
التدريجي [illegible] المراد [illegible] ان يكون في اثناء الوضوء من آنية الذهب مثلا
يمكنه من استعمال غيرها [illegible] صادق [illegible] لم يكن [illegible] الموالاة [illegible] فقد
بقوله قبل فوات الموالاة حتى [illegible] ولا ربط [illegible] مع انه [illegible] الحكم [illegible]
ولا ما ينافي [illegible] قبل فوات الموالاة [illegible] الاثناء [illegible]
لو لم يعتد الاثنائي [illegible] الحكم الاثنائي في المغصوب [illegible] ولا [illegible] الحكم
من غسل الجميع [illegible] التدريجي [illegible] الحكم [illegible] ان يكون من غسل الجميع دفعة
او تدريجا [illegible] السبق [illegible] كان في الاثناء سواء كان دفعة او تدريجا
لا يراد [illegible] الموالاة مثلا عند غسل اليد اليمنى من آنية الذهب [illegible] يمكن
من غسلها من غيرها دفعة بان يكون [illegible] تدريجا بان [illegible] يمكنه كل واحد
[illegible] الرجل [illegible] ذكر [illegible] وبالجملة [illegible] التدريجي
وتنبيه [illegible] وقد ذكر بعض الاعلام [illegible] ان توجيهه [illegible] اي [illegible]

بالكلام في الايكال يصح لغفلة ولانه يشترط اما مستقلا ذكره وانه ظاهر اي ايراد صاحب الغنية الذي نقلته وزعمه
وانما لفظ فلانة لو كان المراد ما ذكره يلزم ان يقول السيد قدس في ذوات المواد لاستلزام بقيم كلمة ايضا حتى يصح
من التحقق كون الحكم في الاختلاف مشروطا بكلمة الا يجده او وانما به من لفظ ايضا من ارادة ذلك المعنى يجب اليه
ابتداء بالجملة الامر ظاهر لا يجده من شاء ستر بعضا اقول هذا الايراد يرد علي بان ذكر ايضا بعد كلمة حتى يقيد
وكانه حمل الكلام على الاستبدال وهو سهو لان التبادر من حيث كان عند التلفظ اي الوجود الممكن عند الاتحاد
اي جميعه كما علمت مفصلا ولذلك عدم التشبث بدفعها لا عرف كلاف لعروضه التقابل من غير قول وقال ثم قال
ما علل تقريبي انه الى ان مراد السيد ان الممكن من استقلال النفس والاستدلال او الوجود من الماهيات المنتزع منها وانه
الذهب والفضة في الجملة فلا في صحة ذهن الممكن في الجملة لم يتوقف الوجود على انتزاع ذلك فكان الوجود
امر واحد مركب من افراد لا يتحقق ذلك الامر الا بعد تحقق جميع الافراد وفي بعض الممكن في الجملة فانه
الوجود فانه يتوقف على انتزاع ذلك الماهية من انية الذهب والفضة للممكن من حصوله غنيا وليس
انتهى مستندة حتى يشترط الممكن في كل فصل فصل ولا يكفي حصول الممكن في بعض الازمنة مع ذلك الفعل
الا ان ميتي وبينه يظهر ان الممكن من استحباب التنزيه لا يلزم ان يكون مع الوجود من ذلك الماهية من اوله الى
اخره ولو تدريجيا وقول صاحب المدارك في ذوات المواد الاتي ثم اتا الى التحقق الوصف في الوجود بكماله
يكفي انتهى اتفق لما وقف على هذا التوجيه قدست على انه على الكتاب الاول وكان مراده من الوجود
ان يتحقق هذا الباب بحيث لا يكون من اجزائه صحة مستندا الى فعل واحد ولذا كان فعلا
واحدا عرفا فالصدق على المكلف اذا كان متمكنا في ان من انات الوجود من استحباب التنزيه انه متمكن منه
في ذلك الفعل عرفا وانت تعلم ما فيه اما اولا فلان ما ذكره لو تم لكان الوجود من انية الذهب مثلا
حينئذ اذا حصل التمكن من استحباب التنزيه حين المسح لصدق التمكن في الجملة ولا يعتبر غيره واما ثانيا
فلان الوجود لما كان ذا اجزاء لا تنتهي سلسلة الحكم وكان وجوده مستندا على المتخلل كما هو مستقر ولكن
الملاحظ وقال السيد كان باطلا لان بطلان الجزء يستلزم بطلان الكل عند الكل وانه ثانيا فلان
سراية الصحة من جزء الى جزء وعدم سراية البطلان لكنه كتب في الرابع فلان قوله ميسر منا فعال

وذكر كلمة ايضا هنا [illegible]
منه دام ظله

ممتدة

ممتدة في الاعتناء لو وقت شرعي ما اراده من الفعل وكانه دام ظله العالي في كتب الفقه
ان الوضوء عبارة واحدة حكم بانه فعل واحد واما ثانيا فلان الفرق بين الافعال والاجزاء
حيث صرح باشتراط التمكن في الاول دون الثاني غير معقول كما هو ظاهر لارباب العقول
ولقد من ان اكتب ما كتبه دام عزه من قوله بالجملة
الامر ظاهر لا يجدي كل الاشتغال
بتزييفه

[illegible]

قال السيد الله ادوتا

ذهب له اخرجه الله ... [illegible] الموحده

على ... صحيح ... قال ... [illegible] على

مثل ... الفا ... [illegible]

المقصد ... [illegible] الله ...

[illegible]

قال ... صحيح ... السلام ... [illegible] خطبه

[illegible] سلام مراده

قال ... [illegible] سلام ...

[illegible]

خطبه ... غلط ... [illegible]

[illegible] السلام ... بالسلام ...

فراده من السلام السلام ... السلام ... [illegible]

[illegible] ١٢١٥

[illegible] صحيح

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] كان

[illegible]

مسئلة ما قولكم في من زوج بنته الصغيرة بمهر ينقص عن مهر المثل [illegible]

[illegible] الجواب اعلم ان الفقهاء اختلفوا في ان تزويج الولي اذا كان الاب او الجد هل يشترط

ان يكون على وجه الغبطة والمصلحة ام لا فيه قولان لاشتراط [illegible] في عدم صحة [illegible] العقد فلا

نص [illegible] بالبتة وبعضهم يشترط كونه بمهر المثل او ازيد وبعضهم كون التزويج بالكفو [illegible]

[illegible] حال [illegible] في [illegible] ولاية النكاح للاب والجد على الصغير [illegible]

[illegible] وعلى السفيه [illegible] ذكرا كانوا او اناثا مع اتصاف [illegible] بالصغر [illegible] خلاف [illegible]

كان فيه مصلحة ام لا [illegible] وقال بعض المتاخرين الاشتراط [illegible] [illegible]

اذا عقد عليها الولي [illegible] بمهر المثل فان كان مع وجه المصلحة فلا اعتراض لها وان كان لا مع

وجه المصلحة [illegible] وان واذا عقد عليها بدون مهر المثل [illegible] يصح [illegible] وقيل لا يصح [illegible]

الا عتراض في المسمى الى [illegible] [illegible] مهر المثل [illegible] بطلان العقد وان [illegible]

في العقد وان كان بدون مهر المثل [illegible] المسمى والرجوع الى مهر المثل [illegible] انتهى

وقال صاحب المدارك في [illegible] على [illegible] الى [illegible] الكتاب في صحة عقد الصغير [illegible]

بمهر المثل وقد اعتبر [illegible] العلامة في جملة من كتبه [illegible] اللمعة الى ان [illegible] والمعتمد [illegible]

زوجها بدون مهر المثل مع المصلحة لها فلا اعتراض [illegible] فسخ النكاح [illegible] بطلانه

[illegible] لانه عقد [illegible] خلاف المصلحة [illegible] الا منوطا بالمصلحة [illegible]

[illegible] منوطا بالمصلحة [illegible] العموم من الروايات والظاهر [illegible]

[illegible] بمهر المثل [illegible] اشتراط الكفو [illegible]

[illegible] المراد اشتراط الكفاية [illegible] العقد [illegible]

القول [illegible] العقد [illegible] الصحة [illegible] العقد [illegible]

[illegible]

[illegible]

والقضاء [illegible] [illegible] الا [illegible]

المهر [illegible] وان [illegible] [illegible] الى غير [illegible] [illegible] الزوجة [illegible]

وايضا ظاهر قوله ثم هو مستمتع بها لا باعتبار الاستمتاع بها واما من يمكن من الاستمتاع منها لانها القاصرة
المقر بها من الزوج في المدة المشترطة في العقود وان في الوقت وباعطاء العوض يحصل التمكين والتسليم وان
ظاهر في تعقيب الاستمتاع لان الشارع بل حكم ذلك حكم الفعلية وايضا فرع عليه بالسوية الباقية
وايضا اذا تعذر الحقيقة فالحمل على اقرب المجازات والمستفاد من الادلة ان المهر عوض الاستمتاع
والاجرة ولم يتحقق شيء من الامرين فيما نحن فيه وايضا قد عرفت ان الحكمة في المعاملات ان يترتب اثر
شرعي ولم يعلم فائدة فيه اصلا اذ لا توارث بينهما من الزوجية على المذهب الحق وانه [illegible] الرضعة
لم تكن حراما حتى يصير حلالا بهذا العقد على التقدير المذكور فيه مثل [illegible] والنوم لا لازم ولا يتحقق
وان يكن استعمال الدرهم المذكور بازاء هذا القصد من الرغبة وكذا الكلام في القبلة والملامسة
وانه لا يمكن حمل هذه الرضعة في هذه الرضاعة او الرؤية على تحقيقها [illegible]
ولا يجري اثر العدم الى الوجود مطلقا وايضا لا [illegible] بهذا العقد حصول اثر اصلا بل الشيء الذي
[illegible] من الرفيع وضبط [illegible] او صرفه [illegible] بيان هذا الاصل
انه لا يجوز ان يقع البدل [illegible] بغير عوض اجماعا مع ان المهر ركن ولا يجوز له [illegible] فيه بالكلية
[illegible] وايضا الزوج يبطل هذا الاسم في العقد [illegible] صحة العقد بانه يكون عقدا
بين [illegible] وعدم تحقق الركن فيه وايضا ذكر المدة [illegible] شرط للصحة وقد عرفت ان ذكرها
لغو [illegible] في هذه المدة [illegible] وتعيينه.
وايضا من في عبارات العقود [illegible] مقصودة [illegible]
[illegible]
انواع الاستمتاع اتم وان فرض جواز الاستمتاع منها وحلية بحسب العقد [illegible] في خصوص المدة
وكونه بازاء الدرهم بل كلما كانت البنت اكبر وتحقق الاستمتاع الشرعي بها اكمل كان استحقاق
الاب [illegible] من الاستمتاع اشد [illegible] لو كانت بالغة [illegible] جهة هذا الاسم منظر
الزوج اليها [illegible] ايضا [illegible] في خصوص المدة وبازاء الدرهم وكذا
الكلام في قصد الزوج فان [illegible] الاب بقصده من هذا العقد حلية نظام البنت على الزوج [illegible] الام
اثبات العقد ويكفي لصحته [illegible] الجميع واما كونه بازاء الدرهم فالغرض صحة عقد [illegible]

بازاء

بازاء الدرهم وان عرفت ان الدرهم اما بالاضافة من الزوج او من جانب الزوج وليعطيه [illegible]
ان الاب [illegible] على [illegible] ان يكون الام مستمتعا بها والمهر هو الام
وحلية نظر الام في خصوص المدة وبازاء الدرهم ويكون الام [illegible] فهذا العقد صحيح على القول
بصحة العقد بلفظ المجاز وان لم يذكر فيه ما [illegible] العقد خصوص هذا النوع من التمتع ويكون العقد
[illegible] غير [illegible] بغير [illegible] وان [illegible] الاب [illegible] ان يكون [illegible]
الزوج الا ان الزوج لا يستمتع بها [illegible] بل يستمتع من امها بخصوص النظر اليها لا غير من انواع الاستمتاع
[illegible] من الاعتراض الاول ان الاب لم يقصد من العقد معناه
كما عرفت [illegible] عقدا كعقد [illegible] والغرض [illegible] ذكر المدة [illegible] رؤية الام [illegible]
المهر والام [illegible] المدة [illegible] كون المهر بازاء الاستمتاع وقد عرفت انه بازاء الاستمتاع من [illegible]
والغرض انه بازاء الاستمتاع من الام الا ان [illegible] حق البنت [illegible] الرابع ان حلية نظام [illegible]
[illegible] لعقد الاب [illegible] لم يقصد الاب [illegible]
[illegible] صحة عقد البنت فان ثبت [illegible] ولو لم [illegible] في الاب [illegible]
ايضا فان الحلية ثابتة [illegible] وان لم يثبت صحة العقد لم يثبت الحلية سواء قصد الاب ام لم يقصد
او قصد [illegible] فالعبرة بصحة عقد البنت لا بقصد الاب [illegible] والكلام في صحة العقد وحلية النظر الى
الام معا وانه لا يكفي النظر الى الام الا بعد ثبوت صحة العقد فاثبات صحة العقد بها دور واضح
لان صحة العقد عبارة عن تحقق الاثر من طرفي العقد [illegible] التمتع بها [illegible] عن
تحقق الاثر من احد طرفي العقد [illegible] من العقد باطل [illegible] ولا يمكن منها اثر [illegible]
[illegible] الاستدلال على صحة هذا العقد بعموم قوله تعالى اوفوا بالعقود وقوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من جهة هذا الامر [illegible] عليه [illegible]

من الاخبار من ان الاب اذا زوج ابنته الصغيرة او ولده الصغير بكذا او كذا او امثال ذلك مما يدل على صحة
عقد الاب على البنت مطلقا فانه يشمل بعمومه ذلك لان التزويج عقد وعهد بلا شبهة وقد عرفت
الحال فيها مفصلا فالى ان ذهب ذلك الاخبار برمته راجحة على الارادة خصوص الدوام وان دل العرف
ليست فيه قرينة معلوم ان الاطلاق فيه منصرف الى الدائم الا ترى انك اذا سمعت احدا قال
ان فلانا زوج ابنته الصغيرة والطلق لا يفيد ذلك سوى الدوام على تسليم ان لفظ التزويج المطلق
الغير المقيد بمدة لا ينصرف الا الى الدوام وان وقع العقد كذلك لا ينصرف الا الى ذلك كما هو المشهور
وورد في الخبر ان الفرق بينهما فقد وضح بما ذكرناه ان صحة هذا العقد مختلف بين الحكم بالفساد اولى الا ان
الاحوط ان لا يتزوج المزوج ام البنت ابدا بل لا يترك هذا الاحتياط لان امر الفروج شديد

بسم الله والحمد لله

قوله فبعد القول بالاشتراط اه اقول من اصحاب التوقف من المصلحة والغبطة على تقدير الاشتراط من
شروطها كان او في صورة اضرار الولي بالمولى عليه والتي لا معلوم من كلام اكثر الاصحاب حيث ترددوا
في اشتراط المصلحة وعدمه فيما اذا تصرف الولي في مال الصغير بما يضره او يكتفي بعدمه او الزام الامر
عليه واما ما ادعاه من الاضرار فلا تصرف الولي اذا كان مشتملا على ضرر على المولى عليه وان كان
الضرر بسبب الاختيار على المولى عليه اما اذا لم يكن مشتملا على ضرر والوصل الاختيار فلا مانع في صحة
ونظاهره ان الاجماع في كلامهم او في ما صرح فيما ذكره الا الاختيار من كلامهم حتى فان عليه من الشارع
الراجحة حيث في فيما لو زوجها بدون مهر المثل مع عدم مصلحة محققة في البطلان العقد لانه عقد جرى
على خلاف المصلحة فلا يمكن صحيحا لان الظاهر هو الحب في من اضرار الولي بالمعقود عليه او دون
مهر المثل مع عدم جرة مقصورة ونفع اما لانه اضرار بالمولى عليه فيتم منه ان هذا القائل لا يقول في
تصرفات الولي ولا في ولاية بل يقول ان تصرف الولي اذا كان مشتملا على الضرر ومن المصلحة باطل
وقوله ان التصرف الخ اما فرضنا انه في التصرفات هل ورد في غيره احد من الاخبار بجواز تصرف الولي
وان لم يكن مصلحة للمولى عليه بل يكفي عدم مفسدة منه ما ورد من ان الاب يملك اجبار ابنته الصغيرة بدون ان يقوى بها
على ان التقييد بالمصلحة خلاف الظاهر في صحة التجارة بمال الطفل بمسمى الاب والاجبار الصغيرة
بعد البلوغ اليها وهذه الاخبار الدالة على جواز ذلك مطلقا الا ان كان في ذلك لمن كان عبارة والاصحاب

معقود

مفقود عليه عن ابن المفرز المغفلة اشتراط المصلحة ثلاث الدلالة منها ما ورد من ان الاب يملك تزويج ابنه او
ابنه الصغيرة من غير اهله ان الولي الا للجد ومنها الاخبار الصحيحة الدالة على ان الولي ان يعفو
بعض مهر المثل او كله فلا فضل فيما ذكرنا المفسدة لاشتراط المصلحة وقد برها ذكرنا في مسئلة ان المرأة
بدون مهر المثل وكذا اه ذكر الشهيد الثاني ايضا حيث قال ان العقد عليها بدون مهر المثل مع وجه المصلحة
فان كان ... الزوج بهذا العقد اصح وكان ... غير ... ولا في فيه تخيير اقوال ان للمجد
... عدم الخيار اذا كان المتجه ثبوته ... الكفو او البعض فلا شبهة في ثبوت الاختيار
في صحة العقد ويلزم منه من الاختلاف في التصرف يجزم بحمله ... قوله لان المصلحة تحكم ... الولي
... وورد في الاخبار ... لسبب الاب ... واحد ... المصلحة تحكم ... الى الدليل
... قوله
والبعض ما ورد في الاخبار من ... كل ... الطلاق ... من ... الاخبار
بيان الجواز ... الارث ... حرة في
تعيين المدة والاجرة ... الرضيعة ... الرضيعة الى
... حرة ... قوله وقد ... حكم
عبارة اه اقول فيه ... الرضيعة ... حرام ولا ... قوله
في ... الرضيعة لم يكن ... هذا العقد ... لم يكن
فهو غير ... لان اثر العقد ... التحقيق ... فقد عرفت ... قوله الا
ان ... قوله
وذكر اقوله وان ... المذكورة ... من الرواية فان ...
الى المفروض ... الى الرضيعة ... ثم الشيخ
... الى الرضيعة ... ذلك الا ...
... الرواية ... على الرواية الراجحة ...
... العقد ... قوله والظاهر ان العقد ... العقد
حصول ... قوله ... ولا ...

من بعد العقد مستوفيا لما كان حلالا لكنه لم يقض التزويج بحيث انه لا ينظر اليها مثلا وهذا العلم لا يعيب ذلك
العقد باطلا ولا العقد مستلزما له كل الشرائط فان العقد لا يلزم من تحقيقه كله مقصودا بالذات ويعنيه
على العقد بل لم يكن شيئا منها باعثا وداعيا على العقد بل يكفي في العقد اللغوية الباطنية مع العقد
اما ورد آنفا ما ذكره في الشرعية بحيث العقد صحيحا به مثبوتة وان [illegible] في تحريره الحلة
الاثرى اذا تزوج احد بامراة [illegible] الاتفاق [illegible] العقد الشرعية له هو الا الاتفاق نقط [illegible]
الموتر بذوات [illegible] او ليعقد على امراة ليعقد [illegible] الى الاخر بانه
الى غير ذلك لا ريب انه في صحة العقد ويشبهه الاكثار ما ذكرنا ما رواه الشيخ [illegible] في تحف التقية
في الصحيح عن عبد الرحمن بن الحجاج في سنته عن [illegible] انه [illegible]
[illegible] ان [illegible] على [illegible] وكان يقول [illegible] الاخوان
[illegible] الى [illegible] وكان يقول [illegible] الى
الحلال [illegible] لانه [illegible] بصحة البيع مع كونه غير مقصود بالذات [illegible]
لان الباعث [illegible] الا [illegible] ما ذكرنا ان [illegible] الاثر [illegible] لم يكن
مقصودا بالذات [illegible] مقصودا [illegible] قد [illegible] التزويج في
هذا [illegible] مقصودة بالذات [illegible] الاب [illegible] بالذات [illegible]
ولذا [illegible] فقد عرفت [illegible] بالذات [illegible] فيه اثر من الاثار الشرعية
للعقد فافهم **قوله** بل وربما لا يبالي بنفقة الزوجة [illegible] بل [illegible]
مع انه لا يجوز رفع اليد عن مال الصغيرة [illegible] في عقد [illegible]
ذكره [illegible] العقد [illegible] غير معتبر في صحة العقد [illegible]
الا [illegible] لان مبالات [illegible] الزوجة [illegible] غير معتبر في صحة العقد لان [illegible]
المهر [illegible] كما عرفت [illegible] لا يجوز رفع اليد عن مال الصغيرة لان عدم جواز رفع اليد
عن مال الصغيرة لا [illegible] بصحة العقد [illegible] وعدالة الاب غير معتبر
في نكاح ابنته [illegible] فان [illegible] وان [illegible] العقد [illegible] وعدم مبالات الاب
كما [illegible] عدم [illegible] الصغيرة [illegible] وعدم مبالاة الاب [illegible]

[illegible]

كما [illegible] عدم [illegible] الاحتمال الاول مع [illegible] الزوجة [illegible] الاكثار [illegible]
عرفت جوابه [illegible] لا يجوز رفع اليد عن مال الصغيرة [illegible] هذا الترجيح [illegible] الزوجية [illegible]
و الاحتمال الثالث [illegible] الان [illegible] عدم [illegible] عدم اشتراط العدالة في المقام [illegible]
واضح **قوله** واما الزوج [illegible] في العقد [illegible] العقد [illegible] عقدا [illegible]
على [illegible] وعدم [illegible] اقول قد عرفت [illegible] كان [illegible] قبل العقد على
الزوج [illegible] غير معتبر في صحة العقد ولا [illegible] الاثرى [illegible]
[illegible] **قوله** [illegible]
[illegible] وقد عرفت [illegible] الاثر [illegible]
[illegible] العقد [illegible] اقول قد عرفت [illegible] العقد
كما ذكرنا [illegible] بالذات وقد عرفت [illegible] عدم كونه مقصودا بالذات [illegible]
[illegible] العقد [illegible] مقصودا [illegible]
[illegible] وقد عرفت جوابه [illegible] الاب
[illegible] العقد [illegible]
العقد الا انه [illegible] الزوج [illegible] العقد مقصود [illegible] غير مقصود [illegible]
[illegible] العقد غير [illegible] صحة [illegible] العقد وعدم [illegible]
الزوج [illegible] العقد [illegible] الزوج [illegible] العقد [illegible]
الاب [illegible] العقد [illegible] الزوج [illegible]
[illegible] الشرعية في [illegible] غير معتبر لصحة العقد [illegible]
[illegible] العقد [illegible] الصغيرة [illegible] ولا
[illegible] **قوله** وكذا الكلام في تعقد الزوج اقول وكذا الكلام في تعقد الزوج **قوله**
[illegible] الاب [illegible] اقول قد عرفت [illegible] الا [illegible]
[illegible] الاحتمال [illegible] الكلام [illegible]
قوله [illegible] المرتبة الرابع [illegible] عقد [illegible]

مع ما يفهم منه لانه مراده ظاهر ان الفقهاء بل ان تصحيح العقد والترجيح عليه مبني على نظر الامام وما في الاثار
معقود بالعرض في هذا الفرض ومقصود جميع اثار العقد غير معتبر كما عرفت من ان حكم العقد صحيح لكن عليه
وذلك انه زال وارد وهذا قوله الرابع اه اقول هذه مرجع كل احد من اثار الترجيح بالنسبة الى المولى الزوجي
كما لا اثار في ترجيحه بالنسبة الى المولى المجبر مثلا اذا وجد الفاعل في البيع شيئا من الاثار وكان اثر
من الاثار مقصودا اليه بالذات او بالعرض يترتب جميع اثاره عليه سواء قصد الفاعل او لم يقصده
او قصد عدمه وكذا المولى الزوجي اذا كان من المكلف وكان اثره مقصودا يترتب عليه الاثار
عليه هذا سواء قصد او لم يقصد او قصد عدمه مثلا اذا اتى من الزوج صيغة النكاح وكان مقصودا
له الوطء فيصح ترتب عليه الاثار من الزوجية والملكية والنفقة والوراثة وتحريم الاصهار
وعدم النظر اليها الى غير ذلك سواء قصد عدمها او كان غافلا وقصد جميع الاثار متعذر او متعسر
فالمعتبر في صحة العقد مع زعمه ورضيه ايضا قصد غاية من غاياته واثر من اثاره ويترتب عليه سائر العقد لكن
البتة ترتب هذا في ذلك لا يخرج عن احد عدم وجه وهذا لان المراد انه يثبت من الكلام انه كان
ان هذا العقد صحيح لكونه اثر من اثاره مقصودا بالذات وهو حلية النظر فقوله الا ان حلية النظر الاب
قبله [illegible] لان الاب لم يعقد [illegible] هذا العقد كان العقد باطلا ولم يتحقق الحلية مع فرضه مع عدم
اثر اخر مقصود الا [illegible] كان العقد صحيحا وترتب عليه الاثر وهو حلية النظر فقوله لترتب صحة
عدمها انتفاء ايضا كذلك وظاهر من هذا الكلام عدم رعاية لنفقة وهو خلاف المقام لان عدم ترتب
حقه [illegible] اذا كان للعقد اثر اخر غيره او يكون مقصودا [illegible] نفسه و [illegible] ذكر له الجواب
عن الدور [illegible] كل علة غائية [illegible] لان القائل يقول ان صحة العقد موقوفة على
حلية النظر وقصد حلية النظر ليس موقوفا على صحته بل ترتبها [illegible] الكلام في صحة العقد الى
قوله [illegible] واضح [illegible] العقد
الا [illegible] قوله اي من صحة العقد اه فقد علمت مما ذكرنا مرارا [illegible] طرفي العقد متفق
غير انه ليس مقصودا بالذات [illegible] كما عرفت فافهم قوله وما ذكره [illegible] اقول
وما ذكره [illegible] الاستدلال [illegible] صيغ العموم وتفيد العموم اللغوية قوله لان التقدم الذي
ليس [illegible] مقصودا [illegible] ولا [illegible] اقول قد عرفت [illegible]

قوله سيما اذا لم يمكن [illegible] الا ان الاثار التي عرفتها قد [illegible] قوله معها
الا ان الامر [illegible] الخفيف والتحقيق [illegible] اقول قد عرفت [illegible] الاب
الزوج من [illegible] النفقة [illegible] قوله وما ذكره
[illegible]
قوله [illegible] وقد عرفت [illegible] اقول قد عرفت [illegible] قوله
[illegible] عندي من كتب الا
[illegible] ان تزويج [illegible]
[illegible]
[illegible] قوله بل اعلم ان لفظ التزويج [illegible] الا الى الزوج
الا قوله [illegible] اقول كيف [illegible]
[illegible] العقد [illegible] ان يرد [illegible] الكلام
بما افاده [illegible] في المقام [illegible]
[illegible] لانه غير معتبر فيه [illegible]
عليه حكم العقد [illegible] النظر وتحريم المصاهرة [illegible] صحة العقد وان كان
المقصود [illegible] لانه اصل الاغراض المقصودة من النكاح [illegible] العقد [illegible]
[illegible] في محل الاستمتاع [illegible] اقول
وان كان [illegible] الحكم [illegible]
[illegible] وعدم [illegible] وكثرة [illegible]
سنة [illegible] وقد وقع الفراغ من [illegible] الى الله [illegible]

[illegible]
١١٨٦
[illegible]
نقل من خط مؤلفه
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

مسألة المشهور بين الامامية ان اجساد المعصومين عليهم الصلاة والسلام لا تبقى في قبورهم الشريفة ونقل عن المفيد
والشيخ الكراجكي ان اجسادهم عليهم السلام مرفوعة الى السماء ومستندهما ما رواه الكليني في صحيحة عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ما من نبي ولا وصي نبي يبقى في الارض اكثر من ثلاثة ايام حتى يرفع بروحه وعظمه ولحمه الى السماء وانما يؤتى مواضع آثارهم
الحديث وظاهر ان المشهور هو الموجب المشهور لا ادل في حديث اخبار الرضا في باب رفعة الرضا عليه السلام
في الرفع الى السماء اعيد الى الارض وفيه انه صرحت به الشهيد لعظم بن عمرو لا يأتيا فلم يرد
الاشراف على قبر النبي على ما في ذلك لكن فلم يرد نقل عظامه ويوسف من مصر الى الشام ولا رأى الحد
نبش المتوكل قبر الحسين عليه السلام الا انه لم يقع وانما جاءت فلا جاءت الرجعة فانها تتضمن انهم عليهم السلام يخرجون
من قبورهم فيقولون التراب عن رؤوسهم واما ساير ما جاءت القيد كان منها ان رسول الله صلى الله عليه
قال لعلي عليه السلام انك ستغسلني وتحملني من قبري كم ودعوكم كالقمر على ما هو كذا واما ما فيه حديث المفضل
عن ابي عبد الله عليه السلام في لمن علم انك زاره عظام آدم وبدن نوح وجسم علي بن ابي طالب عليه السلام
الى القصة تشكل عنه عليه السلام ان آدم هبط لم يزن في سطح الجسر وزعموا ان عظامه في ذلك الرأس
فكيف صارت عظامه في الكوفة فاجاب عليه السلام بان ذلك ان نوح رفعه في الغرق وقبره الكافي من الروايات
في الزيارات ولا انه يتعلق له عليه السلام في التفسير على القبر الامام لتقدم ولا تقدم عليه واما ما يتعلق به الحكم
الى من نسب صلى الله عليه وآله في الاخبار وارد الحكم في الادراج ولا ذكر في الآثار وغير ذلك ذكر العثرة ووجه الاستدلال
بهذه الفقرة مع قطع النظر عن الاستدلال بها ان قبر المتحقق حقيقة في الموضع الذي هو جسده مع
كونه فيه ولا طلق على غير الذي لا الحمل على الحقيقة مقدم على الحمل على المجاز والذي لا ادل منها
من قوله وحكمكم في بيوت اذن الله ان ترفع وقاية كرمها اسمه ولم يكن البيوت مخصصة بقبورهم
صلوات الله عليهم بقرينة وضع الرماة كانت المقابر داخلة فيها بلا ريب وفي وجه الاستدلال الظاهر
ولقد صح نقض الفضلاء الربانيين مرفوعا لسنده لكونه زعم ان فيه نسبة لطوس فلم يلحق الطوسي قدس سره
القدوسي بنحو يحكم ان جسد الائمة عليهم السلام باقية في قبورهم غير ناسة فصدقه بعض الاكوان نسخ من الرضا
حتى يظهر احد منكم في المحقق المذكور لا انه في بعض الذي نبش قبره حين زحمة وخرج المبطل المذكور
الى مكة نبه وتعبر تعرفه ... الاول من يحضر عند الناس ويقولون انهم صرت عيانا لتشييعهم عليهم السلام

فنعم

سئوال از رفقا در تعهدات علیه [illegible] و جواب [illegible]

منع شده [illegible]

دعوی [illegible]

نیست [illegible]

شیوه [illegible]

راجع در مسئله مجهول است [illegible]

راجع شود [illegible] مثلا [illegible]

صحیح را اجتهاد [illegible]

محمد بن عیسی [illegible]

علی رجل [illegible]

[illegible] مالک [illegible]

الا نعطی السلعه [illegible]

[illegible]

دو عیار کر [illegible]

در احکام [illegible]

علی صبری چلبی

یا دلبر آب حیات خرام سرو روانه   ما ر محبت عذاره و لعل لب و دهانه   مسکن سلاسل زلفنه فرشته القب

فخر لب لسته سندن داکردهٔ و آثار   درج العقیق البرمان الله سفته مرواریدر   مدعی صید صباح علی الله باغ و بیوانه

داغ عشق بدل الدوام کبی منصوب اولنه   ملک المصر حسن و فکر شبه ماهانه   نرگس اوزالکو لم قربان چشم مست نو مرکانه

قیقاج بیتر جان ویقول لا بت   حج دالشو رسن کسی استه تن ایندیر رواخی   سوردم که اوخ آتوسن ایلیه ادا کر انه

شاهران مبارک باشکول بو تنبل اولدم   سن کرد اخی بو سودلر کبی آوردلتسه نا نه

شو کی کیسی شبه الله لیلیک جنانه   و یکیدم تا دانه مرد الحنک قنانه

یا معشر الله کان اکر واقع لا تتکلم روز کلیسه تیر قی الوهم حق قرانه

کحر ارعینی الکی فی سود سیر وقانه   لا یشکفی لب او الذ تفصل فرانه

نیرده م ز دیاردن قانیز دیر
ایکیلری یم ازدرد ایله ایم ازدر دیر

رخمی زلف سر کار و نکس رحمته
نقدم الهی یم ازدرد ایله سرسر دیر

دل آشفته دلم ازدر آتشا کانه تابیز
ع درون حسن نیم یوردیر

ایله قیل ادم اوزره آشنا فارید
مرتفی ایله دوداستی فارید

بر ازمانه ادمش تو بیم ارتیق
ر رفع نو ازتن دراغ نیم یوردیر

لکن سنده نو در حسن عجب ازدر
رعایه ادلند بر رفع تورادن عربی آی

دو درد یوه صدف همی تغیر اولدی
بودن ادوه ر در دلبرسی ادر بردیر

تعداد ادم دله و نو در ادم آی
مرد اولوی نو اتم اه انیه دلبری

نکار وعده و دم کلر داره ده دیم
هرزه دیم نه ده عده ده بی نحکر دیر

اگر بکسیوراتی تور بایحیر بدوه ست
بردر محشر شو اکنار محشرا دیر

الصفات المشتركة بين المشبه والمشبه به

فهو محتمل وجوها والاعتراض على الشارح [illegible]

وجه الشبه [illegible] على جميع الوجوه الممكنة [illegible] الاول

الرسل على خروجه [illegible] قال المصنف

ان القول بعدم العموم في وجه الشبه كلام جيد [illegible]

[illegible] من الصفات المشتركة بين المشبه [illegible]

[illegible]

مشروط بعدم انصراف الذهن الى احد الوجهين كما في قوله في الصلوة [illegible] فانه ليس المراد [illegible] بل المقصود [illegible] او شبه او مجمل

على الوجه المحتمل الاول الدليل على اخراجه اقول لا نزاع في [illegible] الحديث [illegible] الكلام [illegible]

المخالفة ان [illegible] عن كلام صاحب [illegible] فان [illegible] الوجوه [illegible]

[illegible]

وظاهر ليس [illegible] حمل [illegible] ذكره [illegible] وجوب

الشهرة والامامة لا [illegible] الاشتباه [illegible] او علم

[illegible] الشهرة والامامة [illegible]

الشهرة كالامامة [illegible] الاولى كالاول [illegible] عليهم السلام

[illegible] الطبقتين [illegible]

[illegible]

ثم قيل السادس من وجوه هم في كل عصر [illegible] عليهم [illegible] الفرق [illegible] قال المصنف

[illegible] من وجود العلماء في كل عصر [illegible] الا وجوب وجودهم [illegible] الفرق من الوجوه

اقول [illegible]

ثالثها [illegible]

الشبهة [illegible]

وجوب [illegible]

الفرق [illegible]

وذكره اجمالا [illegible]

على سبيل الاتفاق [illegible]

مع ان الفرق [illegible]

اول [illegible]

والشبهة [illegible]

السابع تحمل المشاق والثامن علمهم [illegible]

التاسع كثرة العلم العاشر [illegible]

مقبولين [illegible] المعنى المصطلح [illegible]

بمعنى ان يراد بالعلماء [illegible]

الحادي عشر موجود في الطرفين [illegible]

الثاني عشر [illegible]

النبوة والعصمة [illegible]

[illegible]

[illegible]

اعلم ان الثاني
الازلي لان الضروره اخص
الدوام
الاول ان الضروره الذاتيه المقيده باللادوام
بوجود الوصف تحقق ... ازلا وابدا او مقيده باللاضروره الازليه
ازلا وابدا فلو كان يقال الذات ... ما دام ... او مقيد
الازلي وهو عبارة عن عدم دوام ثبوت المحمول للذات الازلي
ضروريه له ازلا وابدا او مقيد بقيد ان الضروره الذاتيه الموضوع
في المثال يقال الانسان حيوان ما دام الذاتيه للادوام
الازليه وهي عدم ضروره ثبوت المحمول لذات الموضوع ازلا وابدا
الذات موجوده ثبوت المحمول ... موجودا
دوام ذات الموضوع موجوده كالانسان حيوان باللادوام
بالضروره الذاتيه دوم يمكن ثبوت المحمول بالضروره ما دام
المحشي فيه ومذكوره في شرح المطالع ... الموضوع ضروريا
شبهة في تسليمه غير ناشي من العدول ... من قال

الدوام ونقيض الاخص اعم كما هو مقرر في الفن فاللاضروره الازليه اعم من اللادوام الازلي والمقيد بالقيد الاعم اعم واذا كانت اعم فلها دد

عن التقييد بالقيد وقوله فقول قال في شرح
الاخص على الاطلاق ووجهه حق ... الاول
القائل بان القيد بالقيد الاعم اعم من المقيد بالقيد
الازليه فاجتمع النقيضان والمحال نشأ من التقييد
اللاضروره الازليه وقد فرضناها مقيده بالدوام فيلزم
المحمول للذات الموضوع ضروري ما دام ذاتها
الموضوع موجوده فرضنا انها موجوده دائما فيثبت
فاعرف ولنا نفرض انها تحقق في ضمن الدوام فح
لذات الموضوع دوام ذات الموضوع موجوده
الازلي لان الضروره الذاتيه ضروره بوجود
فالضروره الذاتيه كلية في ضمن الدوام الازلي الضروره
الاتية لتحقيقها العموم ويتبع ارتفاع
الازلي وهو الدوام الازلي يتضمن
اخص من اللادوام

[illegible]

ذكر حسن بن محمد نقيب
الشهير بنظام لبث ابورد في ذيل آية و
اظلم ممن منع مساجد الله الا ولياءه [illegible] انه واسع عليم بج
الله فيها مبها عند اهل النظر النفس والقلب والروح والسر
ان يذكر فيها اسمه وذكر كل مسجد منها سبب لكل المسجد وذكر مسجد لمعرفة الطاعات
والنفي وهو اسم السر وذكر الحسنات وملازمة السيئات وذكر مسجد القلب التوحيد
والعبادات ومنع الذكر فيه لتمسك بالشهوات كالاد [illegible] داود فقد وانذر حي كل
والمعرفة ومنع الذكر فيه بالشهوات ولتعلق بالشهوات عقولهم عن المحبة وذكر مسجد الروح الشوق والمحبة ومنع
اهل الشهوات فان القلوب المعلقة بالشهوات ومنع الذكر فيه بالركون الى الكرامات والقربات
الذكر فيه بالحظوظ والسكنات وذكر مسجد السر المراقبة والشهود ومنع الذكر فيه بالالتفات الى الغيرات والكاشفات
وذكر مسجد الخفي بذل الوجود وترك الموجود ومنع الذكر فيه بسلوك الاخطرات الخوف من سوء الحساب
اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين بقدم لسلوك الاخطرات من جوار الله
والم العقاب لهم في الدنيا خزي من ذل الحجاب ولهم في الآخرة عذاب الحرمان ومغاربها
ولله المشرق والمغرب القلوب شارق شموس المعارف ومغاربها
ولله في شرق كل قلب ومغربه شارق وطارق
فطارق القلب

من حبيب المنى تجلي
النفس لطرق ظلمات الهوى وعروب الروح لسر
عند غلبات رين القلب واردات الروح والنور
الهدى وشارق القلب عند غلبات الشوق وطلوع شموس
بانوار الفتوح عند غلبات المحبة فاذا تجلى
فيكون القبلة واضحة والدلالات لائحة بنجم سماء الجمال واذا
صفات الجلال ذهبت على ممالك الخليقة
استوى سلطان الحقيقة على ممالك الوجود
بايدي سطوات الجود اسرار الوجود
فما بقيت ارض ولا سماء ولا ظلمة ولا ضياء
وليس عند الله صباح ولا مساء ولا نور ولا
العبدية في كعبة العندية وقت
بفناء الفناء من عالم البقاء وجه
القبلة وما بقي الا الله فاينما تولوا فثم وجه
الله ان الله واسع يسع قلب
من عباده ليسعه عليم بمن يسع
القلب
لسعة بلا كيف وحيف كما قال لا يسعني ارضي ولا سمائي ولكن يسعني قلب عبدي المومن والله هو العالم

بسمه تعالى

قد سنح بخاطري عبارة وانتهالاً بل استنجاحاً بالطهارة فها انا اشرع في بيانها على سبيل الاستعجال
لضيق المجال وهي هذه. الاغسال الواجبة باصل الشرع ستة ثلثة
مشتركة بين الرجال والنساء وهي الجنابة والميت ومسه وثلثة مختصة
بالنساء وهي الحيض والنفاس والاستحاضة احدى المشتركات ان المس او الميت
او الجنابة كالمختصات في جنس الاختصاص او في حكم آخر والا لزم ان لا تكون
مشتركة ولكن ذلك في ذكر منك اما المس فلاختصاصه بكونه قبل الغسل وبعد
البرد او لاختصاصه برفع عدم جواز الدخول خاصة في الصلوة دون ساير الاحكام على الاظهر ٥
بخلاف اخويه او لاختصاصه بكون عضو اللامس والملموس مما فيه الحيوة دا لعظم
في البدن وفي الاخرين بعد كان ترى واما الميت فلاختصاصه بتوليه المسلمين
دون الكفار بالاجماع وبالاثنا عشري دون المخالف على الاقوى او لاختصاصه
بالترتيب دون الارتماسي على الاشهر الاظهر او لاختصاصه بالموت على القول
باشتراك شقيه في الحي والميت واما الغسل الواحد لمن هو في

معرض

او لا بهذا الوجه [illegible] في الفالالم ابعض [illegible] [illegible] الاستعداد [illegible] [illegible]

ولا ترتيب [illegible] او لاختصاصه [illegible]

معرض القتل فبدل كما لا يخفى او لاختصاصه بكونه وجابا على الغير دون الغير او لاختصاصه
بعدم لزوم النية فيه على القول به او عدم النية للمغتسل دون البواقي او لاختصاصه بوجوب

الموالات ادعي [illegible] او لا التحكم عن الشرع [illegible] تقول [illegible] المحضة لوروده [illegible] لزوم الا [illegible] فيهما في الارادة [illegible] على [illegible] لا يمكن الا في [illegible] وامام [illegible] في التخصص [illegible] [illegible]

لمراة كما في المختصات او في عدم وجوب تخليل الشعر لها لوروده في الروايات للاربعة
وهو التخصيص [illegible]
لم يكن في [illegible] والاجماع او لاختصاصه بعدم وجوب الموالاة ان قلنا ما بخلاف انه يشترط في المختصات

وقيل [illegible] الشاكل [illegible] في نظيره الحكم [illegible] الكتابة [illegible] بين الحيض [illegible] على القول [illegible] احد المختصات كالمشتركات [illegible] لاشتراك [illegible] بين الصلاة والكتابة [illegible] مشتركة بين الحامل وغيرها على القول [illegible] قول او لاشتراكه [illegible] النفاس [illegible] مختص بالحامل [illegible] [illegible]

ان المشتركات في جنس المشتركة لاشتراك الثلثة بين الحي والميت على القول بوجوبها

او لاختصاصه [illegible] وكذا [illegible] بالطلاق [illegible]

او لاختصاصه [illegible] المختصات [illegible] المس [illegible]

للميت ابتداء على الميت او لاشتراكهما بين الواجب في نفس المكلف وفي الغير في القول بوجوبها

للميت او لخامس اشتمل الاول على احد المحرمات كاحدى المشتركات اي الاستحاضة

كانه غير ذوي الاعذار

ونيها على بعد في الاخير

في محلها اي موضع جوازه ثم في

لا مطلقا حتى في غير محلها

دون الاعذار والموسلة

بين على هذا الاحتمال انها كانت في الطهاره

مطلقا من الحدث والخبث على القول بعدم

لزوم الازالة اولا بل فيها كما في غيرها من

الاغسال الواجبة سواء كانت منويه

او غير منويه لا المندوبة الغير المنوية على

القول بعدم اجزاء الواجب عن المندوب

ما لم ينوه المكلف او الواجبة باصل

الشرع لا المنذورة على القول بكون

التداخل رخصة او ه

[illegible]

كالميت

شامل للصغيرة والكبيرة في

قول ووجه لشمول ادلة الاولى ... النفاس

يخرج كالميت ولا يخفى بعده الا ... كبعض الاحتمالات

وانما ذكر ... ان الخصم مخير ...

فيشمل اي الثاني ... المحرمات كما عرفت كالحائض

من احد المشتركات كالحائض في وجوب الوضوء

والمستحاضة في غسل ...

ومن كان ...

او الميت او الجنابة في عدم الوجوب

في الاول والثالث ... احدى المشتركات

على احتمال الجنابة هو كاف في تحقق الطهارة

لا يعقل كما لو نذر على القول برجحان ...

او اوصى على احتمال كونها الجنابة

في الطهارة

من

جامع

من الاسباب المتحده على القول بعدم التداخل وهذا نعم الوجه لو لم يكن مصادما للا

لا مطلقا حتى في المندوبة الغير المنويه او المنويه عدمه او المنذوره او المتعدده في

محلها لا في محل الطهاره وهو الموضع الذي اجتمع فيه الحدث والخبث لا مطلقا حتى

المغسول على القول بان طهاره كل عضو لا يتوقف على تمام الغسل

الاغسال لا مطلقا في الوضوء على القول بوجوب الوضوء في غسل

ان خبث ... والاحداث ولا يخفى في غسل او ...

فتوكل انها كانت في تحقق الطهارة ولم يقصد ...

الاثم الا ان يوضحى في الجزء الاخير ...

ما والغسل بمجرد الملاقاة فلا نظر ...

لموضع النجس على القول ...

الموضع الذي ...

جزء منه في الغسل ... الشهيد والكافر ...

لا مطلقا حتى في تمام الغسل ...

فانه الماكس في

كان

توجيهه فلا يكاد يصح الا بارتكاب تكلفات ابعد فارتكاب نظير الاستخدام في

لفظ الثالث اهون كما لا يخفى ثم لا يخفى انه لا بد من ان يلاحظ فيتحقق

الاحتمالات على وجه لا يحصل التنافي وكل ذلك

محال بفطانة الناظر تركناه خوفا

من الاسهاب حرره عبد الجواد

ابن محمد مهدي الحسيني ... ربيع

١٢٣٥

الاول ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الاغسال ستة ثلثة مشتركه وثلثة مختصه واحد المختصات

كالمشتركات والاول كالثاني والثاني كالثالث ووجدت

العبارة بنحو آخر وهو هذا

واحدى المشتركات كالمختصات والاول كالثاني والثاني كالاول

الجنابة والميت ومس الميت ∴ والحيض والنفاس والاستحاضه

وبنحو آخر مع زيادة

الاغسال الواجبة ستة ثلثه مشتركه وثلثه مختصه احدى

المشتركات كالمختصات وقيل الثاني كالاول وقيل

كالثالث والثالث كاف بحسب اصل الطهاره

في الطهارة مطلقا بل فيما يجانسها لا مطلقا وفي محلها

لا مطلقا

فمراد من بعض [illegible] النصوص [illegible] الالفاظ [illegible] الى [illegible]

الصمد [illegible] الكتاب [illegible] اثبات [illegible] الصوره [illegible] واما الالات [illegible] الوجود

الالفاظ [illegible] القياس [illegible] الثالث [illegible]

الصحيح [illegible] والالفاظ [illegible] الاول [illegible]

[illegible] حقيقة [illegible] واما [illegible]

ثم [illegible] والكلام [illegible] الكلام [illegible]

[illegible] الضبط والوجود [illegible]

تمت الكلام

رسالة في عدم جواز الصلاة في ثوب لصقت به شعرات مما لا يؤكل لحمه من مصنفات

مؤلف العصر في اوان شيخنا النحصار وانا العبد عبد الله محمد مهدي الحسيني عفي عنهما

مسألة اختلف الاصحاب في بطلان الصلاة في وبر ما لا يؤكل لحمه وشعره مخصوص بالثوب المعمول منها

او يشمل الثوب الملقاة عليه شعرات مما لا يؤكل لحمه فذهب الشهيدان والشيخ علي الى الاول

واستظهره السيد صاحب المدارك كما يستفاد من كلام الشيخ في النهاية انه قال ولا تجوز

الصلاة في الثوب الذي يكون تحت وبر الارانب والثعالب ولا الذي فوقه

سه انه تعالى . ن . [illegible] الادب . نعمة العدل

وما في السحر [illegible] للناس [illegible] صدق الوعد الذي

فلعل على قراءة . ان القول [illegible] وكذلك على ما ذكر [illegible] الاحكام . الامر

فلعل في العدل تعضد . المعارف [illegible] الوعد [illegible]

قوله ولم يكفر . الا الكاس . قوله [illegible] العلوم [illegible] ان امر . [illegible]

قوله [illegible] على الامانة . [illegible] ان [illegible] في سورة [illegible]

ما ان من ليس [illegible] كالحكم [illegible] وذلك [illegible] الا انه كان [illegible]

ويدل على انه الحكم [illegible] بقوله [illegible] صفاتك [illegible] لا تعلموا

بالسوال [illegible] الا ان تكون تجارة عن تراض منكم ولا تقتلوا انفسكم [illegible] بكم رحيما

يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل [illegible] على الله يسيرا ان تجتنبوا [illegible] بعضكم

ومن يفعل ذلك عدوانا وظلما فسوف نصليه نارا وكان ذلك على الله [illegible] ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم

سيئاتكم وندخلكم مدخلا كريما [illegible] على بعض للرجال نصيب

١٣

٢٣ ليس من فضله ان الله كان بكل شيء عليما اذ عرف ذلك فاعلم ان

قوله ان الله كان بكل شيء عليما [illegible] قوله ان الله عليم بكل شيء ورحيم بكم فاسئلوا

الله من فضله ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض اي فاسئلوا الله مثله ولا تتمنوا ما للناس

ولكن الكثير ذكر العلم لدلالة على ثبوت الرحمة فكانه لا حاجة في تكرارها وهو عليه السلام

لما ترك ذكر بيان الرحمة وضع قوله السابق ان الله كان بكم رحيما في

موضع قوله ان الله كان بكل شيء عليما لانه ادخل في المقام فلوح ٢٤ بعض تلك الاية

وبعض الاية التي عليها الذي هو كالمقدر في تلك الاية وما ذكر ظهر وجه الساحر

قوله ٢٣ ولكل جعلنا موالي مما ترك قد يعبر عنه بلفظ كلاله وقد يعبر بالسيد وقد يعبر

بالولي وقد يعبر بالرب وقد يعبر بالمالك وقد يعبر بالاله في غير ذلك وذلك باعتبار

المقامات كاقتضاء المقام بيان كونه سيد المحتاج اليه ولم الامر والنهي المطاع

والسنح في ... اوانه يسلط ... فانس ان ...

جميع الامور والاحوال اوانه يتسلط عليه المقام قوله ... واما ... واما ...

ولا الامر اوان لم يرغبه اوانه ... البعض ولكن من اسباب ... المرجو قوله ... بحيث ...

الملك على الملوك اوانه معهود ... لا الى الامر ... لا الامر ... لتبليه

الكامل ... ذكره ... ملك الشفاعة قوله ... بعد ... لا الاولى ... المطلوح

ويعرف موالات ... الدلالة ... على الملك ... العزة قوله ... الاكمل ... الرحمة

ان ... ذلك الدلالة للمقام كالقسم ... النعت ... في ... لتعطى

... مناسبة الخطاب ... الحدة وباب ... الى ... النسبة

... والالهي ... العام ... بيان القدرة ... النعمة ... المعاني ...

من الافعال ولعدم ... العدل ... للدين ... بعدل ... كمالات ... وكلمن ... يتعلق

اعد ... حمد ... يعني ... وهو ان ... بعلمه ... فالطلب ... يكسبه ...

لا ... العام ... القصد ... منهما ... العام ... بعام ... السلك ... الا

... قوله ... كسبه ... فيه ... وله ... بيان ... بمعنى ...

بعدم ... قوله ... القصد ... بل ... اخره ...

المفهوم من المقام ثم بادراه عه بالاسم الذي هو من اسماء الله يكون طالب المطلق

بشان المباني حيث يه يضاف الله مناسبة لقوله رب العالمين وذكر عه ثلث مقدمات

الاولى بحث مقام المباني الداعي وبما شاء يه اي تقدم ثلث حالات الاولى تشبيهما من جهة

المراد وهو ان في اللغة بالاستعارة ولكنه على ما ظهر من تتبع كلام العرب كثيرا

يستعمل في الاتيان من جهة دفع المضار المحاصلة بالفعل او جلب المنافع المتوقعة كما ان الاعاذة

تختص بطلب دفع المضار والثانية منها الاستعارة وهي طلب الامان من المخوف

لمن يسلط الغير ولو بغير اجتيازه والثالثة منها الالتجاء بالالتجاء مطلقا لا بانعم اللذين ... فزاده

وافضلها والثانية من المقدمات كونه اي المنعم جوادا اعني ضامن العفو فكلك موعود

بك لتعفو عنه لسهل عليك عفوه وغير مص الفضل فكل استار ... تصل اليه

لفضلك وغير طلب الرحمة فكل ... ينشك باحسان لا تعثر عليه حساباتك ولحمك

والثالثة من المقدمات التوثق والاشتهار بالصفح والاعراض عن الذنب

فيه ولكن عظيم وخطب
لفضل الذي ... لطلب الذنب
امرا رابعا ... عظيم ... قال الاول ... الايجابي
وفيه ان الفضل ... جنس الذنب ... اوليقة فانه ... بعد
ثم ان الصفة التي ... كل شيء ولا يخفى ... جنس الصفح الذي ... قوله وورد
ثم الصفة التي ... بعد لا يخفى جنس العفو عن العفو عليه عظيم ... صفة
ثم الفضل ... الرحيم لا يخفى ... لئلا يتوهم ... كلمة
العفو ... الفضل ... عن العلة لا الفضل ... المقام ... لا يكون
الاعراض قوله لا الفضل ... عدل ... الجمع ... واحدا او
عطف على جملة ... مقام ... او حال ... متعلقة ... الجميع ... ذلك
الفضل ... لا يخفى ... كلمة ... مع ... الفضل ... المواو
بهذه الصراحة ... تكرار ... ان ... لا يخفى ... عند ... يكون
الذي ... وصدر ... عند ... لئلا ... بعد ... تقدم
الصفح واحد ...

العهدية بعضا ولالة المقام قوله واحمة الكريمة فعفوك واسع قديم وفضلك كامل
عظيم ورحمتك كثيرة واسعة والمراد بالكمال شموله لكل احد فيظهر مغايرته للعظيم الذي هو
صفة في نفسه وهذه الفقرات الثلاثة لملائمة كل واحدة منها لفقرة من الفقرات
الثلاثة السابقة فالصفح القديم ملائم للعفو والفضل العظيم ملائم الكريم والرحمة الواسعة
ملائم الاحسان قوله افراك استفهام والقراءة الاصح بضم التاء والكاف بكسر
الخطاب كما في قوله ارايتك هذا الذي كرمت علي وقراءة بالفتح وجعل الكاف بمعنى المفعول
بعيد غاية قوله تكلف ظنونا وذكر الاختلاف مع الطول ... الكل ظن
الاس من الانعام فهو كالوعد وكذا في الاخر وفي تغيير الثنا ... لذلك قوله
كلا يا كريم كلا بمعنى لا ... ان يكون الامر كذلك فان الكريم اذا وعد وفى وجملة ... بعد
وكذا بمعنى نعم ... للانكار والعموم من قوله افراك وقوله ... ولا ... فلك
طمعنا كله ... على لازم الحكم ... على ... الحكم ...

في الاول

اي الاخلاف ولا معنى له بانه سبب مع محمد الجميع في الاحد الازد والنعيم

للطمع والنا ابو البحث في لعدم الطرف نفع فليس الا الله في الوجود

نظرا الى البحث لاخلاف الطمع على الطرف في العباد ابن الوجود حطلبن

فشاره اليه ايس صيد للطمع بعد كفاء اخلاف الطمع على الطرف ان نفع

سطوه بما ولا البحث في نسبه الطمع فاقعدى الا ان على الجامع ابه يقل قوله تعالى والدين ان اجعد بالحلى

في الاخلاف فان الا الامر لا بعد حصول الطمع سبطر وجه احسان فيس ايس الى كيف اجعد

بالطمع من جهته لطرف من غير قوله ولا يعد اقبلت طمعا قوله تعالى الا ان كان وايه

نعم الدين وفي التعيين بالطمع اشاره الى انه من عند موقعه الى الا لاستعداد حصوله الطمع في الدين قوله او وقوعه وذلك الرعد والله

الا ان يقيد النصح بالطلوب في الجملة والسهاد لله والطمع والدين في قد اعبت تحقق وعرفوا القاهرة الله سبحانه

سبب في غضبا على طريقه البيان ولما كان المطمع منحصرا في جلب المنفعة ودفع المضرة الدين والبعد الصلح

فعوله غضبا على طريقه البيان ولما كان الطمع منحصرا في جلب المنفعة الدين الدنيا او الاخرة احراز عليه من الاحكام

بعد الغضب وذكر الغضب بين ان عدم اسماع الطلاع اجر عليه

فاتيه بسبيل من عدم

الكاتب

ثم لا يكون ليس العصا لا يشمل الكل والصغائر لكرها بل يكون خلاف الاولى مثل

يكون خلاف الامر الاثار وكلما كان في حق نعم قال لا يعصي لعم ربه والطاعات الفهم في كان

ارث وما يظهر قوله ان الكل الا ان يخرج فيها الايه ثم ذكر رجاء الكسب لله على الذي يكون

في الاول لجلب المنفعة قوله لا طلب الا طمع كثيرا ما يطلق على طمع حصول ما يتوقف على

تعددها وسط ولذا اول وصف بالقول وانما وصفه بالكثرة فليس ان تعدد افراد وذلك الاول

الطريق ووجه تقدم الطمع على الكثرة من جهة انه وصف له نفسه يخلو منها قوله تعالى ونحن رجاء لم

ليس علينا وتعقيب حصول الا من الرجاء ووصفه بالعظمة من غير عطف تعقيبا لن

في شان تعالى ليس الا ولذا اطوي ذكر ما لا من اسباب الاول في حقه تعالى

رجاء وكيف رجاء فان العظمة بعد كمال الرجاء وما داه باسم يفيد قوله اصور

المسائل كلها وما ذكر ووجه اختيار التحقيق قوله تعالى ووعوا ان وحق زج

تلميح لى قوله تعالى ادعوني استجب لكم قوله تعالى محض رجائنا ولما كان مجرد الرجاء

لانقصد ورد ليس شلف علي ما امر عدم القصحى عن وجود باستحسان باعتبار علك لعل نحوه
الواقع لعطف بحقيقة تعرمع اعمال ولما ابت لكن بحالس باستحسان والانفصال كان تمت
الطول قوله مع قعد علما ابوجب اعمال الاولى فان الارتي كما في تحصيل العمرة اراد ماليس
نعرض لرفع الاتم قوله بعد علما لا امره كما يأتي قال فصله التحريه لعدم وجوب والارض لعارضه
من العطف وترك القطعات وتمر العطاب وابو الاول ولا رمى لك بعموم وبعا البعث
ولو نعود وفا لعمل حط
بعث له لك وذكرنا عن مسبوجبين للاستلزم عدم ابوا لولوا رث والعمل في الفعل
تركيب تلك شرط فانه ثم الفرق بين الفعل والعدل
جاره ابن الارخود ارمد تسمع سعد وانسبب ولذلك وذكر الصعب الجمع
فاذكر شرط بعد خرمس الاول للعام ولذلك والاصى لي الاول لاحط
المراد له كلاف الفعل ولاكفى ساسه الاصل والفرق الاصعاف والاعلى فانح لاحط اللزوم
وذكر الجمع منع الجمع للعاقله انه عير يسلم والعرق ارالاصعاف خلاف الكل فانه صاحبه
والتعبد والعصص والاثبات ولاكفى ساسه

الشرط للمقام قوله م ولكن عملك فسبان في شرح ما نقص بالوفر الانقطاع عن الكل لكل ذا شرا
محذوف المتعلق للتعميم رغب لنا فان علمك لنحوه يكفي لان الكريم بحرد علمه المسحي لمحو علمه ومفصل
والمرغب في الحقيقة هو العلم بانسلم له تعالى ولكن التعبير بعلمه تعالى لتعميم علم الحب بكل الخبرة
وركانه يعلق العلم بالعلم او العرض لن علمك فيما ما لا نصرف وعلما في شك بالك
لا تصرف رغبنا اليك ولكن على هذا العلم الاول لحفى العلوم ولا لحفى بعده او المسلوان
علما في علمك بعدم صرفنا عنك رغبنا في هذا اعد كلمة فسالدفع توهم ان العلم في نعمه لا تعلق
للمتعلق بوجب الرغبة فانه يردي ذكراهد تو بسلم لسل الرغاب علمه تعالى عن فسانك قوله م
لا تصرفنا ان لا تردنا ولا تحولنا بالك قوله م حشا الفرق بين الحث والتحريض كل
عن الخليل انه يكون في السعر والسوق بخلاف التحريض قوله على الرغبة اليك
الرغبة بمعنى الابتهال لعرينة بعد يتها في فانها بمعنى الارادة لا تعدى بكلمة في او عن او
بمعنى الضراعة والمسئلة قوله م عن سوحسن رحمتك ان اللطف وسعت كل شي وفضلك

حرزك منك الا انك اذا لم تجد علمت فانما نبو لما على حمل المذنب المصر
على الذنب ملابسة بعد الرجوع وطلاق المذنب على التائب ليس بعيد فانه بحقيقة الاصلية
ان يسمى كون المشتق في الماضي حقيقة ولا يخفى حسن اسلوب الكلام على هذا وتقرب منه ما قال
ان المراد ان التائب من الذنب كمن لا ذنب له وذلك وان كان شرطا لقبول الا
ان في المقام سر اصحاب ان الذنب مغفور او ان القبول متحقق قطعا لا يخفى ذلك واما يقول
ان الكبائر الذين من قبيل ذكر العام بعد الخاص او ان المراد بهم اصحاب الكبائر فان الذنب كثيرا ما
يطلق على الكبيرة لكونها ذات تبعة

[illegible] ملك الا [illegible] [illegible]

على الارض [illegible] الارض [illegible] الاصلية

ان [illegible] الشمس [illegible] الكلام [illegible]

ان الربوا [illegible] العرب [illegible] الارض [illegible]

ان [illegible] الارض [illegible] القرآن [illegible]

[illegible] الكتاب [illegible] الارض [illegible]

يطلق على الكثير ولكن هنا ذات

سید محمد جعفر نور الله مرقده [illegible] در روز سه شنبه ششم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۴۳ و در اول ذیحجه [illegible]

[illegible] شد [illegible] مقدم [illegible]

[illegible] آه آه

[illegible] خزان [illegible] آه آه

[illegible] رفت آه آه

[illegible] آه آه

[illegible] آه آه

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] عظیم

میرزا سید محمد

[illegible] رفت آه آه

روز [illegible] کلک [illegible] بهر تاریخ وفات

میرزا سید محمد ز این جهان رفت آه آه

فی القوس الطلب الجنب و مقدم ... صغری الطلب و النقص
التعدیل و الاقرب ... ساری فی العلو ... ۵ بعد
عرض بعصلات و الحرکه ... الاطلاع ... الشمس و کل
و بارد و کلها و الطلب الجنب ... تعصیل لیست النقص
فاعلم اولان ... العرض ا ج ب ۲ ... ا ب ج الطول ... کل
فی الجنب ... الفضیه ... الصور ...
بجدا ... الفصل النقوص ... تعصیل المحصول
فی الصور فی فصل الفلک ... المحصول ... المتعدل ... الغربی
النقصان الست ... المحصول ... الارقام
عبارة ... منحط ... الاسماء
المجموع ... المحصول ... نتیجه الصحیح

ثالثه والتعلیلی تحلوا الاسماء الکهات الشمس لا لقمر و غالث کالاول فی الاول

بید الاول و ام سعلا ... ا ام زاویة العرض ا ح ب ج حسبه ۳ بعد الزهره ۴ بعد الشمس

۵ زاویه رقم الحادی لمه ... الشمس لیمکن تعصیل فی المفروض ای حاصل

الجمع ... الجنب ...
... الحاصل ... الفسم
... المفروض ...
... الاول ...
... المفروض ...
... تعصیل ... الارقام ... الاول
... الطلب ... الجنب

فصل في الفصل الاول
المطلوب بحيث اذا ضرب في الواحد حصل العدد المثبت
الدرجات في المرتبة المسمى بحسب ما [illegible] ثم احد
الدرجات الموضوعة في المرتبة المجموع فمن بعد النصف [illegible]
[illegible] الفرض المرتبة العدد الدالة [illegible] من الخارج
من ثم ان زاد المطلوب في العدد المجموع لمفرده والمعلم
[illegible] المطلوب في اصطلاحهم فيسمى خارج ان نقص
التجنيس بعد الكسر في المضروب والمقسوم فيسمى خارج القسمة
فيقال له المضروب في المضروب فيه ثم يضرب في اجزاء المطلوب
من مرتبة فيضع بعد المضروب في القسمة في الخارج الذي يطلب
[illegible] خارج [illegible] ثم احد من الذي [illegible] مقصه
وفي الفرض من المنسك لتقريبه الخارج ثم اسمى
بسمى لمطلوب الذي [illegible]
مما يحب الخارج فيوجد كله ثم المضروب العامل [illegible]
المجموع فيقال للجميع المضروب فيه ويوضع للقسمة فيه
المنفعة ثم يجمع المطلوب فيقال المضروب [illegible]
ثم نقص كل الثمن الكلى اركانا [illegible]
الفصل الثاني

الا ان يقع المضروب من المطلوب ثم نقص احد من مرتبة الاخر من مراتب المضروب
فيسمى تفصيل الكسر ويعد بالفصال واحد واحد فوته الضاح [illegible] المطلوب فيها العبارة
[illegible] المطلوب [illegible] جعلنا من
امره في [illegible] المطلوب من احرب [illegible] الا ان [illegible]
المطلوب تحطا وادا المنفع بعد اسال الا [illegible] كان ان
لغيره المطلوب [illegible] بعد او الكلام ان
امرها [illegible] خارج [illegible] واحد [illegible] سنه مرتب يتحرى
فيقص من المجموع المطلب الذي [illegible] واحد فيقع في الا
[illegible] المجموع [illegible] مرتبة يكون في الاول بعد
فيقص من المجموع الفرض في الربع في المرتبة الاول واحد واحد
ولعضا في لانه في الربع الفرض في مرتبة الكسر واحد واحد
ولعضا يه ومضا ان اربع الا الكسر واحد واحد والاولى في الثلثي
وما في المراتب لصفار [illegible] الكسر [illegible] بعض ان لم
في الربع الفرضي ان الكسر [illegible] نقص لا انه
الا الفرد [illegible] نقصان سبب [illegible] في الجمع
حرف الالف [illegible] والطلا [illegible] عمله [illegible]
[illegible] لا خط [illegible]

انه ... اتحاد البعد
ارقام ... فيقص ظل البعد من البعد ... وبين ...
ثم يحصل بعد التقويم تقويم وجدول الظل المعلمات ... وبعض ...
مضروب الطلب ... ارادوا بين ... البعد ... الا ان ...
المجموع فقط ... بعد العبارة ... مع البعد ... فينقص ...
ان يصح على الاختلاف ... داير ... الشمس ... اذا
الجمع المضروب في اصطلاح ... له بعد ...
بين النقصان والاقرب الاول ... والمعادلة ... عليه
على البعد الشمس ينقص الجمع ... بعد النقصان ...
الظل ... اوجدول ...
الظل وبعد هذا السؤال ينقص منه من قوس المذكور ونعيده اخرى وجرى ان لم يزد كذلك فمكمل القوس ولكن لا يمكن نقصان منه
من قوسه وجه زيادة الارقام التي ذيله عليه هذا ولا في هذا العمل للسفليين فقط لا اعرف في الفصل الثاني اذا كان الظل وبحثت عن ... خذ
جيبه ثم بعد الكوكب المطلوب ثم بعد الشمس ثم لحصة الجيب مع بعد الكوكب المط فيقال له المضروب وينقص المضروب من بعد الشمس عكس العلويين وباقي بعد
الشمس يقال له خارج القسمة فمعوشه جدول الظل وبعد ما حدوثه ينقص منه من قوسه وبقي منه ما حذف له في جدول الظل ظله ويسمى فظل

ايها الناظر احسن التدبر وامعن الفكر فان هذا المقام من مزال الاقدام ولا تكن ممن يقول
ويدل على الاحتياط كل علم وفي الدلائل التمسك والله الكبير اساله التوفيق
وبيان استخراج التعليق ... استخراجه ... وبعده ابيان الارقام ... بعد ...
على كل الطلب والحساب ... تحتها ... من الفلك ... التي ذيله ...
على فصلين الفصل الاول اذا كان ... الكوكب ... التي ذيله الغرب ...
بين على فصلين ... علم ... له ... الارقام التي ذيله ... الظل
الغرض ... زاوية الارقام ... المعادلة ... الجمع ... احد ...
المطالع ... الشمس ... زيادة الارقام ... ينقص ... وحده ... النقصان
على البعد الشمس ... الكوكب المط ... الظل وجدول الظل ...
فيقال له المضروب ... الجمع ... الظل الخارج ... الظل
مع جيبه فيقال له المضروب ... نقص الخارج ... فيقال الى المضروب ... الكل
فهناك

ثم جاء ظل تام وقوس الشعع فمجمع الظلين وبعد ضرب واحد من مراتب الآخر باحد لما بقى

وسكله علم والمرجح للعلويين فهذا العوس فوس مضروب الظلين منحطا خاتمة

في بيان الابعاد على كلا الظلين والحمس فاعلم انه يوجد البعد منهما كهقا او بعرنا والاول

تحاللح البعد من بين السطرين واد اخذ العالي التفاضل في الضرب في الشمس بالرقعة

والثانية من المركز المقدم العدي وضع في الكسور بعد هذا الجمع اي اصل من الشبكة

ان كان (١٠١)

اخذ خطارع ق الى

فم اذا كل صل على رعم الى فيفعل المرذ والرد علم ان

جحمها الى الح على الد

الصدك بعد ا ونصب ع الجم ما وهوم والاسم في الاول

كسر ونصف ع النحو ونصف (نصب ع الجمع) ونصو والاسم

ونصوص ونصف على الامعاد الى فاصل في كلي فكونها ونصب الخ

بعد جمعه فالجملة من النصب بعضهم وبرها عددها نلاش ثوازمه ١٥

لو ا. فعا الدال ١٢٥ ٦٠ ١ ع الكلاه

١٥

وعلى الثالث ١٢ والثامن معلوم على من شهد ونهنه ولا يعلم من الكتاب لكم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوة چنین گوید [illegible] محمد [illegible] الامام [illegible] الدین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در [illegible] الفصول [illegible] مسائل [illegible] می‌شود [illegible]
[illegible] و فصل فصل اول در [illegible] بدان [illegible]
است که [illegible] صید و صید [illegible] است [illegible] از [illegible] نقل
[illegible] بقصد اول [illegible] از [illegible] صید [illegible]
[illegible] آن [illegible] از آن [illegible] می‌شود [illegible]
می‌شود اول [illegible] آن [illegible]
شرعی [illegible] شده [illegible] آنکه [illegible]
احکام [illegible] صید [illegible] از شرع

از شرع رسیده مراد آنکه [illegible] شود و [illegible] که [illegible] از حلال [illegible] آن [illegible] تعالی و مباح است
صید [illegible] و کاری واجب می‌شود چنانکه تحصیل معیشت خود و عیال واجب النفقه
موقوف بر آن باشد یا مندوب [illegible] آنکه [illegible] بقصد [illegible] عبادت [illegible] آن
و [illegible] حرام است هرگاه مقصود [illegible] لهو و لعب باشد چنانکه اکثر علما
احکام [illegible] بر این [illegible] شکار [illegible] فقهای [illegible] الله علیهم [illegible] از این
[illegible] متوجه [illegible] صلوة [illegible] صوم [illegible] تصریح نموده اند که صید
صید لهو [illegible] قصد [illegible] داشته [illegible] تمام کنند [illegible] از این
در صورت [illegible] می‌شود [illegible] حرام باشد [illegible] صید لهو و [illegible] آن
و هرگاه صید کند بقصد تحصیل [illegible] حلال [illegible] داشته [illegible] قصد [illegible] خوشی [illegible]
[illegible] داشته باشد [illegible] قصد [illegible] داشته [illegible] شکار کردن حلال باشد [illegible] داخل

صید لهو نباشد که او را شکار کردن لذت بزرگی است و همچنین اظهر آنست
که حکم مخصوص شخصی باشد که خود شکار کند پس اگر کسی همراه شکار کننده باشد
و در شکار کردن دخیل نباشد فعل حرام نکرده باشد الغه که او شکار کننده لذت
ببرد و احوط آنست که همراه نباشد فصل دوم در آلت صید کردن یعنی
دوم که مذکور شد و عبارتست از ظرف [illegible] روح [illegible] آن شکار کردن
حلال است چون انسان و عبارتست [illegible] شکاریان [illegible] حیوان دار
و همچنان شمشیر و نیزه و تیر و روی و امثال آن از آلاتیکه شمشیر باشد
~~هر گاه [illegible] شکاری [illegible] تیز باشد~~ بعضی [illegible] پس
هرگاه حیوانی را از [illegible] شکار بزند و شکار کشته شود حلال است و محتاج
ذبح کردن نیست و در حلال نیست و اسنادی که در [illegible] از علمای
واقع شده باشد نیست و اظهر آنست که مجروح شدن از آلت شکار در [illegible] باشد

باشد شرط حلیت نباشد پس هرگاه به واسطه تیر مثلا قصد نکرده باشد و بان بمیرد
حلال است که زخمی نشود لیکن تیر به شکار [illegible] سر آن تیر است [illegible] آنکه آهن
در آن نصب نشود بلکه همان چوب خود چوب سر تیز شده باشد گردد و [illegible] بمیرد
معراض میسانند هرگاه بقصد نکرده باشد و زخم نکند او حرام است چنانکه هرگاه [illegible]
زخم کند او حلیت است و ظاهر آنست که تیرهای شکاری که آهن ندارند باشد از عرف
این زمان چوب که کس می‌بندند همین معراض باشد که در حکم شرط حلیت باشد
و اما حیوان دار پس آن سگ است خاصه و فرقی بین سیاه و غیر سیاه
نیست و آنچه ابن جنید گفته که مقتول سگ سیاه حرام است معمول به نیست
و آن قول بعضی از عامه است و احمد حنبل از حنابلیین و همچنین ظاهر آنست
که فرق بین سگ سلوقی و غیر سلوقی نباشد و سلوقی دهی است در یمن
یا شهری است [illegible] آنکه منسوب است به سلوقیه که ملکی است از بلاد روم

و دو در [illegible] کرده
[illegible] نشده

و بنسبت سیریه که غشه از چه نسبت داده عرت شان مخصوص مراد و دیگر
اگر نسبت شهر گرجستان باشد همین توله های گرجی باشد و اگر نسبت بره کش باشد
آن قسم از سنگ باشد و در این زمان بازی میکنند و حد تعلیم آنچه فقهای
رضوان الله علیهم [illegible] شده [illegible]

هذا کتاب بسم الله الرحمن الرحیم در تقویم بیست باب

اما بعد این مختصریست در معرفت تقویم تمام مشتمل بر بیست باب

باب اول در معرفت حساب جمل اهل حساب نجوم از برای جهت کتابت

ارقام حروف بیست و هشتگانه لغت عرب را بترتیب ابجد هوز وضع کرده اند طریق

آن چنینست که از الف تا طاء ارقام احاد دیگر بنهند و از یاء تا صاد ارقام

عشرات و از قاف تا ظاء ارقام مئات دیگر بنهند و غ رقم الف ارقام

الوف را ازین ارقام ترکیب کنند باین طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم عدد

اقل مقدم دارند مثلا صد و چهل و پنج را چنین نویسند قمه و رقم تضاعیف

الف را بر رقم الف مقدم دارند مثلا دو هزار و صد و چهل و پنج را

چنین نویسند بغقمه و جیم را بدین صورت نویسند ج و دال را بدین صورت

نویسند د و همچنین دال را و ها را بر صورت دال مانند صغیره نویسند و کاف

ابجد هوز
حطی کلمن
سعفص
قرشت
ثخذ ضظغ

عقود را سطح بدین ـ نویسند و مرکب را غیر سطح و آنچه مفرد را معلوم کنی زنند
بدین صورت ـ و ارقام مفرد را بدین صورت ه و آنها بیشتر منقوط باشند
و آحاد و جیم را نقطه نهند و آنچه حروف بر طریق مشهور را ثبت کنند
و چون مرتبه از مراتب اعداد خالی باشد از عدد و در آن مرتبه صفر رسم کنند بدین
صورت ۰ باب دویم در معرفت ایام و اسامی شهور و ایام اسامی ایام مشهور و آن هفت
است و ارقام آنها اینست ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه
و جمعه و شنبه و بعضی علامت شنبه صفر نهند الا تواریخ شهور چهار است
اول تاریخ عرب و سال ایشان دوازده ماه قمریست و اسامی شهور ایشان اینست
١ محرم ٢ صفر ٣ ربیع الاول ٤ ربیع الاخر ٥ جمادی الاول ٦ جمادی الاخر ٧ رجب ٨ شعبان
٩ رمضان ١٠ شوال ١١ ذوالقعده ١٢ ذوالحجه و اول ماه از رویت هلال گیرند و ایام ماه ها
یا بیست و نه باشد یا سی و اهل حساب اول ماه در این تاریخ از اجتماع و طلوع شمس
بگیرند

می گیرند و ما بین این دو اجتماع بیست و نه روز است و دوازده ساعت و چهل و
چهار دقیقه پس سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت
دقیقه باشد و محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز و همچنین
بترتیب یکماه سی روز گیرند و یکماه بیست و نه تا بعد هر سال و در بعضی سالها
یازده سال از آن قبیل است که ذوالحجه را سی روز گیرند و آن را سال
کبیسه گویند و مبدا این تاریخ مبدا زمان هجرت پیغمبر است صلعم از مکه به مدینه
رفته اند دوم تاریخ رومی و اسامی شهور ایشان اینست
١ تشرین الاول ٢ تشرین الاخر ٣ کانون الاول ٤ کانون الاخر ٥ شباط ٦ آذار
٧ نیسان ٨ ایار ٩ حزیران ١٠ تموز ١١ آب ١٢ ایلول و سال ایشان سیصد و شصت و
پنج روز است و ربع و هر یک از تشرین الاخر و نیسان و حزیران و ایلول
سی روز باشد و هر یک از ماه های دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و

هشت روز باشد ولکن تبع زاید در سنت چهار یا بی ده روز تمام شود
ولکن ... در آخر شباط ۱ افزایند ولکن روز ... کبیسه باشد و مبدء این
تاریخ بعد از انقضای هجاره سال است ولکن ماه را بنام ولکن ماه فرونهند
که این تاریخ ... ملکی شده و مبدء این تاریخ اول ملک یزدجرد ابن شهریار
است و در این زمان این تاریخ را بکثرت استعمال کنند و خمسه مسترقه در
آخر اسفندارمذ ماه افزایند چهارم تاریخ جلالی ولکن سال تاریخ
ملکی و ملک سنجر ... است که در این تاریخ همان اسامی شهور یزدجردی
است از جهت آنکه اسامی شهور یزدجردی را بعینه ... نهند سال
این تاریخ سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه است
... سی روز باشد و خمسه مسترقه در آخر اسفندارمذ ماه افزایند و ... کبیسه
کنند ... اول فروردین که اول سال است روزی باشد که آفتاب ... نصف
این ماه را در آخر اسفندارمذ ماه افزایند ولکن سال را خمسه مسترقه گویند ... النهار

النهار ولکن روز دیگر اول حمل باشد و مبدء این تاریخ کبیسه ملکشاه
... و علامات ایام ماه این تاریخ شهور این تاریخ ارقام اعداد ابجد
در تقویم نقش جدول یک در صفحه یمین بیاورند و در جدول اول ایام سنین
وضع کنند و در دوم ایام عربی جلالی و در سوم ایام عربی جلالی ...
چهارم ایام جلالی و در پنجم ایام رومی و در ششم ایام فرسی قدیم و در
هفتم ... ماههای تمام شود در ... صفحه اول ماه اینها ... دارند و
... ثبت کنند

باب سوم در معرفت بروج دوازده گانه ... و تقاویم

... فلک است ... دوازده بخش کرده اند هر بخشی را برجی
نهاده اند و اسما بروج ... حمل ۱ ثور ب
جوزا ج سرطان د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس ط
جدی ی دلو یا حوت یب هر برجی را سی درجه قسمت کنند و هر درجه

دقیقه در دقیقه را بقسمت ثانیه و ثانیه را بقسمت ثالثه و علی هذا

دلایل کواکب بر وضع هندسه باید دانست که کواکب را هفت اند زحل

مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر و هر یک ازین هفت کوکب را

فلکی علاحده است و فلک زحل فوق همه افلاک است و شمس را نیر

اعظم گویند و قمر را نیر اصغر خوانند و سه کوکب که فوق الشمس اند علویه

و زحل و مشتری و مریخ را علویین و زهره و عطارد را سفلیین و پنج کوکب را غیر نیرین

خمسه متحیره گویند و علامت هر کوکب رقم حرف آخر اسم آن کوکب است

و ترتیب بسیار زیند آنچه بر صعود را مقدم آن را ترتیب هست ذات

هر فلک همین است فوق فلک زحل و فوق این افلاک فلک

است که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت دهد و بر آن

هیچ کوکب نیست و آن را فلک اعظم گویند و هر یکی از افلاک ثابته

ملاحظ

مذکوره را حرکتیست مخالف حرکت فلک اعظم که تقویم عبارت از موضع

او است از راس حمل بر توالی بروج و در طول کوکب نیز گویند و در تقویم

بعد از جداول تواریخ بجهة تقدم نسبت هفت جدول بیاید بنیاد

شمس کنند پس بقمر جهة متحیره را بترتیب افلاک بیاید جدول

هر کوکب موضع آن کوکب از فلک البروج در نصف النهار هر روز را

ثبت کنند به رقم اول رقم برج دویم رقم درجه سوم رقم دقیقه

و گاه باشد که در چند روز متوالی یکی ازین ارقام مکرر شود آن را بجهة تخفیف

ثبت نکنند و جایش خالی گذارند تا مراتب مشتبه نشود باب

چهاردهم در معرفت سیر کواکب و رجعت و استقامت ایشان

آفتاب در مدت یکسال دوازده برج را تمام کند و هر برج را در سی روز و نیم بماند

و قمر حمل دوازده برج را در بیست و هفت و ثلث روز و هر برج را در دو روز و کسری بیش

ازو روزه کمتر از سه روز و گاه بود که کمتر از دو روز باشد که برجی تمام کند و
زحل در قرب سی سال دوازده برج را تمام کند و برجی را در دو سال و نیم
تقریبا و مشتری دوازده برج را در قرب دوازده سال تمام کند و برجی را
در یک سال تقریبا و مریخ دوازده برج را در قرب یکسال و ده ماه و نیم تمام
کند و برجی را در یک ماه و نیم چنین سیر تمام سیر باشد و هر یک از سفلیین خواه
را در قرب یکسال تمام کنند چنین متقوم و مسیح السیر باشند زهره برجی را
در بیست و هفت روز تقریبا تمام کند و عطارد در سیزده روز و کواکب
ثوابت دوازده برج را در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی را در دو
هزار سال و درجه را در هفتاد و شش سال تقریبا و هر یک از خمسه متحیره گاه
مستقیم باشند و گاه راجع و میان هر دو حالت رجعت و استقامت مقیم شوند و
اعظم زمان استقامت زحل سالی هشت ماه و بیست و چهار روز است و مشتری را

نه ماه و چهار روز و مریخ را ده ماه و پانزده روز و زهره را یک سال و شش
ماه و چهار روز و عطارد را سه ماه و چهار روز و اقصر زمان استقامت
زحل را هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را نه ماه و سه روز
و مریخ را یک سال و ده ماه و هشت روز و زهره را یک سال و پنج ماه و بیست
روز و عطارد را سه ماه و سه روز و اعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه و
بیست و یک روز است و مشتری را چهار ماه و سه روز و مریخ را
دو ماه و بیست و یک روز و زهره را یک ماه و چهارده روز و عطارد را
بیست و سه روز و اقصر زمان رجعت زحل را چهار ماه و پانزده
روز است و مشتری را سه ماه و بیست و هشت روز و مریخ را دو ماه و
شش روز و زهره را یک ماه و ده روز و عطارد را بیست و یک
روز و علامت مستقیم م استقامت ب باشد و از مستقیم رجعت

و بينه رجعت و استقامت هر كوكبي سال در ان تنها از تقويم آن كوكب

ثبت كنند در حاشيه نيز نويسند و سير تقويم هر آن هست و سير و كل باشد

لكن اين را سير اوسط گويند و اگر زايد باشد سير زايد دانند و اگر ناقص باشد سير ناقص

و گاه باشد كه اين احوال را تنها از تقاويم ثبت كنند و علامات اينها

اينست سط سير وسط سد [illegible] ثبت سير زايد قصه سير ناقص [illegible] نجم در

معرفت ميل آفتاب و عروض كواكب و مقطع جوزهرات اين لا ميل [illegible]

بعد اوست از معدل النهار كه منطقه فلك اعظم است و اوسط مداريست كه

در سطح منطقة البروج گويند و اين منطقة البروج مقاطع معدل النهار است

در بر دو نقطه متقابل لكن و نقطه كه آفتاب چون از آن بگذرد در شمالي معدل

معدل النهار باشد آن را نقطه اعتدال خريفي و از ابتدا اگر ثبتي

آفتاب از نقطه اعتدال ربيعي تا رسيدن او بغايت بعد از معدل النهار

ميل

ميل شمالي او بعد زايد باشد و از آن تا رسيدن بنقطه اعتدال خريفي ميل شمالي

او بعد ناقص باشد و از ابتدا اگر ثبتي از نقطه اعتدال خريفي تا رسيدن بغايت بعد

ميل جنوبي او بعد زايد باشد از آن تا رسيدن بنقطه اعتدال ربيعي ميل جنوبي او بعد

ناقص باشد الا عرض كواكب عبارت از بعد اوست از منطقة البروج و قمر را

مداريست مقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل از آنكه قمر چون از آن

بگذرد در عرض شمالي شود راس گويند و لكن ديگر را ذنب و تدوير [illegible]

ايشان و نقصان گويند و صعود و هبوط و زيادت و نقصان در عرض

بر قياس ميل معلوم شود و هر يك از راس و ذنب الرأس معكوس و در تقويم

موضع راس سال در جدول بعد از جدول عطارد بيابند و به رقم [illegible]

تقويم كواكب و موضع ذنب برج [illegible] موضع راس باشد همان در جدول و قصه

و علامت راس در تقويم [illegible] باشد و از ذنب [illegible] و گاه باشد

و علامت راس س نویسند و همچنین هر گاه هر یک از تقاویم خمسه متحیره را انداز
نقاط منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که یکی را راس گویند و دیگری را ذنب
و هر دو را جوزهرین و جوزهرات متحیره را [illegible] مستقیم سادی در حرکت لابیت
در بعضی تقاویم موضع راس هر یک از خمسه متحیره را در اول هر ماهی [illegible]
تقویم الی آخر ثبت کنند چنانکه رقم یط برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم بیزده
موضع ذنب برج هشتم باشد راس هیهات اجزا و میل آفتاب در جدول
باریک در پهلوی جدول التقویم او بنویسند بعد رقم یط درجه دهم دقیقه د
بجهت عرض کواکب در جدول باریک در پهلوی تقویم او بنویسند و علامت
شمالی ش است و از جنوب ج و از صاعد صد و از هابط ه و از زاید ز
د و از ناقص نقص و این علامات را در تقاویم در جدول میل و عرض ثبت
کنند و گاه باشد که علامت زاید و ناقص را ننویسند باب ششم
در معرفت

در معرفت ساعات آفتاب و غایت ارتفاع و ظل نصف النهار و شب روز را
بیست و چهار قسم متساوی کنند و آن اقسام را ساعات مستویه گویند و گاهی
روز و شب هر یکی را علیحده بدوازده قسم متساوی کنند و آن اقسام را
ساعات زمانیه گویند و ساعات معوجه نیز گویند چه بطول و قصر روز و شب
طویل و قصیر شوند و هر ساعتی به شصت دقیقه قسمت کنند و هر دقیقه را بشصت
ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه و علی هذا و ساعات مستویه روز را از اول جدی تا
اول سرطان در تزاید باشد و در نصف دیگر در تناقص و ساعات شب بر عکس
این باشد و در تقویم ساعات و دقایق هر روز را از الی الحد ثبت کنند
در جدول بعد از جدول روز باشد و رقم یط ساعت دوم [illegible] دقیقه دوم
ساعات و دقایق روز را از بیست و چهار ساعت نقصان کنند باقی ساعات
و دقایق شب باشد و در بعضی تقاویم ساعات و دقایق نیم روز و نیم شب بنویسند

بجز ان را مضاعف سازند ساعات و دقایق تمام روز حاصل اید الا ارتفاع
کوکب بعد کوکب است از افق در روی الارض و لهذا ارتفاع که اعظم
از آن نباشد در آن مدار که انرا غایت ارتفاع گویند و غایت ارتفاع
افتاب را در هر روزی از ایام روز جدول بعد از جدول ساعات بیارند
بمرد و رقم یکی درجه دوم دقیقه اما ظل نصف النهار عبارت از سایه مقیاس
است که قائم بر سطح افق باشد در وقتی که افتاب در غایت ارتفاع باشد
و ظل الزوال گویند پس اگر مقیاس را بهفت بخش کنند ظل اصابع دهد
قدمی را بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر اصبع را و در جدول
اخر صفحه بیش ظل زوال هر روزی را باصابع یا باقدام بازای لهر وضع کنند
بمرد و رقم یکی رقم اصبع یا قدم دیگر دقیقه و گاه باشد که در جدول از برای دو ر دیگر
اصابع ثبت کنند و در دیگری اقدام باب هشتم در معرفة

نظر و تناظر و جاسد و اتصالات و تحویل و عکس هرگاه دو کوکب در یک جزو از فلک
البروج جمع شوند انرا قران و مقارنه گویند و چون شصت درجه بعد باشد
میان ایشان انرا تسدیس گویند و اگر نود درجه بعد باشد تربیع و اگر
صد و بیست درجه بعد باشد تثلیث و اگر صد و هشتاد درجه بعد باشد
مقابله گویند و هر یک ازین پنج را نظر گویند و نظرات قمر را امتزاجات
و ممازجات گویند و قران نیرین را اجتماع گویند و مقابله ایشانرا
استقبال گویند و قران افتاب را با یکی از خمسه متحیره احتراق
کوکب گویند و مقارنه هر یک از کواکب را با یکی از عقدتین
گویند و سفلیین را با افتاب چون از احتراق نظر دیگر نباشد و آن
را ... بعد از قران ... پس نظر دیگر نباشد الی تناظر دو کوکب
نا ظر ... و لهذا آن دو کوکب است در دو طرف اول سرطان

[illegible]

بر وجهی که بعد بُعد از نجات تی باشد و تناظر مطلوب لزوم آن
کوکب است در هر طرف اول حمل بر وجهی که بعد از آن از نجات تی
باشد و چون کوکب متوجه نظر یا تناظر از عقدتین قمر شود و پیش از رسیدن
بعین آن نیز کوکب سراج یا مستقیم یا بطی یا سریع شود و آن نظر یا
تناظر یا اجتماع باطل شود و آن ابطال را انتکاث گویند و لا تحویل
عبارت از انتقال نقطه است از آخر برجی با اول برج بعد از آن و اگر انتقال
از اول برج به آخر برج مقدم باشد آن را عکس گویند و تحویل قمر را انتقال
گویند و نظرات آفتاب و خمسه متحیره و تناظرات و انتکاث و رجعت و
تحویل و عکس آن و عکس قمر را در صفحه یمنی بر جانب ثبت کنند
و شب و روز ساعات تعیین کنند و علامات آنها این است ق مقارنه
س تسدیس ع تربیع ث تثلیث ل مقابله و استقبال ع اجتماع

ق احتراق ی رجعت ط تناظر ل تحویل ل لیل م نوم انتکاث
و عکس را مصرع نویسند و گاه باشد که علامت انتکاث کا نویسند و رجعت
با رأس هر و با ذنب ذنب و چون تناظر مطلوب باشد بر بالای علامت تناظر
ع نویسند و اگر یومی باشد م و در نظرات و تناظرات اول علامت نظر
با تناظر ثبت کنند پس علامت یک کوکب از آن دو کوکب پس علامت
آن دو کوکب دیگر پس علامت روز یا شب پس علامت یک لام است یعنی
علامت روز یا شب پس علامات ساعات و دقایق گذشته از اول روز
یا اول شب و در احتراقات علامت شمس ننویسند و رقم احتراق متصل
بعلامت کوکب نویسند و در رجعت اول رقم رجعت را نویسند بعد از آن
رقم کوکب بعد از آن رقم عقده و اگر علامت رجعت یا ... باشد اول
رقم کوکب نویسند پس رقم رجعت و علامات روز یا شب و ابتدای دقایق

و دقایق بطریق مذکور ثبت نمایند و در استخراجات بعد از کتابت نقطه اتصالات
با علامات لکن علامت نظر با تناظر با یک سطر نویسند پس علامت کوکب با یکی از
عقدتین بران قیاس که مذکور شده در تحریر بلا استا اول علامت تحویل ثبت کنند
پس علامت کوکب پس علامت برج پس علامات روز یا شب و آن نیز
ساعات و دقایق لکن در این قیاس عکس نویسند بعضی چنان خواهند که عکس ساعات
ثبت کنند بعد از آن علامت کوکب با رأس لفظ لیلی نویسند و اگر
نظر با تناظر باشد در هم روز یا هم شب واقع باشد بجای علامات ساعات و دقایق
رقم ف نویسند باب هشتم در معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات
و حضیضات آن شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است و شرف
قمر در سیم درجه ثور و شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف مشتری
در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه جدی و شرف
زهره

زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و شرف
رأس در سیم درجه جوزا و شرف ذنب در سیم درجه قوس و هبوط هر یکی از ین
ها در درجه مقابل شرف باشد و برج شرف همه شرف باشد و از آن هبوط
همه هبوط الا آنکه لکن درجه اوج بطلان اوجات کواکب در اول سال اربعه
ملک شاهی سه برج خاقانی اوج آفتاب در دوم درجه سرطان اوج
اوج در سیزدهم درجه قوس اوج مشتری در دوم درجه میزان و اوج مریخ در
نوزدهم درجه اسد و اوج زهره در بیست و دوم درجه جوزا و اوج عطارد
در پنجم درجه عقرب و حضیض هر کدام در مقابل اوج باشد و در تقویم شرف و
هبوط آفتاب و غیره تحریر در راس سطر در صفحه بنویسند در میان اتصالات نویسند
اول علامت شرف یا هبوط نویسند پس علامت کوکب با یکی نویسند
علامت روز یا شب و ساعات و همچنین رسیدن کواکب مذکوره با

باوجات و حضیضات ایشان بتفصیل این طریقه در میان اتصالات کلیه ثبت
کنند و علامت شرف باشد و هبوط و از رسیدن باوج و بحضیض
و قمر و زحل اجتماع و استقبال در اوج باشد و در زحل تربیع که او سعد باشد نحس باشد در
حضیض باب نهم در معرفت طالع اجتماع و استقبال و جزوی که آن طالع
جزویست از منطقة البروج که در وقت مقرر و موعود بر افق شرقی باشد و آنچه
و بر افق غربی باشد در همین وقت آنرا سابع گویند و آنچه از منطقه در همین
وقت بر نصف النهار باشد فوق الارض عاشر گویند و تحت الارض
رابع و خانه که بعد از طالع بود آنرا ثانی گویند و آنچه بعد از ثانی باشد ثالث و
بهمین قیاس تا آخر و همین دوازده خانه رسم کنند بر وجهی که متصل باشد بعضی به بعضی
و خانه دوازدهم متصل بخانه اول باشد و در هر خانه درجه اول که
از این بیوت دوازده گانه ثبت کنند آنرا از آنچه خوانند که جزو
اجتماع

اجتماع جزویست از منطقة البروج که در آن جزو اجتماع واقع شده و جزو
استقبال جزویست هم از منطقة البروج که در آن جزو استقبال شده
پس اگر استقبال در روز بود لابد جزو موضع آفتاب بود و اگر در شب
بود موضع قمر و در تقویم طالع و عاشر اجتماع و استقبال بجزو این زمان
در جدول رابع در میان اتصالات بیارند بطریقی که اول علامت
اجتماع یا استقبال ثبت کنند پس روز یا شب پس ایام تاریخ عربی
مطلقا و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب پس طالع
اجتماع یا استقبال بسه رقم وضع کنند اول رقم برج دوم درجه سیم
دقیقه و برین قیاس عاشر و جزو سال نیز ثبت کنند و گاه باشد که روز
یا شب و ساعات اجتماع یا استقبال درین جدول نیارند چه لابد از صحیح
بشری معلوم میشود و بعضی جهت مد اجتماع و استقبال از تجربه وضع کنند

یکی در اول صفحهٔ یمینی و دیگر در اول صفحهٔ یساری و کدام یکی که برج محبت علیه بیشتر
برج طالع بود و محبت واقع عاشر شود مثلا در زایچهٔ خریداران هرگاه که طالع
بیست و پنج درجه دلو باشد عاشر محبت عدد و برج عقرب باشد محبت علیه
درجه قوس آید و این هنگام خریدن نویسند که من بعد عاشر که
عقرب سبب محبت علیه از قوس نهم درجه است محبت علیه و مثل این در خانه‌های
دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود باب سیم در معرفت نطاقات و ظهور
و خفای متحیره و رویت اهله هر یک از کواکب سبعه سیاره را در فلک الاوج
ایشان چهار نطاق است که آنها را نطاقات اوجی گویند و هر یک از خمسه متحیره
و قمر را در تدویر فلک ایشان چهار نطاق دیگر است که آنها را نطاقات تدویری
گویند و نطاقات اوجی و تدویری کواکب در صفحهٔ یمینی و یساری جداول تقاویم
ایشان ثبت کنند و علامات اینها اینست   نطاق اول اوجی

نطاق دوم اوجی   نطاق سیم اوجی   نطاق چهارم اوجی
نطاق اول تدویری   نطاق دوم تدویری   نطاق سیم تدویری
نطاق چهارم تدویری و گاه باشد که کوکب در یک نصف النهار
لازم استقامت باشد و هر یک از نصفین در اواسط آن در نطاق
باشد و در نصف النهار دیگر به نطاق دیگر رود و علامات این نطاق
را در پایان نصف النهار رود در اثنای تقویم کوکب ثبت کنند
و گاه باشد که از جهت نطاقات اوجی قمر در جدول ها بیک و در طرفین جدول
تقویم او بسیار زند و در یک عدد نطاقات اوجی و در دیگر عدد نطاقات
ثبت کنند و علامات ظهور و خفای متحیره چنانست که هر یک از علویه پیش
از احتراق که چند روز در مغرب مختفی شوند و بعد از احتراق در مشرق
ظاهر شوند و احتراق ایشان در اواسط لازم استقامت باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بحرم ار جرم خواجه ام بسیار خجلم [illegible] اگر اعلام [illegible] است منحرج [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] بنده بار [illegible] [illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] بنده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

دران متاع محبت چگونه کالاست

که قیمت تو متاعی به شهر دارم

کس دل از من نبرد تا چند

آرزوم از خوانه سوی یار ارش

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

پناه جمله آل افراسیاب

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

شب از اثر ستارگان همچو ابر است
دیدن ستارگان همه جلوه ابر است
نه مهر و جمال ماه ... دیدن ... [illegible]
آن خوار آید به جلوه جلوه [illegible]

[illegible] عادل بود نه فراوان سال
عدل سلطان به از فراوان سال

آنکس که بداند و بداند که بداند
اسب خرد از گنبد گردون بجهاند
آنکس که نداند و بداند که نداند
[illegible]

آن قصر که بهرام درو جام گرفت
روبه بچه کرد و گور آرام گرفت
بهرام همی گور گرفتی همه عمر
بنگر که چگونه گور بهرام گرفت

[illegible] انکه هر کو قدرت
[illegible] خوش جرم
[illegible]

الان گلکان حیات است [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

سکان ذره به [illegible]
[illegible]

شکند هر جا که [illegible]
[illegible]

١٢٩

تاریخ تولد فرزندی محمود ملقب به ... اعزه

چهار ساعت و ... دقیقه از ... گذشته

روز سه شنبه دوم ... [illegible]

رجب المرجب سنه ۱۲۴۵

[illegible]

[illegible]

معمد ... [illegible]

[illegible]

شبهای تو ... بلند

کوکب سحر افکنده باشد بمیان

[illegible]

جان ... [illegible]

[illegible]

آیین ... [illegible]

[illegible]

بسم الله

[illegible] کردم

[illegible] جانانه [illegible] کردم

[illegible] کردم

[illegible] بیار [illegible]

[illegible]

[illegible] ارباب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴		۲
۳	۵	۷
		۶

[illegible]

آب [illegible] زلال پاک

[illegible] هلاک

۱۴

سکلال

سنگ عیسی

وهاج

کجا ح   ساز را کرم

دات   کمد   شد

کبکان   نیرال   لعل   نارا

سرایس   کمدراس   زمت

تارا   رام راس   دیهون

انجیدزاول   نوارش عبدالصمد   پیس   سران

بینک   هوس   جعد   آسی

سرانیه   ادرعمکلال   بحفانه

سعکوں   عدارت اول

۱۰۲۷

ودر

[illegible]

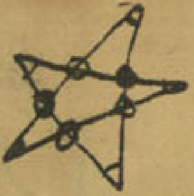

درست کتب

[illegible]

خط در ورق دهر بماند صد سال
بیچاره نویسنده که در خاک رود